



پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک

پاسخ

به

«مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی»

مرداد ۱۳۵۸

پیش بسوی مبارزه ایدئولوژیک

پاسخ

به

« مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی »

سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران

مرداد ۱۳۵۸

لطفاً قبل از مطالعه غلط‌های زیر را تصحیح کنید

صفحه	سطر	غلط	درست
۷	زیرنویس	نبرد خلق شماره ۷	نبرد خلق شماره ۷ و ۶
۸	۷	رفقا	چون رفقا
۱۸	۱۰	صحت	حجت
۱۸	۲۷	به	به جای
۱۸	۲۷	تبدیل میکند	می‌نشاند
۲۰	آخر	بحث است	مورد بحث است
۲۳	۱۷	به هیچ	هیچ
۲۳	۲۳	تعیین	تعیین میکند
۲۳	۲۷	داده باشیم	دهیم
۲۷	۶	فقط	نه فقط
۲۹	آخر	صفحه ۸ مصاحبه	اضافه است
۳۱	۲۹	نیروها	نیروهای
۳۹	۱۳	صورت	مورد تردید قرار
۴۳	۱	صنفی	منتفی
۴۴	۱۳	نظریه	نظریه
۴۴	۱۸	پرولتاریا یعنی	پرولتاریا
۵۲	ما قبل آخر	طبقه	طبقه
۵۲	آخر	و در موقع در	و در
۵۸	۲۲	تاریخی	تاریخ
۶۰	زیرنویس	۵۷/۱۱/۱۶	۵۷/۷/۱۶
۶۲	۱۱	حزب و	حزب ،
۷۵	۳	داده	نداده
۷۶	۲۹	دوران انقلابی	[دوران انقلابی]
۷۷	۲	(تغییری ذهنی)	[تغییری ذهنی]

«... آنها (مخالفتین مارکسیستها) اکنون از دیدن انتقادات و مباحثات ما شادمان شده و کوتاه‌نظرانه به‌وجود درمی‌آیند. البته سعی خواهند کرد که برای مقاصد خویش نکات جداگانه‌ای را که مختص به اشتباهات و نواقص حزب ماست، بیرون بکشند. اما اکنون دیگر سوسیال‌دمکراتهای روس بقدر کفایت درمیدانهای نبرد، هدف تیرباران واقع شده‌اند که از این نیشگونها مشوش نشده و علیرغم این نیشگونها عمل انتقاد از خود و افشای بیرحمانه نواقص خویش را که نمو نهضت کارگری قطعا و حتما آنها را تلافی خواهد کرد دنبال نمایند...»

(لنین - یث گام به پیش دو گام به پس)

مقدمه :

پیش از آنکه سخن را درباره مصاحبه رفیق اشرف آغاز کنیم، توجه به یک نکته را لازم میدانیم. ما در طول نقشی که ارائه داده‌ایم، با رفیق شهید مسعود نیز برخورد داشته‌ایم. و این دقیقا بدانجهت است که اشرف از مسعود، که نظرات و سیستم فکری او در مرحله‌ای اساس نظرات سازمان را پایه‌گذاری کرده بود، متأثر است. هرچند که در مقایسه با مسعود توصیفات اشرف از این نظرات مشخصا به سطح گرائیده و ساختی پس ساده انگارانه یافته است. و بهمین علت ما نمی‌توانستیم صرفا به کپی که رنگ آن پیردازیم و از کنار نسخه اصلی بی‌تفاوت بگذریم. اما آنچه را که در اینجا باید جدا مورد توجه قرار دهیم و از پیش روشن سازیم، این است که به بینیم رفیق مسعود، جزو خود را در چه شرایط مشخص نوشته و رفیق اشرف در چه دورانی دارد سخن می‌گوید.

رفیق مسعود به دوره‌ای تعلق دارد که این دوره در پروسه مبارزه چند دهه اخیر مردم ایران با مشخصه و مؤلفه‌های خاص خود متمایز می‌گردد. دوره‌ای که در آن جنبش کمونیستی نوین دوره نطفه‌بندی و جنبینی خود را پشت سر گذارده است. دوره‌ای که جنبش کمونیستی در آن بقول خود رفیق مسعود با تجمع ساده نیروها، رشد خودبخودی آن و جدا ماندنش از توده‌ها مشخص می‌گردد. جنبش کمونیستی که نه ادامه جریانات پیشین بلکه چیزی است منفک و گسسته از آن. کمونیستهای صادق ما بعد از مرداد ۳۲ و ویژه پس از سرکوب وحشیانه خلق در خرداد ۶۲، می‌بایست همه چیز را خود از نو آغاز کنند و تجربه بکشند. نظر به غلبه رکودی که بر جنبش کارگری و در مقیاس وسیع‌تر بر جنبش توده‌ها حاکم بوده از یک سو و نازل بودن سطح آگاهی مارکسیستی در بین روشنفکران متمایل به مارکسیسم از سوی دیگر و نیز تشتت فکری و بحران ایدئولوژیکی که در سطح جنبش کمونیستی جهان عمل می‌کرده مجموعا باعث آن گشته بود که رشد این نوزاد راهی پس پیچیده و غریب را که هر روز آن گامی تازه در پرورش جنبش کمونیستی ایران دربر داشته است، پشت سر نهد.

در شرایطی که هیچ ارگانی و تکیه‌گاهی و هیچ توده و تجربه‌ای از گذشته برجای نمانده بود. تلاشی نوین برای پاسخگویی به معضلات جنبش بنحو جدی آغاز می‌شود و رفیق احمدزاده در این تلاش جای ویژه‌ای را به خود اختصاص داده است. او یکی از خلاق‌ترین سختکوش‌ترین، موثرترین رفقای آن دوره است. مسعود محصول سالهایی است - و خود یکی از سازندگان همان سالها

بود که مضمون تاریخی آن در رابطه با عملکرد عنصر پیشرو، آنتی-فرسالیهای
بین عملی صرف، الگوسازی‌های مبتدل آن هم درحرف و نهدر عمل، حرافی‌ها
و لفاظی‌های پروفیسور مآبانه و... بحساب می‌آیند. برای مسعود و بطور کلی سازمان
ما در بدو تولد آن اصل بر این بوده است که حتی اگر لازم باشد که در رابطه
با تغییر واقعیت، قانونمندی‌های «جدیدنی» عرضه شود، بگذار عرضه گردد. باید
که جورانه اقدام به «کشف» آنها کرد رفیق مسعود در این زمینه تا بداتجا پیش
می‌رود که برخی از اصول کهنه را زیر پا می‌گذارد و «اصول ابداعی» و شیوه
های «نوین» را جایگزین آن می‌سازد.

رفیق از ضرورت حزب آغاز می‌کند اما پس از مدتی تلاش در پاسخگویی
به این نیاز، بداتجا می‌رسد که امکان ایجاد حزب به معنی کلاسیک آن را در
شرایط عملکرد سرمایه‌داری وابسته در ایران نماندنی بلکه حتی عملا آن
را تا حد نفی الزام تاریخی‌اش پیش می‌برد. در سال ۶۸ رفیق و هم‌زمانش
مبارزه مسلحانه را باندگی که از آن ارائه می‌کردند، شیوه اصلی و تنها شیوه
صحیح مبارزه عناصر پیشرو برای درهم شکستن عوامل بازدارنده رشد و اعتلاء
جنبش توده‌ای و بطور کلی تنها شیوه مبارزه برای آماده سازی ذهنیت توده‌ها و
پسج و تشکل بخشیدن به آنها درحول سازمان سیاسی - نظامی به منظور درهم
شکستن ماشین جنگی امپریالیسم و قدرت سرکوب دولت وابسته به آن، طرح
و خود قاطعانه اقدام به عملی کردن آن نمودند.

اما مسعود حتی در چهارچوب سیستم فکری که ارائه میداشت و از آن
دفاع می‌نمود، بسیار «هوشیارانه برخورد می‌کرد. از نظر او «ضرورت عمل»
تعمین‌کننده همه چیز بود تا بدان حد که هر تئوری را برای اعمال قهر انقلابی پیشرو سد
میکرد در آخرین تحلیل نظریه‌ای بود که قدرت تطبیق با شرایط خاص ما را از
گف داده بود.

اگر امروز معتقدیم که در آن سالها، جنبش کمونیستی دچار لغزشهای
بزرگی بوده است و طبعا در بررسی و نقد آن پیش از همه و بیش از همه به
مماران نظریه پرداز آن توجه داریم، به این نیز اعتقاد داریم که این لغزشها
محصول مرحله رشد و دقیقاً ناشی از همان شرایطی که مسعود مشخصه‌های آنرا
جمع‌بندی کرده است میباشد.

اگر به مسائل از این زاویه بنگریم در این صورت براحتی درخواهیم یافت
چرا اثر رفیق مسعود علیرغم داشتن انحرافات فکری ریشه‌ای و فاصله گرفتن
از لنینیسم، مدتی نسبتاً طولانی مینا و پایه تئوریک شیوه عمل بخش کاملاً مسلط

روشنفکران انقلابی جامعه ما را تشکیل می‌دهد. اثری که در آن دوران چند نسیم ملایم نمی‌توانست آن را در هم شکند.

بدینسان مرحله نوینی از پروسه شکل‌گیری و رشد جنبش کمونیستی می‌بایستی فرامی‌رسید تا وجه کاملاً مسلط آن و عناصر پراکنده‌ای از آن به نفی دیالکتیکی خویش پردازند.

این ذهنیت نوین تنها در جریان شرکت عملی بر اساس مشی ارائه شده از سوی خود رفیق و برزمینه دگرگونی‌های عینی جامعه ما و بازتاب این تغییرات در ذهن عناصر پیشرو شکل گرفت. شکل‌گرفتنی که بهای آن بر سنگین بود. این ذهنیت نوین نه‌یکباره که بتدریج و بر بستر یک روند دگرگونی نسبتاً طولانی و بامبارزه‌ای سخت شکل گرفت. در تمام طول عمر جنبش کمونیستی ایران ما هرگز شاهد مبارزه‌ای ایدئولوژیک تابدین حدسرنوشت‌ساز و تابدین حد سازنده نبوده‌ایم. برای اولین بار فقط خود رفا بودند که می‌بایست پاسخگوی همه‌چیز باشند.

این ذهنیت نوین تکامل دیالکتیکی آن ذهنیتی بود که رفیق یکی از ثوریزه‌کننده‌های اصلی آن بود آنچه‌را که ما امروز می‌گوئیم، نفی دیالکتیکی چیزی است که در آن روزها باورش داشتیم. باوری که جوابهای خود را در قبال مسائل، از لابلای سطور جزوه «مبارزه مسلحانه هم‌اثرتری وهم تاکنیک» رفیق مسعود بیرون می‌کشید.

امروز رفیق اشرف دهقانی ورفقایش مدعی آن هستند که وارث حقیقی رزم رفیق مسعود و دیگر رفقای آن دوره هستند. ما در پاسخ می‌گوئیم وارث حقیقی دیالکتیک هگل، در نیمه دوم قرن نوزدهم دیگر طرفداران هگل در همان زمان نبودند. اما ما اصیل بودن را نه در جازدن و عقیم ماندن که رشد کردن و برخورد دیالکتیکی کردن باسیستم اندیشگی خود در گذشته‌میدانیم. آیا این خود رفیق مسعود نیست که در سراسر اثرش بادگماتیسیم می‌چنگد و به نقل از دبره از ما می‌خواهد که «تابع سختگیربهای دیالکتیکی» زمینی باشیم؟ اما رفقای ما با نادیده گرفتن این رهنمود رفیق عزم راسخی در دفاع ابدی از آن ایده‌ها دارند، دفاعی که الزاما چنان که پیداست به‌رها کردن جنبش کمونیستی، به‌بهای پایسدی به‌نظرات دبره خواهد انجامید.

مسعود بانیت و برای تبعیت از سخت‌گیربهای دیالکتیکی زمینی بود که از زمین جدا شد، لیکن اشرف از همان ابتدا برای خلاصی از دست این سختگیرها خود را در هوا معلق می‌سازد.

رفیق مسعود سیستم فکری خود را بر اساس جمع‌بندی‌های گروهی در سالهای ۴۸ و ۴۹ نوشت. ولی رفیق اشرف همان جمع‌بندی‌ها را در شکل بسیار سطحی‌تر در سال ۵۸ یعنی زمانی نوشت که ما یک‌سال جنبش عظیم توده‌ای و قیام مسلحانه یهمن ماه را پشت‌سر گذاشته بودیم. مسعود نظریه‌پردازی بود در آغاز راه، ولی اشرف جمله‌پردازی است وفادار به تفکری که اینک در حوزه تئوری و عمل یعنی هم در برابر گسترش روزافزون مارکسیسم-لنینیسم و آموزش از تجربه انقلابی توده‌ها، بتدریج مواضع خود را از دست داده است.

او فراموش می‌کند که مارکسیستها در برخورد با هر پدیده «کهنه» عناصر بالنده آن را اخذ و بقیه را بایرجمی بدور می‌افکنند و هرگز در سوک و ماتم آنچه که زمانی برایشان «عزیز» بوده است نمی‌نشینند.

رفیق اشرف نشان میدهد که از این هشت سال هیچ نیاموخته است. ما اطمینان داریم اگر رفیق مسعود با آن خلاقیت و پویائی فکری که در تفکر او سراغ داریم تا هم‌اکنون در میان ما می‌بود، اینک نه تنها در جبهه ما و نه در موضع رفیق اشرف بلکه یقیناً خیلی زودتر از دیگران به آن چیزی می‌رسید که امروز ما مدافعی هستیم.

برای ما این بسیار دردآور است که یک رزمنده که وقتی از طبقه کارگر در پیش او سخن رانده می‌شود «دچار احساسات عجیبی می‌گردد» و این همه تشییرات عمیقی را که در دیدگاههای همه رفقا و اساساً در سطح جنبش کمونیستی صورت گرفته است، نادیده می‌گیرد، چگونه می‌تواند از عشق به پرولتاریا سخن رانده اما مصالح واقعی پرولتاریا را فراموش کند؟

ما این گفتار را در همین‌جا به پایان می‌بریم و بررسی خودنوشته را آغاز می‌کنیم. اما بگذارید یکبار دیگر بر این گفته تأکید کنیم که «اصالت» جوهر خود را همیشه و همواره از عنصر تکامل، بالندگی و تحول گرفته است، نه از سکون و چسبیدن به هر آنچه که موجود است.

۱

يك توضیح کوتاه

چندی پیش مصاحبه‌ای حاوی نظرات رفیق اشرف دهقانی انتشار یافت. گرچه آنطور که خود رفیق می‌گوید، محرك او در انجام این مصاحبه توضیح مسایلی پیرامون روابط وی با سازمان بوده است، ولی در عین حال رفیق کوشیده است تا نقطه نظرات خود را درباره وضع دولت، طبقه کارگر، نقش قهر، استراتژی و تاکتیک و دیگر مسائل نیز بیان نماید.

رفیق سالها بعنوان عضو در سازمان چریکهای فدائی خلق مبارزه کرده است. او در سال ۵۰ دستگیر و پس از فرار شجاعانه و موفقیت آمیزش از زندان، در اواخر سال ۵۳ جهت فعالیت در ارگان خارج از کشور سازمان به خارج اعزام می‌شود و در روزهای بعد از قیام بهمین بازمی‌گردد.

پس از ضربات سال ۵۵، بر اثر شهادت تمام رفقای کادر مرکزی و بسیاری از اعضای سازمان، ارتباط سازمان با بخش خارج برای مدت حدود ۱۸ ماه، یعنی تا اواخر سال ۵۶، قطع بوده است. سازمان در این فاصله در آذر ماه ۵۶ در جزیره پیام دانشجوی شماره ۳ اعلام می‌کند که «تئوریهای رفیق جزئی بعنوان رکن اساسی و رهنمون فعالیتهای سازمان شناخته شده است.» (۱)

وقتی که رفقای خارج مطلع می‌شوند سازمان نظرات رفیق جزئی را پذیرفته و رسماً اعلام کرده است، دلایل این تغییر مواضع را از سازمان سؤال می‌کنند. سازمان در تماسهای بعدی از آنها می‌خواهد که بایران بیایند و مواضعشان را به بحث بگذارند. آنها چندین ماه بعد از بازگشت خودخاری کرده

۱- پیام دانشجو شماره ۳ آفرماه ۵۶ - لازم به تذکر است که موضوع پذیرش نظرات رفیق بیژن جزئی بتدریج نامی يك پروسه که از سال ۵۳ آغاز شده بود مورد قبول واقع می‌شود. رفقا اشرف و حرشی پور کلاً در جریان تغییر گرایش‌های سازمان بودند. خواننده می‌تواند اسناد این گرایشها را در سرمقاله‌های نبرد خلق شماره ۲ مطالعه نماید. ذکر این مسئله باین جهت ضروری بنظر می‌رسد که این تصور بیش نیاید که تنها پس از ضربات نقطه نظرهای رفیق بیژن در سازمان طرح و پذیرفته شده است.

و بالاخره به سازمان اطلاع می‌دهند که تنها پس از انتشار نظر ایشان که رکن اساسی آن همان نظرات رفیق مسعود احمدزاده است به ایران خواهند آمد. و در مورد نحوه انتشار جزوه حاوی نظر ایشان (درباره شرایط عینی انقلاب) از سازمان سؤال می‌کنند که آن را با آرم و یا بدون آرم سازمان انتشار دهند؟

پدنیال این امر سازمان تصمیم می‌گیرد چنانچه رفقاً این حرکت غیرتشکیلاتی را با اجرا گذارند آنها را از سازمان اخراج نماید. و جهت اعلام این تصمیم یکی از رفقاً را در اواخر پائیز ۵۷ به خارج می‌فرستد. رفقاً قبل از دریافت پاسخ از سوی سازمان جزوه «درباره شرایط عینی انقلاب» را بدون اطلاع از نظر سازمان با آرم و نام سازمان انتشار داده بودند رفیق تصمیم سازمان را به اطلاع آنان می‌رساند. رفقاً ضمن پذیرش، از حرکت غیرتشکیلاتی خود انتقاد می‌کنند. هم‌چنین آنها به این تصمیم اعتراض می‌کنند و سازمان ضمن تعلیق نظر خود مبنی بر اخراج، یکبار دیگر از آنها می‌خواهد جهت حل قضیه به ایران بیایند. آنها حدود اوائل اسفند ۵۷ به ایران آمدند و در نشست‌هایی که با سازمان داشتند، در مورد چاپ جزوه «درباره شرایط عینی انقلاب» مجدداً از خود انتقاد کردند. و سازمان نیز با پذیرش انتقاد از جانب آنها، تصمیم می‌گیرد که با مراجعات ضوابط تشکیلاتی، ضمن اینکه نظرات خود را در سطح سازمان به بحث می‌گذارند به عضویت در سازمان ادامه دهند.

در جریان این ارتباط مسائل ایدئولوژیکی و دیدگاه‌های کلی سازمان برای رفقاً توضیح داده شد، و از نظر تشکیلاتی نیز وظایف رفقاً مشخص شد.

اما رفقاً پذیرش مسئولیت و ادامه عضویت را موکول به این می‌کردند که سازمان بپذیرد که همواره دو نظر را بعنوان مواضع خویش در سطح جنبش اعلام کند. (۱) آنها خواهان این بودند که مواضع ایدئولوژیکی سیاسی‌شان همانند نظر اکثریت، در سطح جنبش طرح شود. و این را شرط ادامه عضویت خویش قرار دادند.

سازمان در آخرین نشست‌هایی که با این دو رفیق داشت، در مقابل این شرط به رفقاً صراحتاً توضیح داد که بهیچوجه نمی‌تواند و حق ندارد پیشنهاد آنها را بپذیرد. زیرا این به معنای قبول موجودیت فراکسیون در داخل سازمان است. رفقاً در مقابل مطرح نمودند که پدینترتیب در سازمان حل شده و منفعل خواهند شد. و بهمین دلیل از ادامه همکاری با سازمان چشم پوشیدند. همه رفقاً می‌دانند که از لحاظ جنبه‌های نظری جدائی آنها عمدتاً ناشی از اختلاف پرس مواضع رفیق مسعود بوده است و مصاحبه منتشر شده هم اصولاً بر اساس چنین موضعی حرکت

۱ - آنها قبل از قیام از سازمان خواستند که نظریات مسعود و بیژن را بعنوان مواضع موجود در سازمان اعلام کند. باین معنی که دو نظر را بعنوان مواضع خود بپذیرد.

می‌کند.

از نظر ما کسی که بیش انقلابی را به کنار نهد و تنها ستایشگری پراحساس باقی بماند، کسی که واقعا نتواند یا نخواهد در زمینه تئوری انقلابی حتی يك گام هم به پیش بردارد، همانگونه که مصاحبه نشان می‌دهد کسی است که نيات حسنه‌اش به تنهایی قادر نیست پاسخگوی مسائل اساسی انقلاب و حل پیچیدگیهای آن باشد. از نظر ما چنین رفیقي، همچنانکه مصاحبه نشان می‌دهد نه تنها پاسخگوی مسائل اساسی مبارزه و انقلاب نیست بلکه با توقف در گذشته و عدم تصحیح دائمی دیدگاه‌ها در تحلیل نهائی تمام دستاوردها و حماسه آفرینی‌های رفقا و دستهای انقلابی سازمان را نیز نابود خواهد کرد.

شور انقلابی پیشرو در مبارزه جای شایان توجهی دارد، اما بهیچوجه به تنهایی قادر نیست مبارزه انقلابی را به پیروزی رساند. مساله اساسی اینستکه «بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی هم نمی‌تواند وجود داشته باشد».

آنچه تحت عنوان «مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی» منتشر شده است، روشترین آئینه تمام‌نمای این داوری ماست. هرکسی آن را بخواند نمی‌تواند افسوس نخورد که چگونه يك انقلابی صدیق رمانتیسیم انقلابی را بی‌پرده جایگزین تئوری انقلابی کرده است.

ما در این مقاله خواهیم کوشید، مواضع و مسائلی را که در مصاحبه مطرح شده بشکافیم و دیدگاه‌های نادرست رفیق مصاحبه کننده را خاطر نشان سازیم:

از نظر سازمان شرط حفظ فضای منطقی، جهت طرح مواضع ایدئولوژیک و احتراز از پرخاشگری سیاسی، دوری جشن از برخورد‌های شخصی و کافالیزه کردن بحث از مسائل تشکیلاتی به مسائل ایدئولوژیک است. تکیه بر برخورد‌های تشکیلاتی و مشوب ساختن اذهان به مسائلی غیر از اختلافات نظری به فضای مبارزات ایدئولوژیک آسیب‌های جدی وارد می‌آورد و افکار را از درك و شناخت صف‌بندی نیروها محروم خواهد ساخت. باین امید که آنچه مطرح می‌کنیم، بتواند در خدمت پاسخگویی مسائل نظری جنبش قرار گیرد، باین امید که پاسخهایی که از جانب ما مطرح می‌شو در درج‌ل مسائل رفیق اشرف، چه در رابطه با سازمان و چه در رابطه با مسائل تئوریک جنبش ثمر بخش واقع شود. سخن را آغاز می‌کنیم.

در باره اعمال قهر پیشرو

رفیق اشرف پس از توضیحی کوتاه پیرامون رابطه‌اش با سازمان به مسئله ضرورت مبارزه مسلحانه در ایران می‌پردازد. از دیدگاه رفیق اشرف ضرورت مبارزه مسلحانه از زیرساخت جوامع سرمایه‌داری وابسته نتیجه گرفته می‌شود. او از این فرض درست که روساخت سیاسی جوامع سرمایه‌داری وابسته یک رژیم دیکتاتوری است، به این استنتاج نادرست که توده‌ها بدون یوغ رژیم دیکتاتوری به مبارزه بر نمی‌خیزند، می‌رسد، از این طریق او مبارزه توده‌ها را از سطح جنبش حذف و مبارزه محافل روشنفکری را جای آن می‌کشد... چگونه؟

به این دو قطعه که از متن مصاحبه انتخاب کرده‌ایم توجه کنید:

«تئوری مبارزه مسلحانه براساس این تحلیل که در کشور ما مخصوصا پس از «انقلاب سفید» بورژوازی وابسته (کمپرادور) کاملاً بر اقتصاد مسلط شده قرار دارد» و توضیح می‌دهد که: «در شرایط حاکمیت بورژوازی وابسته به امپریالیسم، شکل حکومتی، صرفا سیاه‌ترین شکل استبداد و ده‌ها بار سیاه‌تر از فاشیسم می‌باشد.» «که چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزه صرفا سیاسی نمی‌تواند بسط یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج گردد. لذا هرگونه مبارزه باید باتکیه بر عالیترین شکل مبارزه سیاسی یعنی مبارزه نظامی انجام شود و اساسا تصویر این که از راه مبارزات صرفا سیاسی بتوان در چنین کشوری حاکمیت سیاسی امپریالیسم را نابود کرد و حتی از آن کمتر بدون تکیه بر قهر بتوان سازمانهای سیاسی و اقتصادی مبارزه طبقاتی را ایجاد نمود غیر ممکن است و برای این مطلب چه دلایلی بارزتر از خود اقیامیات است؟» (ص ۶ مصاحبه - تاکیدها از ماست)

«مبارزه‌صنفی» (۱) بدون شرایط دموکراتیک تقریبا بی‌معناست، و بلافاصله

۱ - رفیق پیش از آنکه از اصطلاح «مبارزه اقتصادی» یاد کند از واژه «مبارزه‌صنفی» یاد می‌کند ما نمی‌دانیم که در نظر رفیق این دو اصطلاح معادل هم هستند یا آنکه از هم متمایزند و تفاوت آن از نظر وی چیست؟

پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود. و می‌دانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است... لازمه انجام مبارزه صنفی تأمین دموکراسی (مبارزه سیاسی) و لازمه تأمین دموکراسی برانداختن سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته می‌باشد و این کار جز بایک رودرروئی نظامی میسر نیست».

(ص ۶۲ و ۶۳ مصاحبه).

ما باین تفکر و باین استدلالها نمی‌توانیم موافق باشیم زیرا:

اولا او در واقع و در آخرین تحلیل مدعی است مبارزه توده‌ها در شرایطی که ساخت سیاسی جامعه غیر دموکراتیک باشد، تقریباً بی‌معناست. زیرا که اوشکل مبارزه را مستقیماً و به‌سادگی از ساخت اقتصادی جامعه ما که سرمایه‌داری وابسته است بیرون می‌کشد. او فکر می‌کند که چون رونمای سیاسی جامعه سرمایه‌داری وابسته «سیاه‌ترین شکل استبداد» است، لذا تا جامعه سرمایه‌داری وابسته برقرار است، مبارزه صنفی تقریباً بی‌معناست و مبارزه سیاسی هم بلافاصله بعد از آغاز به اعمال قهر انقلابی بدل می‌شود. اگر اندکی در عبارت و افکاری که رفیق اشرف عرضه داشته است تعمق کنیم بروشنی می‌بینیم که بدینترتیب او در سراسر پیرویه

بهر حال مبارزه اقتصادی طبقه کارگر مبارزه‌ایست برای دست یافتن به خواسته‌های مشخص و ملموس اقتصادی کارگران از کارفرما و دولت. البته هرگاه هر یک از این خواسته‌ها کل طبقه را در برابر رژیم قرار دهد، مبارزه اقتصادی کارگران جنبه سیاسی به‌خود می‌گیرد، ولی هنوز این یک مبارزه سوسیال دموکراتیک نیست.

واژه «صنف» یادگار قرون وسطی و جوامع نامتکامل سرمایه‌داریست. معمولاً صاحبان حرف در یک اتحادیه صنفی جمع می‌شدند تا از منافع و حقوق صنفی خود در برابر سایر اصناف و سایر گروه‌های اجتماع دفاع نمایند. مبارزه اقتصادی خرده‌بورژوازی، عموماً از طریق اصناف صورت می‌گیرد، لیکن بطور کلی ما امروز هر نوع مبارزه در راه منافع و حقوق حرفه‌ای را یک مبارزه صنفی می‌خوانیم:

مبارزه اقتصادی کارگران بر اساس منافع مشترک در برابر کارفرما عموماً از طریق سندیکا یا نهادهای شبیه آن صورت می‌گیرند. در مبارزه اقتصادی کارگران، بطور مشخص، مقاومت در برابر سرمایه‌داران مطرح است، پس بطور کلی منظور ما از مبارزه اقتصادی مبارزه‌ای حرفه‌ای، سندیکائی یا تری‌دیونیونی است. (برای توضیح بیشتر پیرامون این مسئله به مقاله «درباره اتحادیه» نبردخلق ویژه کارگران و زحمتکشان شماره ۶ مراجعه کنید).

مبارزات طبقاتی تا پیروزی انقلاب همه اشکال مبارزاتی بجز اعمال قهر انقلابی را رد می‌کند و غیر ممکن می‌شمارد. او جنبش را به یک شکل مبارزاتی محدود و محکوم می‌کند. شکلی که نه بر اساس شرایط خاص سیاسی، فرهنگی ملی، شرایط زندگی، روحیه توده‌ها، سنتهای مبارزاتی آنها. اشکال مبارزاتی خودبخودی آنها، سیاست رژیم، سطح تشکل سازمانهای پیشرو و حدود پیوند آنان یا توده‌ها و بسیاری عوامل دیگر بلکه منحصر و بطور بسیار ساده‌انگارانه‌ای از ساخت اقتصادی جامعه بیرون کشیده شده است.

رفیق بیژن پیرامون عواملی که در تعیین شکل مبارزه دخالت می‌کند می‌گوید: «برخلاف یک عقیده عامیانه، مارکسیستها در تعیین اشکالی که مبارزه طبقاتی در شرایط معین بخونمی‌گیرد تنها بر ساخت اقتصادی تکیه نمی‌کنند.» (۱) او در همین جا اضافه می‌کند در اینصورت «کاربرد تئوری در هر دوره از تاریخ که برگزینیم از حل یک معادله ساده درجه یک آسانتر می‌شد. در اینصورت درک ضرورت‌های حال و آینده جنبش مستکم به اندازه تحلیل گذشته ساده می‌شد.» (۲)

مقاله جنگ پارتیزانی اثر داهیانگ لنین نکات بسیار آموزنده‌ای در اساسی‌ترین مسایل مورد بحث ما دارد. لنین در اوایل این مقاله می‌گوید «مارکسیسم هیچگاه شکلی از مبارزه را برای همیشه رد نمی‌کند. مارکسیسم بهیچوجه خود را نه تنها به اشکالی از مبارزه که در لحظه معین ممکن بوده و بدکار بوده می‌شوند، محدود نمی‌کند. بلکه معتقد است که در صورت تغییر موقعیت اجتماعی ناگزیر اشکال قبلا ناشناخته و نوینی از مبارزه بوجود خواهند آمد. در این رابطه مارکسیسم در واقع از عمل توده‌ها می‌آموزد و فرسنگها از این ادعا دور است که بخواهد اشکال مبارزه‌ای را که «علمای خانه‌نشین» در مغز خود پرورانده‌اند به توده‌ها تحمیل کند» (۳)، (تاکید از ماست). می‌بینیم که لنین هوشیارانه اولاً هر نوع محدودیت «من‌عندی» را در مورد اشکال مبارزه بصراحت رد می‌کند، ثانیاً او در تعیین اشکال مبارزه طبقاتی «از عمل توده‌ها می‌آموزد». ثالثاً پیش‌بینی می‌کند که در «صورت تغییر موقعیت اجتماعی» اشکال نوینی از مبارزه پدید آیند. و ما می‌دانیم که مفهوم «موقعیت اجتماعی» دائماً متحول تا چه میزان با مفهوم

۱ - نبرد بادیکتا توری ص ۱۳۱ - چاپ سازمان.

۲ - همانجا. لازم به‌تذکر است که رفیق بیژن بایدیش نقش محوری تاکتیک‌های نظامی در جمیع شرایط مبارزاتی از تعدادک تا پیروزی انقلاب آشکارا خود این رهنمود را نقض کرده است.

۳ - جنگ پارتیزانی - لنین ۱۹۰۶

ساخت اجتماعی - اقتصادی متفاوت است. همین در چند سطر پائین تر بازم تاکید می کند «هر گونه کوشش در رد یا قبول شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش بمضای رها کردن چارچوب مارکسیسم است» (۱)، (تاکید از ماست).

برای روشن شدن ذهن خواننده یادآور می شویم که در ایران آنچه که در مورد تعیین شکل مبارزه عمل توده ها به ما می آموزد در وجه خود بسیار متنوع است. در مبارزات نیروهای ملی تعطیل بازار و دکاکین، تظاهرات خیابانی، اجتماعات مساجد و بیست نشینی از رایج ترین تاکتیکهایی است که به کار گرفته می شود. در کنار این اشکال، مبارزات پارلمانی و تحریم توده ای نیز در برخی موارد کاربرد داشته اند. در نقطه اوج مبارزات توده ای در بسیاری موارد از جمله تاحدی سی تبر، به میزان زیادی ۱۵ خرداد، و بطور کامل در ۱۷ شهریور و ۱۳ آبان و روزهای قبل از قیام بهمن و در روزهای قیام، اشغال بخشهایی از شهر و عملیات باریگادبندی و ایجاد محله های آزاد شده و اعمال قدرت توده ای به ظهور رسیده است. در تمام این موارد هر گاه توده ها از حداقل تسلیم، و حداقل سازمان برخوردار بوده اند، مبارزه به جنگ آشکار و دفاع و ترمض مسلحانه توده ای بدل شده است. بخصوص اشکال طفیانی و شورشی این مبارزات در روزهای ۱۵ خرداد ۴۲ و ۱۳ آبان ۵۷ بنحو بارزی نمایان بوده است. در میان کارگران رایج ترین اشکال عمل توده ای در سالهای اخیر کم کاری، مقاومت منفی، اعتصابات و اعتراضات پراکنده اقتصادی و سپس در فرم های اعتلایافته تر آن اعتصابات سراسری بوده است. این اعتصابات که با شرکت وسیع کارگران در تظاهرات و راه پیمائی های سیاسی و در جنگ و گریزهای خیابانی همراه شده بود در اوج خود همراه با صفوف خرد بوزواری به یک رشته اعتصابات و تحریم همگانی و همچنین به باریگادبندی و رویارویی مستقیم با نیروهای مسلح در طول قیام منجر شد. در اوج قیام و پس از آن کارگران در بسیاری موارد از تشکیل اشغال کارخانه ها و تشکیل سیستم های خودگردان اداره امور سود جستند. شکل غالب تشکیل در اینگونه موارد شوراها، کارگری، یا شوراها، کارگری - کارمندی بوده است. از بعد از کودتای ۲۸ مرداد، بمکس دوران قبل از آن، بعلت رکودی که برجش طبقه کارگر حاکم بوده است و نیز عملکرد شرایط اختناق مبارزه اقتصادی طبقه کارگر کمتر فرصت می یابد از اشغال مبارزات سندیکائی و در قالب اتحادیه های سراسری جریان یابد.

بهمین منوال می‌توان از اشکال مبارزه در میان روشنفکران، توده دهقانان و خلق‌های تحت ستم در مناطق مختلف و در موقعیتهای مختلف سخن گفت.

به اعتقاد ما از درون این تحلیل‌ها و همچنین با توجه به اشکال مبارزات بطور عینی در حال گسترش توده‌هاست که این یا آن شکل مبارزه در سطح جنبش یا در سطح بخشی از آن، در این یا آن موقعیت خاص طرح و به کار گرفته می‌شوند. ثانیاً رفیق اشرف مرز مشخص میان مبارزه خودبخودی توده‌ای با مبارزه عنصر آگاه را کاملاً مخدوش می‌کند و عنصر آگاه را جای توده می‌شناند. او می‌گوید حاکمیت استبدادی بورژوازی وابسته «چنان وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچگونه مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته و از حالت محافل روشنفکری خارج شود...» (تاکید از ماست). در اینجا صحبت از توده‌هاست یا محافل روشنفکری؟ یا منظور توده‌های محافل روشنفکری است؟! و اگر صحبت بر سر به تنگ آمدن توده‌ها از ستم استبداد است، در اینصورت منطقاً باید از تغییراتی که این اختناق در اشکال مبارزاتی توده‌ها بوجود می‌آورد سخن گفت، نه اینکه چون توده‌ها از اختناق به تنگ آمده‌اند، پس مبارزه روشنفکران از حالت محفلی خارج نمی‌شود.

رفیق اشرف بجای اینکه تاثیر در ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته را روی حرکات خودبخودی توده‌ها، بر روی شرایط عینی حاکم برجش بررسی کند، این تاثیرات را صرفاً روی حرکات عنصر آگاه منعکس می‌کند و می‌گوید چون دیکتاتوری وضع را بر توده‌ها تنگ می‌کند، مبارزه صرفاً سیاسی از حالت محافل روشنفکری خارج نمی‌شود. او می‌گوید «مبارزه صنفی، بدون شرایط دموکراتیک تقریباً بی‌معناست». مطابق آنچه که از متن مصاحبه برمی‌آید، در اینجا مراد از مبارزه صنفی عمدتاً مبارزه اقتصادی و اشکال حرکات خودانگیخته توده‌ای است.

رفیق اشرف هنوز هم این اعتقاد را که مدعی است چون ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته دیکتاتوری است لذا جنبش‌های خودبخودی توده‌ها بخودی خود نمی‌توانند بسط یافته و سراسری شوند حفظ کرده است. شاید اندکی شگفت‌انگیز باشد ولی بهر حال او معتقد است این جنبشها تحت رژیم دیکتاتوری همواره پراکنده و جرقه‌وار باقی خواهند ماند زیرا قبل از آنکه فرصتی برای رشد داشته باشند با قدرت سرکوب دولت فاشیستی مواجه شده سرکوب خواهند شد. ما دیرزمانی است که این تحلیل نادرست از رابطه عوامل عینی و ذهنی

در پرونده تحول جامعه را به کناری گذاشته‌ایم زیرا که مسلمانان رژیم‌ها هر قدر مستبد باشند نمی‌توانند مانع ظهور این جنبشها شوند.» (۱) رژیم دیکتاتوری علی‌رغم اعمال خشونت و سرکوب قهری مردم، قادر نیست جلوی ظهور هرگونه اعتراض توده‌ای را بگیرد بخصوص هنگامی که توده‌ها از ستم طبقات حاکم به ستم آمده باشند.» (۲) و در يك کلام اگر شرایط ذهنی بتواند اثر خود را بر شرایط عینی بگذارد در اینصورت تضادهای اجتماعی به رشد خود ادامه خواهند داد و در يك موقعیت بحرانی هنگامی که دیگر مردم جانشان به لبشان رسیده، هنگامی که ستم و استعمار غیرقابل تحمل شده، هر قدر دیکتاتوری خشن باشد، بحران ظهور خواهد کرد و شورهای کور یا نیمه آگاه جامعه را در بر می‌گیرد. در چنین شرایطی امکان ندارد که عناصر پیشرو که از میدان مبارزه خارج شده بودند، بتوانند این جنبشها را کنترل و رهبری کنند.» (۳) رفیق بیژن در جمع بندی خود متذکر می‌شود: «با این زمینه‌است که ما شاهد نمودهای دیگری از برخورد چپ با مسائل جنبش می‌شویم. بی‌توجهی به شرایط عینی منجر به تاکید يك جانبه بر نقش پیشاهنگ می‌شود. به موقعیت توده‌ها، به حالت و امکانات آنها و قوی گذاشته نمی‌شود.» (۴)

گذشته از این تجربه قیام بروشنی نشان داد که گسترش حرکات خودبخودی توده‌ها منوط به تبدیل رر ساخت دیکتاتوری به رر ساخت دموکراسی نیست. اوج گیری اعتراضات توده‌ای منتظر شکسته شدن سد دیکتاتوری نمی‌ماند. بلکه همین اوج گیری خود زمینه را برای سرنگونی دیکتاتوری فراهم می‌آورد.

رفیق اشرف همچون رفیق مسعود وضعیت مبارزات طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را بررسی نمی‌کند، او به واقعیت این مبارزات بی‌توجه است، او تنها آنچه را که «انعکاس ذهنی» این مبارزات می‌نامد، ملاک می‌گیرد. مسعود می‌گوید: «از عدم وجود جنبشهای وسیع خودبخودی نمی‌توان نتیجه گرفت که شرایط عینی انقلاب فراهم نیست... و بدنبال آن اضافه می‌کند «آیا این شور و شوق انقلابیون، این جستجوهای خستگی ناپذیر نیروهای روشنفکری طبقات انقلابی و مترقی در پیدا کردن راه انقلاب، این یورشهای بی‌دری پلیس، این زندانها،

۱- نبرد یادیکتاتوری ص ۲۵۰

۲- همانجا ص ۳۵۶

۳- همانجا ص ۳۵۸

۴- همانجا ص ۲۶۱ برای آشنائی بیشتر با موضوع رفا به مقاله ضمیمه همین جزوه

مراجعه کنید.

این شکنجه‌ها، این قتل‌ها، انعکاس ذهنی آماده بودن شرایط عینی انقلابی نیستند؟» (۱)

بعینه می‌بینیم او هم مانند مسعود بجای مبارزات خودبخودی طبقه کارگر و سایر زحمتکشان که عینیت مستقل از ذهن دارند، آنچه را که مسعود انعکاس ذهنی این مبارزات می‌نامد، ملاک قرار می‌دهد. مسعود، پیگردهای روشنفکران انقلابی و بطور کلی حرکت عامل ذهنی را بجای موجودیت و هستی عوامل عینی می‌شاند و آن حرکات را نشانه آمادگی‌هایی تلقی می‌کند که در توده‌ها وجود دارد. لازم به یادآوری است که در مصاحبه جایگزین کردن مبارزه محافل روشنفکری بجای مبارزه توده‌ها، بسیار صریح‌تر و آشکارتر از گفته‌های مسعود صورت گرفته است. او آشکارا مبارزه محافل روشنفکری را همان مبارزه خودبخودی توده‌ها می‌بیند.

«دیکتاتوری، وضع را چنان بر توده‌ها تنگ می‌کند که هیچ‌نوع مبارزه صرفاً سیاسی نمی‌تواند بسط یافته از حالت محافل روشنفکری خارج گردد.» حال آنکه رفیق مسعود خط فاصل بین جنبش خودبخودی و عنصر آگاه را لمس می‌کند ولی عینیت شرایط عینی را از آن می‌گیرد و آن را روی حرکت عامل ذهنی منعکس می‌کند.

ثالثاً، در اندیشه این دسته از رفقا مرز بین پروسه انقلاب، با سایر پروسه‌های مبارزاتی درهم می‌آمیزد، آنها نقش عوامل عینی و عوامل ذهنی انقلاب را مخلوط می‌کنند، آنها بین موقعیت انقلابی با اوضاع عادی تفاوتی نمی‌بینند، آنها مبارزه در راه تحکیم پیوند طبقه کارگر (مسعود ص ۷۹). مبارزه در راه تشکیل سازمان سیاسی طبقه کارگر (مسعود ص ۱۸) مبارزه اقتصادی طبقه کارگر (اشرف بی ...). مبارزه در راه تشکیل ارتش خلق، مبارزه در راه بسط و تحکیم وحدت و خلوص ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی و مبارزه در راه سرنگونی امپریالیسم و استقرار جمهوری دموکراتیک توده‌ای و سایر پروسه‌های مبارزاتی را یکی می‌گیرند و شکل عمده تمام این مبارزات را قهر آمیز می‌انگارند. در این دیدگاه، تمام دوره‌های تدارکاتی، آغازین و پایانی انقلاب درهم ادغام شده و به پروسه‌ای بی‌نهایت ساده بدل گشته است. در تمام دوره‌ها و مقاطع اعمال قهر انقلابی قطع نظر از این یا آن وضعیت عینی حلال همه مشکلات شمرده می‌شود. در این طرز تفکر، مبارزه صنفی قبل از آنکه جریان یابد به مبارزه برضد اختناق بدل می‌شود و معنای مبارزه برضد اختناق

هم همان اعمال قهر است. رفیق اشرف می‌گوید: «لازمه انجام مبارزه صنفی تامین دموکراسی و لازمه تامین دموکراسی برانداختن سلطه امپریالیسم است.» او بلافاصله توضیح می‌دهد: «و این کار جز بایک رودرروئی نظامی میسر نیست.» بروشنی می‌بینیم که در اینجا اولاً هر عملی در جوهر خود از همان ابتدا یک حرکت برای برانداختن سلطه امپریالیسم (یعنی انقلاب) محسوب می‌شود از همان ابتدا از طریق رودرروئی نظامی صورت می‌گیرد و تازه پس از برانداختن سلطه امپریالیسم و تامین دموکراسی است که شرایط برای مبارزه صنفی فراهم خواهد شد. می‌گوید: «ملاحظه می‌کنید باچه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی بدل می‌شود.» (۱) در جای دیگر (ص ۶۲) توضیح می‌دهد که منظور از مبارزه سیاسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته همان اعمال قهر انقلابی است. ولی مشخص نمی‌کند آیا آنان که مبارزه صنفی را می‌خواهند آغاز کنند، به مبارزه نظامی دست می‌زنند یا روشنفکران انقلابی به نیابت آنان مبارزه نظامی را آغاز می‌کنند؟ چون تمام شواهد نشان می‌دهد که او حارت از شرایطی که رژیم دیکتاتوری کاملاً مطلق است صحبت می‌کند. لذا ما می‌پرسیم کدام نمونه مشخص نشان داده است که در آن شرایط مبارزه صنفی بلافاصله بعد از آغاز به مبارزه نظامی تبدیل شده است؟ می‌دانید چرا رفیق به این سرعت مبارزه صنفی (اقتصادی) توده‌ها را در شکل نظامی - آهم در قالب اعمال قهر پیشرو - متجلی می‌بیند؟ زیرا او اساساً نه جنبش توده‌ای، بلکه آنچه

۱ - در همین‌جا توضیح می‌دهیم که تاثیر وساخت دیکتاتوری و تاثیر حدت این دیکتاتوری روی پروسه رشد مبارزات توده‌ها مستقیماً قابل بررسی و مشاهده است. بخصوص تجربه مبارزات سال ۵۷ یک بار دیگر نشان داد که ساخت مستبدانه رولتای سیاسی و میزان فشار دیکتاتوری بورژوازی، مستقیماً بر شدت انفجارگونه جنبش توده‌ای می‌انجامد. هرچه فشار شدیدتر باشد جنبش توده‌ای به‌نگام امتلا... به‌نگام پیدایش رشته در انجام و تمرکز قدرت دولتی و وقوع بحرانهای اقتصادی - سیاسی - اجتماعی زودتر و شتاب‌آلودتر می‌تواند از شعارهای مطالباتی به شعارهای سرنگونی و حتی قوام ارتقاء یابد.

اشکال مسالمت‌آمیز مبارزه توده‌ها معمولاً چنین سریع به‌اشکال قهرآمیز بدل می‌شوند و گسترش دانه این مبارزات نیز بسیار سریع است. گذشته از این به‌نگام وقوع بحرانهای اقتصادی در کشورهای امپریالیستی بار عمده این بحرانها به کشورهای صحت مسئله منتقل می‌گردد. همین دلیل همراهِ فشار بحران در سرمایه‌داری‌های وابسته شدیدتر و مخرب‌تر از کشورهای متروپول عمل خواهد کرد. این مکانیسم نیز در شتاب رشد توده‌ای و از هم پاشیدگی تمرکز قوای سرکوب دولت سرمایه‌داری وابسته طبقاً موثر خواهد بود.

را که اصطلاحاً انمکاس ذهنی شرایط عینی نامیده شده است مسورد نظر ندارد. زیرا او خیلی راحت توده‌ها را حذف و پیشرو انقلابی را جای آنها می‌نشانند. مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی توده‌ها - سوای برخی برخوردهای نادر و پراکنده دهقانی - تنها در شرایط اوجگیری مبارزات آنها، در دوران اعتدالی انقلابی و در مقاطعی که موقعیت انقلابی فراهم شده تا حد مبارزات مسلحانه و رودرروئی نظامی توده‌ای ارتقاء می‌یابد و نه در هر شرایط دلخواه. بررسی اشکال مبارزاتی طبقه کارگر و بطور کلی توده زحمتکشان شهری و جمع بندی آنها نشان می‌دهد که آنها تنها از زمان فرارسیدن موقعیت انقلابی است که بنحوی دم‌افزون به اشکال قهرآمیز مبارزه روی می‌آورند و نه قبل از آن. خود رفیق هم بشیوه‌ای مخدوش مبارزات یکساله اخیر را صحبت گفتار خویش قرار داده است. ولی او راجع به سالهای قبل از آن روشن نمی‌کند که چگونه و با چه سرهتی مبارزه اقتصادی توده‌ها به مبارزه سیاسی، مبارزه‌ای که بزعم رفیق «معنایش اعمال قهر است» بدل می‌شد؟

او می‌گوید: مبارزه صنفی بلافاصله پس از آغاز به یک مبارزه سیاسی که معنایش اعمال قهر انقلابی است تبدیل می‌شود. دیگر برای رفیق مهم نیست آن مبارزه صنفی توسط چه نیروهائی آغاز می‌شود و آن‌آنکه به اعمال قهر انقلابی دست می‌زنند چه کسانی هستند؟ در عرضه جنبش کمونیستی تاکنون نه کسی باین سادگی مبارزات توده‌ها را حذف کرده بود و نه کسی باین سهولت اعمال قهر انقلابی روشنفکران را جایگزین آن ساخته بود.

مسئله مبارزه صنفی، شکلی از مبارزه توده‌هاست. حال آنکه اعمال قهر انقلابی در شرایطی که قیام در حال تکوین نیست، بویژه در شرایط رکود و خمود، توسط توده‌ها صورت نمی‌گیرد. باعتقاد رفیق مسعود این شکل از مبارزه در آن شرایط توسط پیشاهنگان انقلابی مارکسیست - لنینیست صورت می‌گیرد.

بروشنی می‌بینیم این گفته که مبارزه صنفی بلافاصله به یک مبارزه سیاسی که معنایش اعمال قهر است تبدیل می‌شود در حقیقت حاکی از تبدیل اشکال مبارزاتی توده‌ها و ارتقاء آنها نیست. بلکه او اعمال قهر انقلابی از سوی روشنفکران را مبارزه صنفی که شکلی از مبارزه توده است، می‌نشانند. تبدیلی که از آن صحبت می‌شود، ارتقاء اشکال صنفی و سیاسی (مسألت‌آمیز). به نظامی (قهرآمیز) در مبارزات توده‌ها نیست، بلکه تبدیل مبارزات توده‌ها به اعمال قهر انقلابی شبکه‌ای از روشنفکران انقلابی است. ما در صفحات بعد وقتی به توضیح درک رفیق اشرف از مفهوم پیشرو رسیدیم با اشاره به نظر «دبره» در این

زمینه بازهم بیشتر مساله را خواهیم شکافت. اینک به این پرسش اکتفا می‌کنیم که آیا از سال ۴۲ به بعد توده‌ها فقط مبارزه مسلحانه کرده‌اند یا اصلاً مبارزه نکرده‌اند؟ اشرف می‌اندیشد که در آن شرایط مبارزه توده‌ها در مبارزه روشنفکران انقلابی، که شکل آن نظامی است، منعکس می‌شود. لذا او، بین جنگ توده‌ای و مبارزه سازمان سیاسی-نظامی که از روشنفکران انقلابی تشکیل شده تفاوتی نمی‌بیند. او مبارزات یکساله اخیر توده‌ها را همان مبارزات هفت‌سال ماقبل آن که توسط سازمان صورت می‌گرفت می‌انگارد و خط و مرز مشخصی بین آن دو نمی‌بیند.

تصادفی نیست که او مسائل را اینگونه می‌بیند این خود یک سیستم فکری است. مسعود چون زندان و شکنجه و قتل (مبارزه محافل روشنفکری) را انعکاس ذهنی آماده بودن شرایط یعنی انقلاب می‌شمارد و در پراکتیک انقلابی از آن نتیجه می‌گیرد که توده‌ها آماده کارزارند. براحتی به خود اجازه می‌دهد که بگوید «یک موتور کوچک و مسلح می‌تواند قیام را آغاز کند». چرا که حرکت این موتور خود انعکاس ذهنی آماده بودن توده‌هاست و بدین لحاظ می‌تواند «بتدریج توده‌ها را به قیام بکشانند» (موتور بزرگ را به حرکت درآورد) مابریخس ضمیمه این جزوه بطور مفصل درک این گروه از رقفا را پیرامون شرایط عینی و شرایط ذهنی انقلاب مورد بررسی قرار خواهیم داد. در اینجا تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که آنها با پذیرش اعمال قهر مسلحانه در سراسر پروسه و بصورت یک تاکتیک مداوم، از پیش همه مسایل را بر مبنای آن توضیح می‌دهند. در نظر این رقفا با توجه به ساخت جامعه سرمایه‌داری وابسته که روستا آن دیکتاتوری است، مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک است، در واقع آنها با این عبارت می‌گویند مبارزه مسلحانه هم برای برانداختن سلطه امپریالیسم لازم است و هم در عمل روزمره جایگزین سایر اشکال مبارزاتی توده‌ها شده، توسط پیشرو انقلابی به کار گرفته می‌شود. بدین لحاظ آنها مبارزه مسلحانه را با این تفسیری که از آن بعمل می‌آورند در تمام طول پروسه رشد جنبش محور و تکیه گاه تمام اشکال مبارزاتی می‌انگارند.

ما قبلاً گفته بودیم (۱) که قبول یک شکل مبارزاتی در تمام طول پروسه رشد جنبش به مثابه شکل عمده مبارزه و بطور کلی تعیین شکل عمده مبارزه بر مبنای ساخت اجتماعی - اقتصادی و نه بر مبنای موقعیت مشخص در این یا آن مقطع، و ملزم ساختن خود به یک شکل مبارزه در تمامی شرایط ما را سخت در تنگنا قرار خواهد داد و هر نوع انعطاف تاکتیکی و قدرت تطبیق با این یا آن وضعیت را از پیشرو سلب خواهد کرد.

«اولا تفاوت مارکسیسم با سایر انواع ابتدائی سوسیالیسم این است که مارکسیسم هیچگاه جنبش را به یک شکل مشخص مبارزه محدود نمی‌کند. مارکسیسم به اشکال مختلف مبارزه معتقد است نه بدین معنی که آنها را «کشف» می‌کند بلکه تنها اشکال مبارزه طبقات انقلابی را که در حین حرکت جنبش بطور خود بخودی بوجود آمده‌اند بصورت عام جمع‌بندی می‌کند. آنها را متشکل می‌سازد و به آنها آگاهی می‌بخشد... ثانيا مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی با اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هرگونه بحثی در این باره بمعنای عدم درک القاب ماتریالیسم دیالکتیک است. در مراحل گوناگون تحول اقتصادی و در رابطه با شرایط مختلف سیاسی، فرهنگ ملی و شرایط زندگی و غیره اشکالی از مبارزه ارجحیت یافته عمده می‌شوند و طبق آن سایر اشکال مبارزه نیز که در درجه دوم و درجات پائین‌تر اهمیت قرار دارند تغییر می‌یابند. هر کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص و مرحله مشخص جنبش بمعنای رها کردن چهارچوب مارکسیسم است.» (۱)

ما اساس فعالیت نیروهای مارکسیست - لنینیست را تربیت و تشکل توده‌ها و در رأس آن طبقه کارگر، در راه براندازی نظام طبقاتی و در نهایت وصول به کمونیسم می‌شماریم و جهت اصلی فعالیت سازمان را در این سمت قرار داده‌ایم. ضمن اینکه معتقدیم شکل سازماندهی توده‌ها و شیوه بردن آگاهی به میان آنها بستگی به وضعیت طبقاتی و اشکال مبارزاتی آنان دارد.

ما اشکال سازمانی و اشکال مبارزاتی را بقول لنین از پیش خود «کشف» نمی‌کنیم، بلکه آن را محصول تطبیق تئوری انقلابی با این یا آن وضعیت و بررسی کاملاً عینی آن می‌شماریم.

هم اینجا باید یادآوری کنیم که ضرورت اعمال قهر از سوی عنصر آگاه کاربرد آن، تاثیرات و نقش عمل نظامی و بطور کلی فعالیت ۸ ساله سازمان تا قیام و همچنین بررسی تئوریهای ما (نظریات پوبان، مسعود، بیژن و دیگران) بر اساس مارکسیسم - لنینیسم همراه با مطالعه رابطه پراتیک، یا برداشتهای نظری مان هم اکنون در سطح سازمان ^{پیدا} بحث است و در هر مورد پس از رسیدن به نتیجه، آنها را

۱ - جنگ پارتیزانی - لنین ۱۹۰۶ - به خوانندگان توصیه می‌شود این مقاله بسیار آموزنده لنین را بدقت مطالعه کنند: لنین در این مقاله به موجزترین و در عین حال روشن‌ترین شیوه ممکن برخورد مارکسیستها با مقوله تاکتیک و بویژه تاکتیکهای پارتیزانی را توضیح می‌دهد.

در سطح جنبش انتشار خواهیم داد. این اندیشه که سازمان نوری خورد با گذشته
بهتاریخ رسید و جامعی نیست یافته آن را اطلاع نمی‌کنند تنها برخوردی مفرضانه
و نفاق افکنانه است. همه می‌دانند که تحلیل تئوری و پراتیک گذشته سازمان در
سطح سازمان مورد بررسی است و این نیز همچنان ادامه دارد ما بر آنیم تا در
هر فرصت آن قسمت از این بحثها را که به نتیجه رسیده بعنوان مواضع سازمان
اطلاع کنیم و این جزوه و این مباحث خود يك نمونه آن است.

اعمال قهر توده‌ای یا رهبری اعمال قهر توده‌ای؟

اما در مورد سایر نظراتی که در مصاحبه عنوان شده، گفته می‌شود که: «اساساً مرحلهٔ قبلی انقلاب، خودبخودی و بدون تشکل بود درحالی‌که اگر بخواهیم مرحلهٔ کنونی مبارزهٔ را به نتیجه برسانیم باید به فکر آگاه کردن توده‌ها و متشکل ساختن آنها باشیم.» (۱) و بدنبال آن رفیق سازمان را متهم می‌کند که کارش در حد ژورنالیست‌هاست و فقط «مدام به مردم هشدار می‌دهند». وی اضافه می‌کند «سازمان در حال حاضر حداکثر به تشریح اوضاع می‌پردازد و هیچ وظیفه‌ای برای بسیج توده‌ها و پیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمی‌دهد».

اولاً تصور می‌رود که رفیق در اینجا سهواً از «مرحلهٔ قبلی انقلاب ما» صحبت کرده است زیرا ما تنها وقتی می‌توانیم مدعی انجام یک مرحلهٔ انقلاب در جامعهٔ کنونی ایران باشیم که انقلاب تحت رهبری طبقهٔ کارگر به پیروزی رسیده باشد. هر تحولی جز این هر قدر هم که مهم باشد یک مرحلهٔ انقلاب نیست. درست است که رژیم شاه سرنگون شده است، اما این بهیچوجه بمعنای تحقق یک مرحلهٔ انقلاب نیست. اگر این را می‌بینیم که نیروهای جدیدی در حاکمیت راه یافته و با سرمایه‌داران وابسته به شراکت نشسته‌اند این را نیز می‌دانیم که آنان بعزت ماهیت طبقاتی‌شان هرگز قادر نیستند سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم را نابود کنند و در نتیجه مرحلهٔ انقلاب را به پایان رسانند.

ثانیاً ما نمی‌دانیم دیدگاه رفیق در دورهٔ قبل از قیام چیست. آیا در آن دوران هم می‌بایست به فکر آگاه ساختن و متشکل کردن توده‌ها می‌بودیم یا نه؟ و آیا ما به این فکر بوده‌ایم یا نه؟ در حال ما فکر می‌کنیم وظیفهٔ دائمی و همیشگی ما رکنیست-نئینستیست که همواره به فکر آگاه ساختن و متشکل کردن طبقهٔ کارگر و توده‌ها باشند و نه فقط در شرایط کنونی. شاید رفیق فکر می‌کند متشکل ساختن و آگاه نمودن توده‌ها تنها در شرایط دموکراتیک امکان پذیر است. و چون

روساخت سرمایه‌داری وابسته لزوماً دیکتاتوری است، اساساً آگاه ساختن و متشکل نمودن توده‌ها قبل از تأمین دموکراسی به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

این مسأله که باید به فکر آگاه ساختن و متشکل نمودن توده‌ها بود، از نظر ما مسئله‌ای بسیار روشن است و سازمان نیز برخلاف استنباط رفیق که آن را تنها یک تربیون برای هشدارهای سیاسی پنداشته، امر تشکیل طبقه کارگر و متحد طبیعی آن دهقانان را بطور مشخص در دستور کار خود قرار داده است. سازمان تشکیل حزب طبقه کارگر را وظیفه اساسی مرحله‌ای خویش اعلام کرده است و در حد توان خود مجدداً در راه گسترش پیوند سیاسی تشکیلاتی با طبقه کارگر و بسیج آن گام برمی‌دارد. اکنون فعالیت عملی روزمره ما در سراسر ایران بیش از هر زمان دیگر متوجه برقراری پیوندها با توده‌ها و در رأس آنها طبقه کارگر است. برای ما شعار «پیش بسوی تشکیل حزب طبقه کارگر» یک شعار توخالی و بی‌محتوا نیست. این شعار است که یک درک مشخص پشتوانه آن است. از نظر ما، بنا به تعریف لنینی، این شعار پیش بسوی تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر، این شعار یعنی پیش بسوی تربیت و متشکل طبقه کارگر این شعار یعنی پیش به سوی وحدت در جنبش کمونیستی، یعنی پیش به سوی وحدت جنبش کمونیستی با جنبش کارگری.

رفیق سازمان را متهم کرده است که «هیچ وظیفه‌ای برای بسیج توده‌ها و پیشبرد انقلاب در مقابل خود قرار نمی‌دهد».

اما علیرغم نظر رفیق که صراحتاً معتقد است که وظیفه «شرکت در پروسه تشکیل طبقه کارگر» «وظیفه عمده ما را تشکیل نمی‌دهد» (۱) همانطوریکه توضیح دادیم معتقدیم که شرکت در پروسه تشکیل طبقه کارگر و در مفهوم وسیعتر آن بسیج توده‌ها در جهت به دست گرفتن قدرت سیاسی وظیفه‌ایست که همه وظایف دیگر ما را تعیین و توضیح می‌دهد. و بهمین دلیل سازمان می‌کوشد در هر منطقه خاص و با توجه به هر موقعیت مشخص یعنی با ارزیابی مبارزه طبقاتی بطور عینی در حال گسترش توده‌ها شکل و شیوه عمده مبارزه و سازمان را از عمل آنها بیاموزد، آنرا جمع‌بندی کند و در عمل به کار بندد. تنها در چنین صورتی است که خواهیم توانست به مسأله «بسیج توده‌ها» پاسخ عملی «حیم» هر برخورد دیگری جز این حداکثر چیزی در حد قبول وظیفه بسیج توده‌ها در گفتار و نادیده گرفتن و یا نفی آن در کردار خواهد بود.

بعلاوه رفیق در اینجا از «پیشبرد انقلاب» صحبت می‌کند. اگر منظور رفیق

از این گفته همان پیشبرد امر بسجج توسط و در رأس آن تربیت و تشکیل طبقه کارگر باشد. اگر منظور رهبری پیشبرد مبارزه توسط یعنی ارتقاء و رشد تشکیک و سطح مبارزه آنها باشد باید بگوئیم که به مسوولیت این رهبری و به علاوه مسوولیت موردی مستند بودمانه که پیشبرد برآیند مبارزاتی را باید منوط به تشکیل حزب نمود. با هدایت ویژه در دوره‌های قبل از تشکیل کوشش‌ها، آن کوشش‌ها ایورتونیستی را که شرکت در جنبش توده‌ای و قیام را موقوف به تشکیل صف مستقل طبقه کارگر می‌کرد، انشاء نمانیم (۱) چرا که مستقیم صف مستقل خود مسوول پیشبرد و انفاذ یک سیاست مستقل پرولتاری در جنبش توده‌ای از طریق شرکت در آن است. اما اگر منظور رفیق از پیشبرد انقلاب به‌ایمان رسانیدن مرحله انقلاب دموکراتیک توده‌ای یعنی پروتزی آن است، باید بگوئیم امر پروتزی انقلاب منوط به تامین رهبری پرولتاری در جنبش خلق و تامین این رهبری، لااقل در شرایط خاص ایران که نیروی حده انقلاب طبقه کارگر است و آرایش سیاسی سایر نیروها تا حد زیادی شکل یافته است، درگرو تشکیل صف مستقل طبقه کارگر است. تا صاف مستقل طبقه کارگر بوجود نیامده باشد صحبت کردن از پروتزی انقلاب بازی کردن با کلمات و دلخوش کردن به رویاهاست.

پرولتاریا برای کوبیدن مهر و نشان خود برانقلاب، برای پیشبرد آن تا پروتزی، پس از تامین سرکردگی خویش احتیاج به وحدت اراده و عمل دارد. آیا از این روشن تر می‌توان سخن گفت؟ آیا می‌توان راهی از این صریحتر مطرح ساخت که بدون آنکه طبقه کارگر خود را از زیر یوغ دنبالروی از خرده بورژوازی نجات بخشد صحبت کردن از پیشبرد واقعی انقلاب بی‌معناست آیا می‌توان آشکارتر از این سخن راند؟

مسکن است مطرح سازند که این حرف بسیار کلی است و بگویند درست است که پرولتاریا باید صف مستقل خود را داشته باشد و این یکی از شروط پروتزی انقلاب است اما آیا شیوه پیشبرد آن نیز هست؟ شاید مطرح کنند حزب پرولتاریا از چه طریقی می‌خواهد سرکردگی خویش را در انقلاب تامین و امپریالیسم را نابود سازد؟ بشیوه مسالمت‌آمیز (پارلمانی؟) یا از درون نبردهای بی‌امان و قهرآمیز؟

در مصوبه پنجم هم کمیته مرکزی حزب زحمتکشان ویتنام گفته می‌شود: «در زمان حاضر در بسیاری از کشورهای سرمایه داری، سرمایه داران انحصارگر دولتی به درجات مختلف در راه میلیتاریزه کردن و فاشیستی کردن جوامع خود

گام نهاده‌اند. و برای سرکوب طبقه کارگر و مردم زحمتکش به بیش‌مانه‌ترین نوع قهر توسل می‌جویند. باین جهت است که تاکید این نکته که اعمال قهرانقلابی برای درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و برقراری حکومت پرولتاریا یک قانون جهانشمول برای مبارزه انقلابی طبقه کارگر کشورهای سرمایه‌داری در موقعیت کنونی است، شایان اهمیت است. (۱)

ما همیشه و در هر شرایطی بنابه مصالح طبقه کارگر باصراحت اعلام کرده و می‌کنیم که طبقه کارگر هیچ‌چوچه از طریق پارلمان‌تاریسم به پیروزی نمی‌رسد. ما آشکارا اعلام می‌کنیم که صرفاً از طریق تلفیق مبارزه سیاسی و مبارزه نظامی در جریان نبرد قهرآمیز توده‌هاست که سازشکاری نیروهای غیرپرولتری درهم شکسته شده و امپریالیسم با استقرار جمهوری دموکراتیک خلق اساساً اخراج می‌گردد. ما برعکس این دسته از رفقا بر این قانونمندی حرکت و تحول جامعه تاکید می‌کنیم و به توده‌ها نشان می‌دهیم و در عمل نیز نشان می‌دهیم، که رهبری سایر اقنار فقط به درد تجدید تسلط امپریالیسم بر تمام شئون حیاتی زندگی توده‌های ستمکش خلق خواهد خورد.

ما به توده‌ها می‌گوئیم: آنگاه که امپریالیسم و وابستگی بینند رهبری طبقه کارگر در جنبش خلق تامين شده است، آنگاه که بینند برای همیشه اخراج خواهند شد، آنگاه که بینند ایران دارد از جرگه اردوگاه امپریالیستی خارج می‌شود، باتمام قهر ضدانقلابی خویش به سرکوب برخوانند خاست. امپریالیسم تنها زمانی نسبتاً آسان تن به عقب‌نشینی می‌دهد که مطمئن باشد اولاً این عقب‌نشینی موقتی است، ثانیاً در صورت عدم تمکین به آن، انقلاب برای همیشه او را بیرون خواهد راند. درست به همین دلیل امپریالیسم در برابر فشار سهمگین توده‌های پیاخته خلق در روزهای بیمن ماه ۵۷ پسه يك شکست موقتی و تاکتیکی تن داد. تازه بی آنکه خواسته باشیم تعمیم‌ها یا بجا بعمل آوریم باید بر این واقعیت تاکید کنیم که خلقهای ما همه به چشم خود دیدند حتی برای پدهست آوردن يك پیروزی در حد اخراج شاه ویران‌ساختن رژیم سلطنتی هم اجباراً هزاران کشته و شهید نثار شد. مردم ما دریافتند که تا این حد پیروزی بر امپریالیسم هم نه از راه‌های پارلمانی و مسالمت‌آمیز بلکه در قیام خونین توده‌ای و تحت فشار سهمگین توده‌های خلق به فرجام رسید. اعمال قهر توده‌ای بود که شاه را از ایران اخراج کرد، نه هیچ چیز دیگر.

برای ما حتی کوچکترین تردید هم باقی نیست که پرولتاریا و متحدین

واقعی‌اش ناگزیر خواهند بود در یک جنگ طبقاتی، نظام سرمایه‌داری وابسته را در ایران براندازند و به نیروی مسلح خود به نیروی ارتش توده‌ای از نظام نوین در برابر تهاجم امپریالیسم و نوکران داخلی‌اش دفاع نمایند. براساس «قهر مادی» هر جامعه کهنی است که آستان نو است. (۱)

ولی در شکر رفقا ضرورت اعمال قهر توده‌ای مقدم بر اهمیت رهبری آن است. در تفکر آنها اهمیت رهبری قهر توده‌ای تحت‌الشعاع خود قهر است. حال آنکه قهر توده‌ای بطرز اسفباری شکست خواهد خورد اگر همچون امروز رهبری، خود را به دست خرده بورژوازی که نمی‌تواند چرخ تاریخ را به پیش راند، بسپارد. قهر توده‌ای نهایتاً پیروز خواهد شد هرگاه، رهبری آن در دست پرولتاریای پر قدرت که می‌کوشد چرخ تاریخ را قهرمانانه به پیش راند سپرده شود. متأسفانه از نظر رفقای ما ضرورت اعمال قهر (۲) بسیار حسیانی تر از ضرورت تامین رهبری این اعمال قهر توسط پرولتاریاست. آنها پیش از آنکه واقعا خواهان پیروزی پرولتاریا باشند، خواهان اعمال قهر هستند و نه چیزی بیش از آن. برای آنها بهتر متوجه موضع رفقا شویم به جنلات زیر توجه کنید: «کسانی که به خطشی مبارزه مسلحانه خرده می‌گرفتند که شما «جدا از توده‌ها» می‌خواهید مبارزه مسلحانه انجام دهید و ما به آنها می‌گفتیم صرف نظر از هر گونه دلیلی، شما اپورتونیست‌هایی هستید که اساسا با اعمال قهر انقلابی مخالفید» برای توجیه سخنان خود می‌گفتند که ما به مبارزه مسلحانه توده‌ای اعتقاد داریم. امروز که توده‌ها مسلح شده‌اند امروز که بقول یکی از فرمانداران از هر ده نفر در ایلام نه نفر مسلح‌اند به چه فکر می‌کنند؟ اینجا کدیگر بحث مبارزه مسلحانه جدا از توده مطرح نیست. (۳)

ما به رفقا می‌گوئیم چرا ایلام را صحت گفتار خود ساریم؟ فکر می‌کنید در سراسر ایران چندین نفر مسلح‌اند؟ در اکثر نقاط ایران از میان مردم هزاران نفر «یاسدار» می‌توان یافت، که مسلح‌اند و تحت رهبری خرده بورژوازی باگرایش به شمارهای غیر پرولتری، بدون هیچگونه آگاهی طبقاتی پرولتاریائی بدون

۱ - کاپیتال ک. مارکس ص ۶۸۰

۲ - رفقا قهر را به تعبیر دیره با اصطلاحاتی چون موتور کوچک و موتور بزرگ پذیرفته‌اند. به خواننده توصیه می‌شود برای مطالعه نظرات رفقا در این زمینه به کتاب «انقلاب در انقلاب» رئیس دیره که اساسی‌ترین نکات آن در جزوه «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» رفیق مسعود احمدزاده حفظ شده است مراجعه نمایید.

۳ - صحیفه - ص ۳۷

کوچکترین اعتقاد و اعتماد به رهبری طبقه کارگر، در خدمت خرده بورژوازی حاضر و آماده‌اند. روحانیت و بطور کلی جریانهای خرده بورژوازی تقریباً هم‌جا آنان را سازمان داده و برای خود «دسته‌های خاص افراد مسلح» درست کرده‌اند و واقعا هم می‌توان نام آن را بسیج مسلحانه گذاشت. ولی براستی ببینید این بسیج در خدمت کیست؟ تسلیم آنگاه که در جهت آرمان پرولتاریا قرار نگیرد، فقط بتنهائی قادر به پیشبرد و حل هیچ‌یک از مسائل انسانی انقلاب که تحول نظام اقتصادی - اجتماعی موجود باشد نیست، بلکه در نهایت قادر به حفظ همین پیروزیهای بدست آمده هم نخواهد بود. چنانچه غلیان و فشار توده‌ای، بمثابة یکی از احتمالات ممکن فروکش کند در شرایط سازمان نایافتگی نیروهای توده‌ای، هم سلاحهای مصادره شده از کف خواهد رفت و هم بسیاری از پیروزیهای به دست آمده.

مارکسیست - لیننیست واقعی کسی است که قبل از اندیشیدن به اعمال قهر به ماهیت طبقاتی این اعمال قهر ببیند. برای پاسداری از منافع پرولتاریا، تسلیم پرولتاریا، دهقانان و زحمتکشان شهری، تنها تحت رهبری پرولتاریای پیشرو مطرح است، نه فقط خود تسلیم.

رفقای ما بر مبنای طرز تفکری که دارند قاعدتا باید بسیار تعجب کنند که چطور مردم بخصوص در تهران اکثر پادگان‌ها را خلع سلاح کردند و به تسلیم واداشتند، چطور تمام سلاحهای اکثر پادگانهای تهران توسط مردم مصادره شد اما هنوز «بورژوازی وابسته» سر جای خود ایستاده است؟ چرا سلاحهای توزیع شده بین مردم بسرعت در دست کسانی قرار می‌گیرد که برای اعمال حاکمیت خود، «دسته‌های خاص مسلح بیگانه از جامعه» (۱) ایجاد می‌نمایند. چه چیز باعث شد که سرفروخته قیام حماسی خلق اینچنین دستخوش «تاراج بورژوازی و خسرده بورژوازی» که نمی‌خواهند و نمی‌توانند امپریالیسم را از پای در آورند، شود؟ ما صراحتاً پاسخ می‌دهیم که عدم تامین رهبری پرولتاریا در جنبش خلق، عدم تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش طبقه کارگر عامل اصلی دنباله‌روی کارگران از خرده بورژوازی سنتی بود. اگر پرولتاریا صف مستقل خود را تشکیل داده بود نه فقط به دنباله‌روی کشیده نمی‌شد بلکه دهقانان و اقشاری از خرده بورژوازی شهری را هم به دنبال خود می‌کشانید.

دست‌آورد اعمال قهر توده‌ای زمانی می‌تواند «جمهوری دموکراتیک خلق» باشد که خلق متشکل و مسلح تحت رهبری طبقه کارگر قرار گرفته باشد.

تازه اینها همه مجموعه شرایط لازم و کافی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک خلق خواهد بود. تولید به‌طور دست یافتن به استقلال تنها برخی از شروط پیروزی را بیان می‌کنند. داشتن استراتژی و تاکتیک درست در انقلاب و قدرت کاربست مارکسیسم - لنینیسم در شرایط انقلابی مشخصه بارای چنان احیای است که پیروزی با شکست استراتژی را به‌تصویر تعیین خواهد کرد. ولی این رهنمای ساده‌اندیش ما هنگامی که این سخنان را می‌شنود ما را متعجب می‌کند: «باور کنید این اپورتونیستها بدوغم می‌گویند، اینها با اقبال قهران خلق مخالفند و هر روز آنها بصورتی عنوان می‌کنند» (۱) انسان وقتی یکبار دیگر این جمله را می‌خواند باین اندیشه می‌افتد که چرا او اینچنین از خواننده می‌خواهد که حتما حرفی را باور کند. شکایت از این «اپورتونیستها» آن‌هم به‌این شکل انسان را واقعا نسبت به عمق استدلال و تفکر رفیق متعجب می‌سازد.

www.iran-archive.com

آیا خرده‌بورژوازی میتواند به‌مسلاح نگاه‌داشتن خلق متقاعد شود؟

به این جملات توجه کنید: «آن کسانی که در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان مبارز طبقه کارگر را سرداده‌اند واقعا حامیان طبقه کارگرد یادشمنان آنان؟ آیا دشمن در صفوف ما رخنه نکرده است؟ قصد خلع سلاح ما را ندارند؟» (۱)

برای سازمان انگیزه‌های واقعی طرح مسایل بدین شکل، و تحریف واقعیات تا این حد، هنوز روشن نیست. هیچ معلوم نیست رفیق از کدام تئوری و پراتیک سازمان می‌خواهد سندی برای اثبات کذب گفتار ما و اثبات صحت گفته‌هایش بجوید. او فقط تاکید می‌کند «باور کنید این اپورتونیستها دروغ می‌گویند» کدام سند و حرکت دال بر «فریاد خلع سلاح» که سازمان سرداده است می‌باشد، پس چرا این فریاد به گوش هیچکس دیگری نمی‌رسد؟ در این شیوه برخورد جای تعمق بسیار باقی است.

سازمان در تمام بیانیه‌ها، قطعنامه‌ها و در هر فرصتی مجدداً ضرورت انحلال ارتش سابق و تشکیل ارتش نوین انقلابی خلق را که چیزی جز تسلیح توده‌ها نیست، که دقیقاً عبارتست از تشکیل ارتش توده‌ای، متشکل از کارگران و دهقانان و زحمتکشان که سربازان و درجه‌داران و افسران جزء انقلابی به آنها پیوسته‌اند را مطرح ساخته است. سازمان بارها خارج کردن سلاح از دست توده‌ها را حیاتی آشکار نسبت به آرمان خلق شمرده است. سازمان به هر وسیله ممکن از مسلح ماندن خلق و سازمان‌ها و نیروهای مترقی و انقلابی دفاع و پشتیبانی کرده و در آینده نیز خواهد کرد.

اما در پاسخ به «کسانی در درون جنبش کمونیستی فریاد خلع سلاح سازمان مبارز طبقه کارگر را سرداده‌اند.» (۱) به اعتقاد ما «جنگ فقط زمانی

غیر ممکن می‌گردند که ما بورژوازی را نه تنها در یک کشور بلکه در تمام کشورها سرنگون سازیم و بطور قاطع بر آن غالب آئیم و از آن سلب مالکیت نمائیم، از نقطه نظر علمی سراپا غلط و کاملاً ضدانقلابی است اگر آنچه را که اتفاقاً از همه مهمتر است یعنی سرکوب مقاومت بورژوازی را نادیده انگاریم یا روی آن سایه بیندازیم. راهبان اجتماعی و اپورتونیستها همیشه برای خیالبافی دربارهٔ سوسیالیسم مسالمت‌آمیز آماده‌اند ولی فرق آنها با کمونیستها اتفاقاً در همین است که نمی‌خواهند دربارهٔ مبارزه شدید طبقاتی و جنگهای طبقاتی بمنظور عملی نمودن این آیندهٔ درخشان فکر و تعمق نمایند. شعار ما باید تسلیح پرولتاریا برای پیروزی بر بورژوازی، سلب مالکیت از آن و خلع سلاح آن باشد. این نگاه تاکتیکی ممکن طبقهٔ انقلابی و تاکتیکی است که از تکامل عینی میلیتاریسم سرمایه‌داری ناشی می‌شود و معلول این تکامل است. پرولتاریا فقط پس از آنکه بورژوازی را خلع سلاح نمود می‌تواند بدون خیانت به وظیفهٔ تاریخی جهانی خود اصولاً هر نوع سلاحی را مورد اندازه و شکی نیست که پرولتاریا چنین نیز خواهد کرد. فقط آن وقت و بهیچوجه نه زودتر از آن. (۱)

تنها رویزیونیستها و آنان که دم از گذار مسالمت‌آمیز می‌زنند، آنان که بهمندیازی سیاسی بیش از تسلیح و تجهیز مبارزه انقلابی پرولتاریا بها میدهند، آنان که بیش از آنکه جنبششان بدقیال قیام مسلحانه پرولتاریا علیه بورژوازی باشد نگران تأخیر در گشایش پارلمان بورژوائی هستند، کسانی که بیش از هر چیز به فکر بندوبست با بورژوازی و خرده بورژوازی هستند تا منافع عاجل و تاریخی پرولتاریا، آنها که همیشه مفسران واقعیتند نه تعبیر دهندگان آن و از همین رو امیدمندی به خرده بورژوازی در برابر امپریالیزم را تبلیغ می‌کنند، یعنی خرده توده و پیروان رویزیونیسم مدرن، این سخنان آموزگار پرولتاریا را فراموش کرده‌اند و بدان بی‌توجه‌اند.

اما رفیق اشرف در ارزیابی «گرایش نیروها پیرامون مسألهٔ خلع سلاح» سخت دچار خوشباوری است: «ما مخصوصاً باید روحانیون مبارز را متقاعد کنیم که مسلح نگه‌داشتن خلق بِنفع همه است و سعی کنیم حمایت فعال روحانیون مبارز را برای جلوگیری از خلع سلاح خلق توسط بورژوازی وابسته جلب نمائیم» (۲)، (تاکید از ماست).

در این مورد، بخصوص باید اذعان کنیم او دقیقاً بطلت بی‌توجهی به

۱ - برهانهٔ جنگی پرولتاریا لندن ۱۹۱۶

۲ - مسألهٔ ص ۵۷

آموزه‌های مارکسیسم و عدم شناخت موضع روحانیت نسبت به موضوع مسلح نگاه داشتن خلق، که خود ناشی از خلقی دیدن و طبقاتی ندیدن مسایل مبارزاتی است، سخت دچار خوش‌باوری شده است. او قبل از نوشتن این سطور می‌توانست تجربه یکسال گذشته را بخاطر آورد اگر او در پروسه قیام در ایران بود می‌توانست متوجه شود که چگونه روحانیت، وقتی پیروزی مورد نظرش برایش مسلم شد، سرعت و با تمام نیروی خود کوشید از تسخیر پادگان‌ها توسط توده‌های متمسک و تسلیح آنها جلوگیری کند. چرا روحانیت با مسلح نگه داشتن همه خلق نمی‌تواند موافقت داشته باشد؟ پاسخ کاملاً روشن است زیرا حفظ تسلیح توده بقول «انگلس» یعنی آغاز و ادامه جنگ طبقاتی، یعنی متلاشی شدن نظم طبقاتی جامعه، زیرا تسلیح توده‌ها یعنی اعلام جنگ متمسکان به ستمگران در جبهه‌ای پوست تمام جامعه.

هرگاه بپذیریم که تکامل نیروهای مولد و پیدایش و شکل‌گیری طبقات و برقراری روابط استثمار گرانه منشاء و موجد ضرورت اعمال قهر یک طبقه بر طبقات دیگر جهت حفظ نظم طبقاتی و ادامه استثمار است، باید بپذیریم که هر جا که علت تسلیح توده‌ای اقتضای طبقات استثمار کننده توان برقراری و تثبیت سلطه قهرآمیز خود را نداشته باشند امکان تداوم ستم طبقاتی ضرورتاً شکسته شده جنگ طبقاتی جریان خواهد یافت.

مگر نه اینکه هر طبقه‌ای که به حاکمیت دست یابد خود به نیروئی حافظ نظم بدل می‌شود؟ مگر نه اینکه آنتاگونیسم موجود بین استثمار شوندگان و استثمار کنندگان بهر حال نوعی از دیکتاتوری بورژوازی یا پرولتاری را برقرار می‌سازد؟ و مگر نه اینکه اعمال این دیکتاتوری طبقاتی همان اعمال قهر نیروهای حاکم بر سایر اقشار و طبقات است؟ پس صحبت کردن از اینکه روحانیت مبارز را (در حالیکه خود در حاکمیت شریک است) متقاعد کنیم که همه‌خلق را مسلح نگاهدارد بچه معناست؟ نه تحلیلهای ثوریک و نه بررسی اوضاع مشخص کنونی هیچکدام نشان نمی‌دهند که بتوان روحانیت مبارز را به‌اینکه مسلح نگاهداشتن خلق به سود همه است متقاعد ساخت. اگر حتی رفیق به استدلال حزب جمهوری اسلامی و همه هواداران حاکمیت موجود هم توجه می‌کرد چنین فکری را در سر نمی‌پروراندند. همه آنها در جواب نیروهای هوادار طبقه کارگر و بورژوا در برابر سازمان و حتی نیروها کز ادیکال خرده بورژوازی که با خلق سلاح نیروهای مترقی به مقابله برخاسته است اینطور تبلیغ می‌کنند که شما سلاح را برای چه می‌خواهید؟ اگر برای مقابله با امپریالیسم سلاح می‌خواهید

که این وظیفه ارتش ملی و اسلامی ماست و باید آن را بعهده گیرد و اگر سلاح را برای مقابله با دولت و قیام بر ضد حکومت می‌خواهید که ما هرگز اجازه چنین کاری را به شما نخواهیم داد - آنها در چهارچوب دیدگاه‌های ایدئولوژیک خود چنین فکر می‌کنند و جز این هم نمی‌توانند فکر کنند. لذا هرگز چیزی را ناممقول تر و توطئه‌گرانه‌تر از شعار تسلیح توده‌ها و مسلح نگاه داشتن همه خلق نخواهند یافت. آنها امروز باتمام ذرات وجودشان شمار مسلح نگاه داشتن توده مردم را توطئه جهانخواهران شرق و غرب برای ایجاد بلوا و آشوب و ممانعت از تحقق جمهوری اسلامی می‌دانند و میدانید چرا آنان اینگونه می‌اندیشند؟ زیرا همه بهره‌کشان - بویژه وقتی در حاکمیت سهم باشند «امنیت» را بزرگترین موهبت و مسلح بودن توده‌های ستمکش خلق را بالای خانما سوز آن می‌دانند.

اشرف از دیدگاه طبقاتی و پرولتاریائی خرده بورژوازی را تحلیل نمی‌کنند او فراموش می‌کند که شیوه برخورد کمونیستها در هر مرحله از انقلاب چنین است که: معین کنند که چه نیروهایی باید سرکوب و مستلاشی شوند کدامین نیروها منفرد و بیطرف گردند، و چه نیروهایی می‌توانند و باید با پرولتاریا متحد یا هم‌سو باشند؛ چنین است که: از ظرفیت و توان این نیروها یک ارزیابی عینی ارائه دهند و برنامه حداقل و سیاست خود را دقیقاً بر اساس عینیت نیروهای انقلاب و ضدانقلاب تنظیم کنند. این برنامه حداقل دارای دو ویژگی اساسی است؛ اولاً سایر اقشار خلق هیچیک قادر نیستند مجری آن گردند ثانیاً این برنامه در است حمایت سایر اقشار خلق را به‌سوی خود جلب کرده آنان را به دنبال خود بکشاند ولی از آنجا که خرده بورژوازی بنابه‌ماهیت خود خواستار دگرگونی بنیادی نظام طبقاتی نیست، چنانچه در موضع رهبری قرار گیرد نمی‌تواند ساطه امپریالیسم را از بیخ و بن براندازد. او در شرایطی که بتواند پیروزی مورد نظرش را که قطعاً یک پیروزی نیمه‌کاره و موقت است به دست آورد باتمام هم خود مانع تسلیح پرولتاریا و سایر اقشار وسیع زحمتکش خلق خواهد شد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که از داوطلبان غیرحرفه‌ای تشکیل شده، بتدریج تبدیل به مستخدمین حرفه‌ای مزدبگیر می‌شوند. پس از قیام از آنجا که قشر بالای خرده بورژوازی در قدرت سیاسی حاکم بر جامعه سهم شده است، نیروهای مسلح تحت رهبری او از موقعیتی که می‌شد آن را نوعی تسلیح توده‌ای نامید جدا شده و بصورت «دسته‌های خاص افراد مسلح» (پلیس - ارتش دائمی) که مافوق جامعه قرار داده شده و خود با آن بیگانه می‌شوند درمی‌آیند. (۱)

نیروهای مسلح این خرده بورژوازی به نیروی حافظ نظم تبدیل می‌شوند. زیرا خرده بورژوازی هم حافظ نظام طبقاتی است. آنها لزوماً نقش نیروی سرکوبگر را در برابر مبارزات طبقه کارگر و زحمتکشان ایفا خواهند کرد. آنها نمی‌توانند چنین نباشند، بنابراین نمی‌توانند باتسلیح پرولتاریا مخالف نباشند. جالب خواهد بود اگر این دیدگاه رفیق نسبت به خرده بورژوازی پس از قیام را با بینش مارکس از خرده بورژوازی دموکرات در بعد از انقلاب ۱۸۵۰ مقایسه کنیم. مارکس در خطبیده‌ای به اتحادیه کمونیستها می‌گوید: «خرده بورژوازی در مبارزه آینده مانند گذشته تا حد امکان تردید به خرج می‌دهد، بزدل، غیرقاضی و غیرفعال باقی می‌ماند، اما وقتی پیروزی قطعی است آن را برای خود ادعا می‌کند. از کارگران می‌خواهد نظم را رعایت کنند و به سر کار بازگردند و از زیاده‌روی بپرهیزند و پرولتاریا را از ثمرات پیروزی محروم می‌سازد. کارگران قادر نیستند دموکراتهای خرده بورژوا را از این کار باز دارند اما قادرند کاری کنند که خرده بورژوازی حتی المقدور به سختی بتواند از قدرتش علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند.» (۱)

آری تمام واقعیات بما حکم می‌کند که در مورد تسلیح پرولتاریا و سایر زحمتکشان در برابر خرده بورژوازی در شرایط غلبه وی، در شرایطی که وی به نیروی حافظ نظم بدل گشته است. کاری کنیم که سختی قادر باشد از قدرتش علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند و نه چیزی بیش از آن، امید به متقاعد ساختن خرده بورژوازی به اینکه مسلح بودن خلق - که بخشی عمده آن پرولتاریاست، به سود همه است، رؤیائی بیش نیست. در همین جا متذکر می‌شویم که قصد ما بهیچوجه قبی مبارز بودن برخی از روحانیون مترقی نیست. روحانیون مبارز وجود دارند و گرایشات ضد امپریالیستی هم در حرکاتشان مشاهده می‌شود ولی این بهیچوجه باعث آن نیست که روحانیت را خواهان «واژگون ساختن همه نظام اجتماعی از راه جبر» به حساب آوریم. دیدگاه ما نسبت به خرده بورژوازی مدعی آن نیست که این اقشار در مبارزه طبقاتی به اعمال قهر و جنگ مسلحانه مبادرت نمی‌کنند. خیر آنها تحت شرایط خاص بمنظور دست یافتن به قدرت حتی ممکن است میان مردم سلاح توزیع کنند. ولی چیزی که مسلم است بلافاصله بعد از رسیدن به قدرت می‌کوشند برای خود «دسته‌های خاص افراد مسلح که از جامعه بیگانه می‌شوند» تاسیس کنند و آنها را به حربه اعمال حاکمیت خود (قهر خود) بر پرولتاریا و نیمه پرولتاریا بدل سازند یعنی

آنها نیز می‌گوشند برای خود «دولت» تاسیس کنند. لذا آنها همواره میل وافرم و عزم جزمی در خلع سلاح پرولتاریا و سایر زحمتکشان خواهند داشت. این قانون مبارزه طبقات است.

خرده بورژوازی هر گاه به حاکمیت برسد یا همچون شرایط فعلی با بورژوازی در حاکمیت شریک شود، بیش از هر چیز متکسی به ارتش دائمی مسلح خویش برای اعمال قهر ضد انقلابی علیه کارگران و زحمتکشان است.

مگر نه اینکه بطور کلی سرمایه داران و مدافعان نظام سرمایه‌داری، هر گز در هیچ زمانی، قدرت و حاکمیت خود را از روی میل به پرولتاریا واگذار نخواهند کرد.

بعلاوه در شرایط خاص ما بویژه در پروسه قیام برای همه بخوبی روشن شد که همه رهبران بورژوازی و خرده بورژوازی مرفه چنان از تسلیح مردم و قیام مسلحانه به وحشت افتادند که نمایندگان خود را سراسیمه به هر کوی و برزن فرستادند که مردم را از حمله به یادگانها و مصادره سلاحها باز دارند. همه آنها باتمام تلاش خود کوشیدند، ارتش دست نخورده باقی بماند و از طریق مصالحه با امپریالیسم این ماشین جنگی را برای حفظ و حراست سرمایه و حفظ و حراست مالکیت خصوصی در اختیار خویش گیرند.

درست برعکس بورژوازی و اعوان و انصارش، توده ستمکشان شهر و روستا، هواداران طبقه کارگر و همه نیروهای انقلابی باتمام نیروی خویش کوشیدند تا هر چه بیشتر ارتش مزدور شاه از پای درآید و بیشترین سلاح از زرادخانه‌های دشمن به دست توده‌های ستمکش خلق افتد. واقعیات روشن‌تر از آن است که نیاز به شرح و بسط بیشتری داشته باشد.

درک ضرورت حفظ تسلیح توده‌ای و مسلح نگاه داشتن خلق مستقیماً متکی است به درک ضرورت نفی استثمار، نفی جامعه طبقاتی و نه صرف مخالفت با امپریالیسم و بورژوازی وابسته، تنها آنان که مستقیماً استثمار می‌شوند می‌توانند به ضرورت حفظ تسلیح توده‌ای متقاعد باشند، نه آنان که بنابه ماهیتشان هر گز نمی‌خواهند جامعه طبقاتی را براندازند. لنین از آموزشهای انگلس نقل می‌کند که «سازمان مسلح خودگردان توده‌ای» تنها در جامعه اشتراکی اولیه می‌توانست وجود داشته باشد و می‌گوید: «وجود چنین جامعه‌ای از این نظر محال است که جامعه متمدن به طبقات متخاصم و ضامن متخاصم آشتی‌ناپذیر تقسیم شده است که تسلیح خودگردان آنها کار را به مبارزه مسلحانه میان آنها می‌کشاند... هر انقلاب یا در هم شکستن مستحکام دولتی، برآی‌العین به‌عنوان می‌دهد که چگونه طبقه حاکمه جدید می‌گوشد مجدداً دسته‌های خاصی از افراد مسلح تشکیل دهد که خدمتگزاران وی

باشند، که چگونه طبقه ستمگش می‌کوشد سازمان نوینی از این نوع ایجاد کند که بتواند خدمتگزار استثمار شوندگان باشد نه استثمار کنندگان. (۱)

رفیق اشرف یا به تقسیم جامعه به طبقات متخاصم معتقد نیست که چنین است، یا «روحانیت مبارز» را خواهان رهایی زحمتکشان و برانداختن جامعه طبقاتی می‌شمارد که چنین چیزی لاقلاً از نظر ما محال است. اگر جزاین می‌بود او هرگز نمی‌خواست خرده بورژوازی را در حالیکه برمسند حکومت تکیه زده متقاعد کند که مسلح نگاهداشتن همه خلق - که رکن اساسی آن پرولتاریاست - به سود همه است. زمینه تئوریک این درک از آنجا ناشی می‌شود که در امر مبارزه تنها یک تضاد را بنام تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی وابسته می‌شناسند. او چون نیروهای درون جبهه خلق را از هم متمایز نمی‌کند، در نتیجه چنین می‌اندیشد که تنها بورژوازی وابسته است که با حفظ تسلیح توده‌ای مخالف است. این مساله که یکی از اساسی‌ترین مسائل انقلاب ماست همواره بحثهای زیادی را برانگیخته است. پرداختن به ساخت طبقاتی درون جبهه خلق، تشخیص موضع خرده بورژوازی در انقلاب و تعیین سیاست پرولتاریا نسبت به آن همواره از بفرنج‌ترین مسائل جنبش کمونیستی ایران بوده است. بسیاری از نیروهای مارکسیست - لنینیست نسبت به خرده بورژوازی دیدگاهی ساده‌انگارانه دارند. آنها تنها از دریچه تضاد خلق با امپریالیسم به‌جامعه می‌نگرند، لذا فقط گرایشهای ضدامپریالیستی خرده بورژوازی را می‌بینند و او را درست در کنار پرولتاریا قرار می‌دهند. اینان تمایل دارند که مانند رفیق اشرف وجه تمایز بین کارگران باخرده بورژوازی را فراموش کنند. آنها تنها مقوله کلی خلق را جایگزین صف‌بندی طبقاتی نیروها می‌کنند. در گفتار آنگاه که لابلای متون مارکسیستی سیر می‌کنند از کارگر، سرمایه‌دار، دهقان و خرده بورژوازی و دیگران یاد می‌کنند، اما در کردار فقط تضاد خلق با امپریالیسم را می‌فهمند. آنها پرداختن به تضاد های درون جبهه خلق را زاید و امری که به وحدت نیروها زیان می‌رساند تلقی می‌کنند. اینان از خرده بورژوازی همان دریافت و توقی را دارند که از پرولتاریا در بنیان تفکر این رفق مرزبندی‌های طبقاتی درون جامعه به مرزبندی عمومی - تری که بیانگر تضاد خلق با امپریالیسم است بدل شده است. آنها در کردار و یا هم در کردار و هم در گفتار شعار بسیج بلاواسطه خلق را به پیش می‌برند و بدون توجه به شرایط خاص ایران بدون تشکیل حزب نیز کسب قدرت سیاسی را به رهبری پیشاهنگان مارکسیست - لنینیست ممکن می‌شمارند. و به اعتقاد ما این تفکر که همان تحلیل مفهوم طبقه در مفهوم خلق است چیزی جز یک درهم‌اندیشی خرده بورژوائی نیست.

صف مستقل بدون سیاست مستقل ، فرم بدون محتوا است

صفحات ۵۸ تا ۶۴ مصاحبه از نظر مطالبی که رفیق پیرامون مبارزه طبقة کارگر و وظایف پیشرو در مقابل آن مطرح کرده است بسیار نشایان توجه است. به خواننده توصیه می‌کنیم یار دیگر این صفحات را که به رابطه پیشرو و پرولتاریا اختصاص داده شده مطالعه کند، تا روشن‌تر دریابد که چگونه در هر کلمه آن در هر عبارت آن و در بندبند جملات آن مارکسیسم به آشکارترین شکلی به تاراج رفته است.

قبل از پرداختن به مساله و شکافتن موضع رفیق اشرف لازم است درباره دیدگاه‌های سازمان از آغاز تا امروز پیرامون ضرورت وحدت در جنبش کمونیستی (دست یافتن به وحدت خاص) و پیوند خوردن با پایگاه طبقاتی و ایجاد صف مستقل طبقة کارگر توضیحاتی دهیم.

سازمان خیلی زود ایده ایجاد بلاواسطه جبهه خلق - قبل از تشکیل پیشرو واقعی طبقة کارگر - را که توسط رفیق مسعود مطرح شده بود به کنار نهاد. سازمان در سال ۵۴ در نبرد خلق شماره ۶ و سپس در مباحثی که پیرامون جبهه واحد توده‌ای مطرح شده در جزوه «بحث ویژه درون سازمان» و همچنین در مقاله درباره وحدت و نقش استراتژیک سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران مواضع خود را دال بر تاکید روی اهمیت شکل مستقل مارکسیست - لنینیستها و پیوند یافتن آنها با پایگاه طبقاتی‌شان پرولتاریا و تقدم آن نسبت به جبهه اعلام داشته است. رفیق بیژن با طرح ضرورت به کارگیری اشکال سیاسی - صنفی مبارزه برای پیوند خوردن با توده‌ها برای خارج کردن آنان از حالتی که فقط «نقش تماشاچی» را در مبارزه با رژیم بازی کنند» (۲) در گرایش سازمان به سوی اشکال دیگری از مبارزه مؤثر می‌افتد. و سازمان آن را تا حد کار سیاسی - تشکیلاتی درون طبقة کارگر ارتقاء داده در

مستور کار خود قرار می‌دهد. در این مرحله سازمان از یک سو با پذیرش کار سیاسی - تشکیلاتی درون طبقه و فعالیت تبلیغی و ترویجی در جهت تربیت و تشکل طبقه کارگر و از سوی دیگر با کوشش در جهت وحدت در جنبش کمونیستی ضرورت تشکیل حزب طبقه کارگر را عملاً طرح و محدوده آن را تعقیب می‌کند. ما در دو جزوه «وظایف» به تشریح همین مساله و فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک مارکسیست - لنینیستها پرداخته‌ایم.

ما در آن مقالات تاکید کرده‌ایم که باید صف مستقل طبقه کارگر را به وجود آوریم، باید آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک را در میان طبقه کارگر تبلیغ و ترویج کنیم، باید پرولتاریا را در زمانی جداگانه که خط و مرز کاملاً مشخصی با سایر طبقات دارد متشکل کنیم. ما پذیرفته‌ایم که بدون انجام تمام این وظایف، انقلاب دموکراتیک توده‌ای ما، هرگز به ثمر نخواهد رسید. چرا که شرط تحقق آن تامین رهبری پرولتاریا در انقلاب است.

ما برخلاف رفیق اشرف تمام آنها را در زمره وظایف اساسی خود شمرده‌ایم و بارها و بارها روی اهمیت و ضرورت آن تاکید کرده‌ایم. ما تاکنون بسیار و بسیار از اهمیت تبلیقات سوسیالیستی صحبت کرده‌ایم.

رفیق اشرف فکر می‌کند با «بردن آیدنولوژی مارکسیستی» (۱) به درون طبقه می‌توان این مهم را به انجام رساند. به بیان دیگر برای ایجاد صف مستقل طبقه کارگر باید بکوشیم طبقه را در جهت مارکسیست شدن حرکت دهیم! هر مارکسیستی که الفبای مبارزه را آموخته باشد می‌داند که این کار غیرممکن است. وضعیت عینی طبقه کارگر چنان است که حداکثر دسته پیشرو پرولتاریا توان دریافت مارکسیسم را خواهد داشت و نه توده طبقه کارگر. ما باید اعضای ستاد رهبری مبارزات پرولتاریا را به سلاح مارکسیسم - لنینیسم مجهز سازیم. به اعتقاد ما گسترش این امر در سطح توده طبقه کارگر، و حتی بخش مهمی از آن امری ناممکن است، بی آنکه خواسته باشیم این را نفی کرده باشیم که مارکسیست - لنینیستها موظفند که با تمام قوا در جهت اشاعه مارکسیسم در سطح توده‌ها بکوشند. منظور از صف مستقل این نیست که طبقه کارگر به آگاهی مارکسیستی دست یافته و مجهز به آن در انقلاب شرکت کند. منظور آنست که پرولتاریا موفق شده باشد در ذهن خویش خط و مرز مشخصی میان منافع خود، خواسته‌ها و ایده‌آلهای تاریخی خود با منافع و ایده‌آلهای سایر اقشار و طبقات جامعه ترسیم نماید. تنها وقتی می‌توان از صف مستقل طبقه کارگر سخن گفت که لاقبل

اکثریت طبقه منافع طبقاتی‌اش را درک کرده و مستقیماً برای تحقق خواسته‌های طبقاتی خودش در جنبش شرکت کند. وقتی می‌توان گفت طبقه کارگر استقلال خویش را بازیافته است که در پراتیک و در مبارزه طبقاتی از دنباله‌روی از سایر طبقات و اقتدار خلاص شده باشد. و این خود متضمن ترویج حد معینی از آگاهی طبقاتی (سوسیالیستی و دموکراتیک) در میان طبقه است. این امر باید ضرورتاً توسط پیشرو انقلابی طبقه صورت گیرد. و از بیرون به میان طبقه برده شود. آنچه طبقه کارگر بطور خودبخودی درمی‌یابد از حداکثر آگاهی تریبونونی (اتحادیه‌ای) که یک آگاهی خرده بورژوازی است فراتر نمی‌رود. اهرم نیرومند بردن این آگاهی، اهرم بیدار کننده طبقه کارگر افشاگری همه‌جانبه سیاسی است ترویج آگاهی بریستر حرکت خودانگیخته کارگران عمدتاً براساس و به کمک همین افشاگری‌ها صورت خواهد گرفت. این فعالیت ضرورتاً باید از خط‌مشی (سیاست) منسجم و مستقلی که حاصل تطبیق خلاقانه مارکسیسم-لنینیسم با شرایط خاص جامعه‌مان باشد، پیروی کند. و پیگیری و ادامه کاری و پیشبرد همین سیاست مستقل توسط پیشرو انقلابی طبقه کارگر است که سرانجام به احراز هویت مستقل طبقه کارگر در جنبش خلق خواهد انجامید. سیاست پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک هرگز همان سیاست خرده بورژوازی و ازی و احياناً دیگران نیست، سیاست پرولتاریا و سیاست خرده بورژوازی. کیفیتاً متفاوتند. فشرده سیاست پرولتاریا در شعارهای تاکتیکی و شعار استراتژیک متجلی می‌شود. از اینرو مارکسیسم-لنینیسم موظفند برای دستیافتن به تشکل مستقل طبقه کارگر و تامین رهبری پیشرو واقعی طبقه کارگر در سطح جنبش کارگری یک سیاست پرولتری مستقل و فعال را در پیش گرفته آن را مجدداً تعقیب نمایند. و مظهر این سیاست عموماً شعارهای خاص و مستقلی است که از جانب پیشرو پرولتاریا مطرح می‌شود.

رفیق اشرف معتقد است «در شرایط کنونی طبقه کارگر شعار سیاسی مستقلی برای خود ندارد». ما می‌پرسیم منظور از «در شرایط کنونی» چیست؟ اگر منظور رفیق در مرحله کنونی انقلاب باشد که ادعائی پوچ است و اگر منظور از «در شرایط کنونی» همین وضعیت فعلی باشد می‌توان پرسید پس چه تغییری در اوضاع باید پدید آید تا طبقه کارگر بتواند شعارهای سیاسی مستقل خود را مطرح سازد؟

رفیق اشرف تصور می‌کند چون شعارهای «تابود باد بورژوازی وابسته» یا «مرگ برامپریالیسم» جنبه عام و همگانی دارد، چون انقلاب دموکراتیک در هر حال یک انقلاب همگانی است. لذا طبقه کارگر شعار سیاسی مستقلی برای

خود ندارد و فقط در زمینه مبارزه اقتصادی می‌توان از منافع طبقه کارگر دفاع کرد. اشتباه رفیق در اینجاست که تصور می‌کند جنبه همگانی و عام انقلاب دموکراتیک مانع طرح شعارهای سیاسی مستقل توسط پیشرو طبقه کارگر و اشاعه آن در سطح طبقه است. رفیق اشرف آشکارا با تکیه بر جنبه همگانی انقلاب دموکراتیک، خلق طبقه کارگر را از پیشبرد سیاست مستقل خود باز می‌دارد و با مخدوش کردن مرزبندیهای طبقاتی مانع اتحاد طبقه کارگر تحت رهبری پیشرو انقلابی خویش می‌گردد و آن را همچنان در اسارت دنباله‌روی از خرده بورژوازی نگاه می‌دارد و بدین ترتیب به دست خود رهبری انقلاب را به خرده بورژوازی و بورژوازی می‌سپارد تا مبارزات وسیعترین توده‌های ستمکش خلق را به اسفناک‌ترین وجه ممکن به شکست کشاند.

به اعتقاد ما در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریائی ضرورت پیشبرد سیاست مستقل پرولتاریائی در انقلاب دموکراتیک به بهانه جنبه همگانی آن تنها توسط کسانی ^{مورد تردید قرار می‌گیرد} می‌گیرد که به بورژوازی بودن انقلاب تن داده باشند. پیشرو واقعی پرولتاریا هرگز بدین انحطاط تن در نخواهد داد.

پهرحال از آنجا که شعارهای سیاسی مستقل طبقه کارگر تجلی‌گاه آن سیاست مستقل پرولتری است که پیشبرد آن وظیفه هر جریان کمونیستی است لذا به اعتقاد ما چنانچه همچون رفیق اشرف، صف مستقل را تنها در فرم بپذیریم و بگوئیم «جنبش مستقل طبقه کارگر بیشتر جنبه تشکیلاتی دارد تا شعاری و تاکتیکی» (۱) در واقع با کنار نهادن خط مشی مستقل و هویت سیاسی مستقل خود ادامه دنباله‌روی پرولتاریا از خرده بورژوازی را تضمین کرده‌ایم.

ما در جزوه «بازهم ...» ضمن اینکه روی مجزا کردن طبقه کارگر از سایر همزمانش و تشکیل صف مستقل او صحبت کرده‌ایم از «ابعاد خطای تفکری که هویت مستقل و متمایز و تامین هژمونی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک را باطنش می‌خواهد حل نماید» (۲) سخن گفته‌ایم. این بیان از این نظر درست است که گفته‌ایم مسأله «صف مستقل پرولتاریا» و رهبری آن در جنبش خلق با تکرار شعارهای «پیش به سوی صف مستقل پرولتاریا» یا «پیش به سوی رهبری طبقه کارگر» یا «زنده باد رهبری طبقه کارگر» حل نخواهد شد. چرا که این شعارها قبل از آنکه ماهیت تضاد سیاست و منافع پرولتاریا با خرده بورژوازی و بورژوازی را برای طبقه کارگر توضیح دهد و دقیقاً برای او روشن نماید که چرا چگونه

و تاجه حد سیاست او از سرمایه‌داری جداست؟ رهنمودی برای فعالیت عنصر آگاه است. در عین حال هر گاه بپذیریم که در هر زمان شمارهای مستقل پرولتاریا چکیده سیاست مستقل پرولتاریاست و با پیشبرد این سیاست بر پایه افشای آگاهی سوسیالیستی و دموکراتیک و افشای همه‌جانبه سیاسی توسط پیشرو پرولتاریاست که صف مستقل طبقه کارگر شکل می‌گیرد، آنگاه ابهام خطای تفکر ما در جزوه «بازهم» که می‌گفت مسأله احراز هویت مستقل و متمایز پرولتاریا با شمار (پیشرو سیاست مستقل) حل نخواهد شد، بیش از پیش آشکار خواهد گردید. هر گاه توجه کرده باشیم که حتی شمارهای هسگانی پرولتاریا بهیچوجه همان شمارهای خرده بورژوازی و بورژوازی نیست، باید هر چه سریعتر اذعان کنیم که هویت مستقل بدون شمار مستقل اساساً بی‌معناست.

قصده ما این است که آگاهی طبقه کارگر چنان ارتقاء یابد که در کشاکش مبارزه طبقاتی بتواند دوست را از دشمن تمیز دهد. و در عمل قادر شود بین مناقع طبقاتی خود و سایر اقشار و طبقات بدرستی خط و مرز روشنی ترسیم نماید. طبقه کارگر باید به‌چنان سطحی از آگاهی سیاسی دست یابد که در عمل بتواند فرق بین آنچه را که بورژوازی و خرده بورژوازی عنوان می‌کند از آنچه را که پرولتاریا می‌خواهد، تشخیص دهد. پرولتاریا باید حول شمارهای مستقل خودش متحد شود. طبقه کارگر ضمن اینکه در هر مسأله روزمره باید دریابد که فرق خواست او با خواست دیگران چیست، این را نیز باید دریابد که تفاوت بین رژیم استبدادی و جمهوری اسلامی، و جمهوری دموکراتیک خلق چیست و کدام یک متعلق به او و در خدمت اوست. مضمون و محتوای صف مستقل طبقه کارگر چیزی جز گرد آمدن طبقه کارگر حول شمارهای مستقل خویش نیست. در اینجا لازم به تذکر است که شمار استراتژیک طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک توده‌ای ضمن اینکه شماری مستقل است، یعنی آشکارا همواره چیزی بیش از شمارهای خاص سایر اقشار و طبقات خلق را مطرح می‌کند ولی ماهیتاً چنان است که امکان گرد آوردن و تشکیل همه نیروهای انقلاب حول آن فراهم است. تأکید روی طرح شمار مستقل طبقه کارگر در انقلاب بمعنای نفسی شرکت نیروهای ذخیره انقلاب در انقلاب نیست. اقشار و طبقات خلق در انقلاب دموکراتیک هر یک با همان شماری که دیگری عنوان می‌کند در انقلاب شرکت نمی‌کنند. برعکس بر حسب اینکه هر مونی کدام یک از اقشار و طبقات خلق در انقلاب تأمین شود، شمار استراتژیک او هم بر دیگران تحمیل شده به دنبال او کشیده خواهد شد.

البته متفکران که طرح و تبلیغ این شعارها چنانچه به نوشتن آنها پای اعلامیه‌ها محدود شود کمتر مسالمتی را در رابطه با طبقه کارگر حل خواهد کرد. باید با بهره‌گیری خلاقانه از تمام فرصتها و موقعیتهائی که در پروسه جنبش پدید می‌آیند یک کار تبلیغی ترویجی وسیع روی توضیح رابطه این شعارها با منافع طبقه کارگر و توضیح تضاد منافع طبقه کارگر با شعارهای سایر طبقات صورت گیرد. دعا و صدعا بار در صورت مشخص باید این شعارها برای طبقه کارگر توضیح داده شوند تا در نهایت در وجدان طبقه کارگر بین آنچه خود او می‌خواهد و باید بخواند و آنچه دیگران برای او می‌خوانند خط و مرزهای روشنی ترسیم شوند. این سخن اشرف که می‌گوید «در شرایط کنونی طبقه کارگر شعار سیاسی خاص خود را ندارد» به‌این معنی است که در شرایط کنونی امکان بردن آگاهی سوسیال دموکراتیک به میان طبقه کارگر وجود ندارد.

رفیق اشرف صف مستقل طبقه کارگر را نه در برنامه و تاکتیک مستقل، نه در متحد شدن کارگر حول شعار مستقل، بلکه در تشکیل مستقل پیشگامان او جستجو می‌کند. در قسمت بهره و حزب ما جوهر این دیدگاه را مورد بررسی قرار خواهیم داد. ولی لازم است در اینجا بگوئیم که درک فرمالیستی او از تشکیل طبقاتی و عدم درک مرزبندی واقعی طبقات او را بدینجا می‌رساند، که شعارهای طبقه کارگر را همان شعارهای خرده بورژوازی می‌انگارد. مبارزه خرده بورژوازی را همان مبارزه پرولتاریا می‌داند و به متحدین ناپسگیر پرولتاریا تاسرحد خود پرولتاریا اعتماد می‌کند.

برداشتهای رفیق اشرف از مبارزه سیاسی و شعارهای سیاسی طبقه کارگر یک برداشت پرولتاریائی نیست او می‌گوید: «ما فقط می‌توانیم در زمینه خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم و فقط در زمینه صنفی می‌توانیم از منافع خاص این طبقه حمایت کنیم. ولی می‌دانید که مبارزه صنفی بدون شرایط دموکراتیک تقریباً بی‌معناست. و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود. و می‌دانید که مبارزه برای آزادی و دموکراسی در شرایط سلطه بورژوازی وابسته معنایش اعمال قهر انقلابی است. تا این طبقه برقیافتد دموکراسی به وجود نمی‌آید. ملاحظه می‌کنید باچه سرعتی در اینجا مبارزه صنفی به مبارزه سیاسی، مبارزه سیاسی به مبارزه نظامی تبدیل می‌شود؟ نقش محوری مبارزه مسلحانه را در اینجا می‌فهمید؟» (۱)

تصادفی نیست وقتی ما این گفته‌های درهم و برهم را رد می‌کنیم، رفیق

فورا شکوه می کند که «باور کنید اینها دروغ می گویند، اینها با اعمال قهر انقلابی خلق مخالفند.»

ما قبلا متذکر شدیم که چقدر باید از مسایل نظری مبارزه و انقلاب بدور باشیم که لحظه ای تصور کنیم پرولتاریا در مبارزه سیاسی شعار خاص خویش را ندارد! واقعا چگونه می توانیم هم معتقد باشیم «فقط می توانیم در زمینه خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر را مطرح کنیم» و هم معتقد باشیم که باید برای تسخیر قدرت تحت رهبری طبقه کارگر مبارزه کنیم. عریان ترین نوع اکونومیسم در این جا به نمایش گذاشته شده است. «طبقه کارگر شعار سیاسی خاص خود را ندارد و فقط در زمینه خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر مطرح است. جالبست در اینجا این سخنان رفیق را با آموزش لنینی با این مضمون که: اکونومیستها همواره اینطور تبلیغ می کنند که گویا مبارزه سیاسی خاص لیبرالها و مبارزه اقتصادی کار سوسیال دموکراتهاست، مقایسه کنیم. (۱)

او در چند سطر پائین تر تصریح می کند، عدم وجود آزادی و دموکراسی باعث سیاسی شدن مبارزه طبقه کارگر و در نتیجه نظامی شدن آن می شود. و وضعیت مبارزاتی طبقه کارگر انگلیس را حجت گفتار خود می گیرد: «در انگلستان بطل وجود شرایط دموکراتیک سالهاست که مبارزات صنفی کارگر در همان چهارچوبه مبارزه صنفی باقی مانده.» (۲)

آیا نیازی به بررسی این سخنان هست؟ در اینجا فقط باید برای رفیق توضیح داد که بورژوازی وابسته، دیکتاتوری را بعنوان وسیله ای جهت حفظ حاکمیت خویش به کار می برد و او آشکارا و بی پرده همچون سایر مفسرین بورژوائی، راز بقای سرمایه داری غرب را، در دموکراسی موجود در آن کشورها دانسته است! به اعتقاد او دلیل اینکه سالهاست طبقه کارگر در انگلستان مسأله تسخیر قدرت را فراموش کرده است، درست در دموکراتیک بودن حکومت انگلستان است. اشرف چون خیال می کند طبقه کارگر فقط بخاطر «آزادی و دموکراسی» مبارزه سیاسی می کند و چون در انگلستان هم آن آزادی و دموکراسی وجود دارد لذا خواست سیاسی طبقه کارگر بر آورده شده و دیگر دلیلی برای مبارزات سیاسی طبقه کارگر وجود ندارد. لذا تصور می کند در انگلستان سالهاست که پرولتاریا دیگر مبارزه سیاسی نمی کند !!

۱ - نقل به معنی از دیو تاکیک .

۲ - مساجحه ص

با این حساب در جامعه سرمایه‌داری کلاسیک اصولاً امر انقلاب صنعتی است (۱)، چرا که لازمه آن سیاسی شدن مبارزات طبقه کارگر در این جوامع است، ویزعم رقفاً باید طبقه کارگر تحت فشار دیکتاتوری باشد، که آن هم چون شکل حکومتی در این نوع رژیم‌ها دموکراسی است. مطرح نیست!! سابقاً هم برخی با کمک این تره‌های کود گانه فکر می‌کردند چنانکه کاری کنند که دیکتاتوری تشدید شود. مبارزات طبقه کارگر زودتر سیاسی خواهد شد. آیا در برابر توصیفاتى که رفیق از نقش دموکراسی کرده است وظیفه هرمارکسیست واقعی این نیست که بگوید: لعنت بر هرچه دموکراسی است که نمی‌گذارد مبارزه صنعتی به مبارزه سیاسی بدل شود!!

کاملاً طبیعی است که برخی اینقدر از شرایط دموکراتیک یا نیمه دموکراتیک گریزان باشند. چرا که تصور می‌کنند، اگر فشار کمتر باشد، مبارزات طبقه کارگر سیاسی نخواهند شد؟! توضیح اینکه طبقه کارگر بیش از هر نیروی دیگر برای پیشبرد مبارزات سیاسی - طبقاتی خود از دموکراسی و آزادی سیاسی بهره می‌جوید، توضیح واضح است، این مسائل چنان آشکار است که شاید تنها برای عقب مانده‌ترین اذهان هنوز شکافته نشده باشد.

به‌یقینه کلام او توجه کنیم «... مبارزه صنعتی بدون شرایط دموکراتیک، تقریباً بی‌معناست و بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود...» اولاً بخاطر آوریم شرایط حکومت قبل از قیام را در سالهای ۵۶ و ۵۷ و رشد چشمگیر مبارزات اقتصادی طبقه کارگر را، تا مشاهده کنیم که این ایده که طبقه کارگر بعلت ساخت غیر دموکراتیک یادست به مبارزه صنعتی نمی‌زند یا مبارزه‌اش مستقیماً به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شودم تاچه حد بی‌پایه و ساختگی است. اگر او فقط مبارزات اقتصادی طبقه کارگر در فاصله دو ساله قبل از ۱۷ شهریور را که زیر فشار شدیدترین رژیم‌های فاشیستی صورت می‌گرفت، بیاد می‌آورد از پیش خود چنین ادعائی نمی‌کرد، که مبارزه صنعتی بدون شرایط دموکراتیک تقریباً بی‌معناست. و یا بلافاصله پس از آغاز به مبارزه برای آزادی و دموکراسی بدل می‌شود. از لحاظ نظری اعتقاد به این جملات اوج جدائی از مارکسیسم و قوانین مبارزه طبقاتی است. اما جالب‌تر از همه این سخن رفیق است که می‌گوید مبارزه صنعتی «بلافاصله پس از آغاز به مبارزه سیاسی یعنی به مبارزه برای آزادی و دموکراسی تبدیل می‌شود» ما سؤال می‌کنیم با کدام منطق مبارزه سیاسی یعنی مبارزه برای آزادی و

۱ - درك رقفاً اشرف و حرمته‌پور در این زمینه بوخارینی است. به بخش شمیمه همین مقاله مراجعه شود.

دموکراسی؛ رفیق اشرف برای استنتاج نتایج مورد نظرش در استنتاج از جملات
 لنین در جزوه وظایف سوسیال دموکراتهای روس دچار اشتباهات فاحش شده
 است. او سخنان لنین را در مورد مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر
 با افکار خود پیوند زده است. لنین می‌گوید: «پرولتاریا در مبارزه اقتصادی کاملا
 تنهاست» (۱) و او این جمله را اصلاح می‌کند و می‌گوید «ما فقط می‌توانیم در
 زمینه خواستهای صنفی شعارهای مخصوص طبقه کارگر مطرح کنیم»! لنین ادامه
 می‌دهد «... حال آنکه در مبارزه دموکراتیک یعنی در مبارزه سیاسی طبقه کارگر
 تنها نیست» (۲) و او می‌گوید... «طبقه کارگر شعار سیاسی مستقل برای خود
 ندارد» (۳) تصادفی نیست که اشرف پرولتاریا را فاقد شعار سیاسی مستقل می-
 شناسد. چرا که او معتقد است مبارزه سیاسی فقط مبارزه «در راه آزادی و
 دموکراسی است» و در مبارزه «در راه آزادی و دموکراسی» بسیاری نیروهای
 دیگر هم سهمند و به همین دلیل است که فکر می‌کند طبقه کارگر شعار سیاسی
 مستقل ندارد، علاوه همانطوریکه گفتیم نظریه جنبه همگانی مبارزه در راه آزادی
 و دموکراسی او دیگر فراموش می‌کند که دموکراتیسم پرولتری یا دموکراتیسم
 بورژوازی اساسا واز بنیاد متفاوت است و نتیجتا مبارزه سیاسی طبقه کارگر نیز
 بهیچوجه همان مبارزه سیاسی سایر اقشار در این زمینه نیست.

وقتی او قضایا را اینچنین وارونه می‌کند، دیگر فرصتی باقی نمی‌ماند، تا
 نرک کند که مبارزه سیاسی و شعار سیاسی پرولتاریا تمام وجوه مبارزه بخاطر
 رهایی طبقاتی‌اش است و نه فقط مبارزه‌ای که در تمام وجوهش دچار محدودیت است.
 رفیق اشرف مبارزه سیاسی طبقه کارگر را بگونه‌ای بس عریان تا حد مبارزه
 سیاسی خرده بورژوازی تقلیل می‌دهد. حال آنکه به اعتقاد ما مبارزه سیاسی طبقه
 کارگر اساسا مبارزه‌ای است در راه سوسیالیسم. این مبارزه در شرایط کنونی در
 بند فاکتیکی آن مبارزه‌ای است در راه خواستهای سیاسی - طبقاتی پرولتاریا و
 در بند استراتژیک آن مبارزه‌ای است در راه استقرار جمهوری دموکراتیک و
 انقلابی خلق به‌دنبال مطالب توجه کنیم: «امروز وقتی طبقه کارگر می‌گوید
 «مرگ بر امپریالیسم»، «نابود باد بورژوازی وابسته» چه در شکل عام و چه در
 این شکل خاص در هر دو حال شعاری را مطرح می‌کند که به تمام خلق تعلق دارد
 و طبقه باید متوجه این امر باشد کسانیکه سر در لاک طبقه کارگر فرو می‌برند
 و به خیال خود می‌خواهند کاملا مارکسیستی فکر کنند طبقه کارگر را از
 هم‌زمانش در این مرحله از انقلاب جدا می‌کنند... در این مرحله هر دسته از خلق

که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کند، در سنگر طبقه کارگر می‌جنگد». (۱)

ما در جزوهٔ بازم ... از رفیق لنین نقل کرده بودیم که سوسیال‌دموکراتها ضمن اینکه بر همبستگی دستجات مخالف حکومت مطلقه با کارگران اشاره می‌کنند، همواره کارگران را از دیگران جدا می‌کنند، همواره جنبهٔ موقتی و مشروط بودن این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولتاریا را که فردا ممکن است در جبههٔ مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطر نشان خواهند ساخت» لنین سپس اضافه می‌کند «چنین اشاره‌ای مبارزین راه آزادی سیاسی را قوی خواهد ساخت، زیرا فقط آن مبارزین قوی هستند که، به مصالح واقعی و درک شدهٔ طبقات مشخص تکیه کنند». (۲)

در این زمینه تاکنون سخن بسیار گفته‌ایم و تصور می‌رود برای خوانندهٔ آشنا به مواضع سازمان تاجدکافی روشن باشد که چرا ما برخلاف رفیق اصرار داریم که بر استقلال طبقهٔ کارگر در این مرحله از انقلاب در برابر سایر هم‌زمانی اینقدر تاکید ورزیم. زیرا تنها در چنین صورتی است که طبقهٔ کارگر قادر خواهد بود به اتحاد واقعی با سایر متحدینش دست یابد. تنها در چنین صورتی است که طبقهٔ کارگر می‌تواند نقش پیشاهنگ خلق را در جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی واقعا بر عهده گیرد، و انقلاب را به ثمر رساند. در غیر این صورت درست مخالف نظر رفیق، معتدیم: پیشاهنگ طبقهٔ کارگر باید بداند چنانچه توده طبقهٔ کارگر در جنبش ضد امپریالیستی با صف مستقل شرکت نداشته باشد، هر دسته از خلق که با امپریالیسم و بورژوازی وابسته مبارزه می‌کند - در تحلیل نهائی - مبارزه‌اش بسود بورژوازی تمام خواهد شد. واقعا وضعیت بهمین نحو است که می‌گوئیم. واقعا وضعیت بهمین منوال است که می‌بینیم. آری رزم دلاورانهٔ کارگران در تمام دوران قیام رزمی بود که به نفع بورژوازی تمام شد زیرا صف مستقل طبقهٔ کارگر وجود نداشت و حاصل پیروزی و خون کارگران هم بقول مصاحبه‌کننده در کف بورژوازی وابسته قرار گرفت. او ناخواسته آرزوی تکرار همین فاجعه را دارد. زیرا او نمی‌خواهد و نمی‌تواند دریابد تنها در صورتیکه طبقهٔ کارگر را از سایر متحدینش متمایز کنیم، تمایزی که شرط اساسی آن ادامهٔ سیاست مستقل پرولتاریائی و چکیدهٔ آن شعارهای مستقل پرولتاریائی است، امکان پیروزی جبههٔ خلق را فراهم کردیم. گذشته از این خوانندهٔ تیزبین متوجه خواهد شد

۱ - مصاحبه ص ۶۱

۲ - لنین وظیفهٔ سوسیال دموکراتها ۱۸۹۷

که در این مصاحبه شعارهای «مرگ بر امپریالیسم»، «نابودیاد بورژوازی وابسته» مطرح شده است و نه چیزی بیش از این. او خواهد پرسیده خوب بعد چه؟ اصلا چرا طبقه کارگر شعار نابودی امپریالیسم را مطرح می کند و چه چیزی را می خواهد جای آن بگذارد؟ منظور هریک از اقشار خرده بورژوازی از این شعارها چیست؟ بروشنی دیده می شود طبقه کارگر از نابودی بورژوازی وابسته در نهایت نظام خاص خویش را که استقرار سوسیالیسم و نابودی استثمار و بهره کشی از نیروی کار است آرزو می کند. خرده بورژوازی در رؤیای جمهوری اسلامی اش غرق است و در این شرایط بعلمت ضعف تاریخی اش محکوم است که پیروزی خود را تقدیم بورژوازی کند. آرمان خرده بورژوازی باین دلیل رؤیاست که او نظام حکومتی خاصی برای خود ندارد، او در نهایت باید به سوی پرولتاریا برود و با پیروی بورژوازی.

بورژوازی نیز رندانه دارد قدرت را قبضه می کند. او بیش از هر چیز در فکر ترمیم خرابی های سیستم کپرانوری باپوشش اسلامی است. در این میان خرده بورژوازی بنا به خصلتش، بنا به ماهیت طبقاتی اش، قبل از آنکه و بیش از آنکه به پرولتاریا اعتماد کند، به بورژوازی اعتماد می کند. او حتی وقتی هم که در اوج قدرت است، باز هم سکان را به بورژوازی می سپارد. «خرده بورژوازی در زندگی خود وابسته به بورژوازی است زیرا به شیوه کارفرمایان زندگی می کند و نه به شیوه کارگران (از لحاظ موقعیت خود در تولید اجتماعی) این خرده بورژوازی از لحاظ تفکر خود از بورژوازی پیروی می کند.» (۱)

واقعا در عمل ببینید رابطه همه روحانیونی که رهبری خرده بورژوازی را در دست دارند یا هریک از دیگر نمایندگان این اقشار یا بارزگان، سنجایی، تریه، و دیگر نمایندگان بورژوازی، تا چند صمیمانه و اعتماد آمیز است، در عین حال در رابطه با نیروهای وابسته به طبقه کارگر، با نیروهای خواهان رهایی طبقه کارگر تا چه حد خصمانه و توأم با سوء ظن است. منظور اینکه در این شرایط خرده بورژوازی جمهوری اسلامی خویش را به دست نمایندگان بورژوازی سپرده است تا زیر پوشش نام آن تمام خرابی های مبتلا به سرمایه داری وابسته را ترمیم نمایند.

اگر رفیق اندکی دقت کرده بود متوجه می شد، آنچه طبقه کارگر آرزو می کند، همان چیزی نیست که خرده بورژوازی طلبیده و بورژوازی قاپبیده است. شعارهای اساسی هریک از طبقات رنگ و بو و هویت خاص خویش را دارد و

بهیچوجه با سایر طبقات یکسان نیست. او توجه ندارد که هر قشر و طبقه‌ای وقتی در انقلاب شرکت می‌کند، دقیقاً دفاع و تأمین منافع طبقاتی خاص خود را در نظر دارد. طبقات متکی بر واقعیت عینی تضادهای طبقاتی در انقلاب شرکت می‌کنند. لنین از مارکس نقل می‌کند که «نیروهایی که بر ضد نظام، کهن یعنی حکومت مطلقه فئودالی و سرواژ یا می‌خیزند عبارتند از... (۱) - بورژوازی بزرگ (لیبرال، ۲) خرده بورژوازی رادیکال، (۳) پرولتاریا، اولی مبارزه‌اش از حدود سلطنت مشروطه تجاوز نمی‌کند، دومی برای نیل به جمهوری دموکراتیک مبارزه می‌کند و سومی در راه انقلاب سوسیالیستی. مخلوط نمودن مفهوم مبارزه خرده بورژوازی که هدف آن انقلاب کامل دموکراتیک است با مبارزه پرولتاریائی که هدف آن انقلاب سوسیالیستی است - سوسیالیست را به ورشکستگی سیاسی تهدید می‌نماید» (۱) می‌بینیم که آموزگاران پرولتاریا بروشنی ما را از مخلوط نمودن مفهوم مبارزه هر یک از نیروها در انقلاب (۲) بر حذر می‌دارند.

اکنون نیز در میهن ما که یک دوره مبارزات طبقاتی کاملاً شکل گرفته جریان یافته است هر جریان طبقاتی با شعارهای خاص خود، در صحنه ظاهر می‌شود. شعار جمهوری دموکراتیک خلق، شعاری است که در پاسخ به مسأله قدرت مطرح شده و متضمن منافع پرولتاریاست. اینکه این شعار عین سوسیالیسم نیست، نباید موجب آن شود که تصور کنیم این شعار همان شعار بورژوازی یا خرده بورژوازی است، ضمن اینکه این شعار که یک حالت کاملاً گذرا و موقتی را تداعی می‌کند، نباید با شعار جمهوری سوسیالیستی یکی گرفته شود. شعار جمهوری دموکراتیک خلق مسلماً دارای جنبه‌های بورژوائی است، ولی بهیچوجه شعار بورژوازی یا خرده بورژوازی نیست. این شعار، شعار موقت و گذرای پرولتاریاست به منظور متشکل ساختن هر چه بیشتر پرولتاریا و متحدینش و هموار کردن راه برای ساختمان سوسیالیسم

ما بهیچوجه از شعار «مرگ بر امپریالیسم» که بهر حال جنبه همگانی دارد و رفیق نیز به مصلحت همگانی آن معترف است، استنباط نمی‌کنیم که نیت پرولتاریا با اقتدار غیر پرولتری جنبش خلق از این شعار یکسان است. ما از این حقیقت که

۱ - دوکتیک - لنین

۲ - لنین در اینجا از مرحله انقلاب دموکراتیک صحبت می‌کند، انقلابی که سلماجنبه بورژوائی دارد. اما جنبه بورژوازی انقلاب دموکراتیک روسیه هرگز بدان معنا نیست که آن انقلاب یک انقلاب بورژوائی است. چرا که بورژوازی در عصر امپریالیسم دیگر یک نیروی محرکه انقلاب نیست. وی اضافه می‌کند، انقلاب روسیه یک انقلاب سوسیالیستی هم نیست چرا که نه شرط عینی و نه شرط ذهنی هنوز آماده پذیرش چنین انقلابی نیست.

شمار مرگ برامپریالیسم به برخی نیروهای دیگر نیز تعلق داشته و همگانی است، به این نتیجه نخواهیم رسید که «جنبش مستقل طبقه کارگر بیشتر جنبه تشکیلاتی دارد تا تاکتیکی و شعاری» و یا «ما فقط می‌توانیم در زمینه خواسته‌های صنفی شمارهای مخصوص طبقه کارگر مطرح کنیم».

جمهوری دموکراتیک خلق در جوهر خود یعنی برتری پرولتاریا در امر حاکمیت و این هرگز چیزی نیست که خرده بورژوازی در نتیجه تفکر و تعمق خویش بتواند به آن برسد. برتری پرولتری در امر حکومت قطعا به اقشار غیر پرولتری تحمیل خواهد شد نه اینکه آنان با طیب خاطر خود آن را طرح کنند. و در اینجا در پایان این مبحث لازم می‌دانیم توجه رفقا را به داوری رفیق لنین درباره نظراتشان در این زمینه جلب نمائیم که می‌گوید: «این چیزی جز نسخه بدل بورژوائی سوسیال دموکراتیسم و تخریب و تخطئه اپورتونیستی از مفهوم مبارزه طبقاتی نیست».

اساس این تقلب عظیم بورژوائی را تمایلی تشکیل می‌دهد که هدف آن این است که جنبش کارگری را تدریجاً جنبشی که بیشتر اتحادیه‌ای باشد متزلزل دهد و آن را از سیاست مستقل (یعنی سیاست انقلابی) که هدف آن دیکتاتوری دموکراتیک است) دور نگاه دارد ...

بورژوازی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما همگانی است باین جهت تو باید بمثابة يك طبقه خاص به مبارزه طبقاتی (بمفهوم محدود آن) اکتفا نمائی ... سوسیال دموکراسی به پرولتاریا می‌گوید: انقلاب ما همگانی است - باین جهت تو باید بمثابة پیشروترین طبقات و یگانه طبقه تا آخر انقلابی، مساعی خود را صرف آن نمائی که نه تنها به جدی‌ترین طرز در آن شرکت ورزی بلکه رهبری آن را نیز در دست گیری. باین جهت بیا خود را در چهاردیوار مبارزه طبقاتی به مفهوم محدود آن و مخصوص يك جنبش حرفه‌ای محدود نمائی، بلکه برعکس باید بکوشی که حدود و مضمون مبارزه طبقاتی خود را به جدی وسعت دهی که نه تنها تمام وظایف انقلابی فعلی دموکراتیک و همگانی روس بلکه وظایف انقلاب سوسیالیستی آتی را نیز دربرگیرد. باین جهت تو بدون اینکه جنبش حرفه‌ای را نادیده بگیری و بدون اینکه از استفاده از کوچکترین میدان فعالیت علنی امتناع کنی، باید در عصر انقلاب وظایف قیام مسلحانه، تشکیل ارتش انقلابی و حکومت انقلابی را بمثابة یگانه طریق نیل به پیروزی مردم بر تراریسم و به کف آوردن جمهوری دموکراتیک و آزادی واقعی سیاسی در درجه اول اهمیت قرار دهی» (۱)

دوره و حزب

درک صوری و فرمالیستی در بسیاری موارد مضمون مصاحبه را از جوهر مارکسیستی آن تهی کرده است. پرسشگر نظر رفیق را پیرامون شعار تشکیل حزب که سازمان مطرح کرده جوایمی شود. وی پاسخ می‌دهد: «... لنین اول بار کتاب «چه باید کرد» را نوشت و سپس کتاب «یک گام به پیش دو گام به پس» را وی در کتاب «چه باید کرد» خط‌مشی مبارزاتی سوسیال دموکراسی و در کتاب «یک گام به پیش دو گام به پس» سازمان مبارزاتی سوسیال دموکراسی را مطرح نمود. خط‌مشی محتوی و سازمان شکل است». (۱) این بیانات بهتر از هر شاهد دیگری جوهر درک وی را از شعار تشکیل حزب طبقه کارگر می‌رساند. ما از متمایز کردن پروتاریا از سایر طبقات، از تبدیل طبقه کارگر، از طبقه‌ای در خود به طبقه‌ای برای خود، از تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش خودبخودی طبقه کارگر صحبت می‌کنیم و روی ضرورت پیشبرد این اهداف تاکید می‌کنیم. او از شعار تشکیل حزب، تدوین نظامنامه‌ها و اساسنامه‌های سازمانی و طرح تشکیلاتی آن را می‌فهمد. ما از ضرورت تشکیل سازمان انقلابی طبقه کارگر و تشکل کمونیستها در یک سازمان واحد سراسری جهت گریز از خرده کاری، از ارتقاء آگاهی تریونیونی طبقه کارگر به آگاهی سوسیال دموکراتیک سخن می‌گوئیم. ما از همان مسائلی که لنین در چه باید کرد مطرح می‌کند سخن می‌گوئیم و رفیق در این اندیشه است که حزب یعنی یک مشت ضوابط تشکیلاتی.

لنین تاکتیک - نقشه خود را برای ایجاد سازمان انقلابی طرح می‌دیزد. او در اندیشه پیوند دادن محافل سوسیال دموکرات سراسر روسیه و بنیاد نهادن حزب طراز نوین پروتاریاست. لنین انتشار ایسکرا را وسیله‌ای قرار می‌دهد تا از طریق آن با اشاعه مارکسیسم انقلابی و تطبیق تئوری انقلابی با پراتیک مبارزاتی جنبش سوسیال دموکراتیک روسیه را از خرده کاری و اکونومیسم بی‌پایان که در آن

گرفتار است رها کند و سازمان سراسری سوسیال دموکراتهای روسیه را پدید آورد. همچنین با ترویج سوسیالیسم درون جنبش خود بخودی طبقه کارگر صف مستقل پرولتاریا را استحکام بخشد. حال وقتی ما در اندیشه چنین حرکتی هستیم، اشرف فکر می کند قبل از هر چیز می خواهیم آئین نامه و نظام نامه حزبی را تهیه کنیم.

درکی که مصاحبه از حزب ارائه می دهد در واقع طرح ناکامل همان درک دبره است که مسعود خطوط اساسی آن را پذیرفته است. رفیق مسعود نباید توصیه دبره فرم حزب را از محتوی آن جدا می کند و سپس ظاهراً محتوا را می پذیرد بی آنکه فرم را پذیرفته باشد «در اینجا مساله بر سر انکار محتوای يك حزب پیشرو مارکسیست - لنینیست مساوی پیشرو نیست بلکه بر سر شکل خاصی از عمل و سازمان است و بدین ترتیب معادله حزب مارکسیست - لنینیست = پیشرو (که يك طرف محتوا مطرح است و طرف دیگر شکل و صورت) لزوماً يك معادله کنکرت و تاریخی است. نه يك معادله لاینفیر دائمی. تنها در شرایط تاریخی است که برای محتوا، اشکال خاصی ضروری هستند. بدین ترتیب صرفاً ارتباط و همستگی های دیالکتیکی بین وظیفه معین (وظیفه يك پیشرو در تاریخ و شکل خاصی از سازمان، سازمان حزب مارکسیست - لنینیست) وجود دارد.» (۱)

در ظاهر جملات که تعمق کنیم در خواهیم یافت که منظور رفیق همچون رفیق بیژن آن بوده است که نشان دهد پیشاهنگ انقلاب لزوماً شکل حزبی نخواهد داشت. ولی در ایران پیشاهنگ انقلاب لزوماً حزب طبقه کارگر است، و نه چیزی جز آن. چرا که پیشاهنگ طبقه کارگر که پیشاهنگ انقلاب است و در شرایطی که مناسبات تولیدی مسلط در جامعه سرمایه داری است و یار عمده تولید بردوش پرولتاریا قرار گرفته است و در شرایطی که رقبای پرولتاریا در انقلاب، بویژه صف خرده بورژوازی از وحدت و تشکل خاص خود، و از آگاهی سیاسی و طبقاتی نسبتاً بالائی برخوردار است، طبیعتاً فرقه سیاسی پرولتاریا که نیروی عمده انقلاب است، همانطور که مشاهده می کنیم، مستقیماً به دنباله روی وی از خرده بورژوازی منجر خواهد شد و می دانیم که انقلاب ما بدون تأمین سرگردگی پرولتاریا هرگز به سر انجام نخواهد رسید.

رفیق اشرف هم بر اساس رهنمود دبره، همچنان فرم پیشاهنگ انقلاب را از محتوای آن جدا می کند و برای آن فرم دلخواه در نظر می گیرد. و البته نه بدین منظور که فرم پیشاهنگ انقلاب را بقول خودش «تابع سختگیرهای دیالکتیکی زمینی» سازد، بلکه چنانکه خواهیم دید مشخصاً بدین منظور که آن را از محتوای

۱ - مسعود. «بازرزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک».

خوش تهی سازد و جز دیگری جانشین آن کند.

راستی رفیق در این عبارات چه درکی از حزب ارائه می‌دهد؟ آیا اصولا رفیق حزب را چیزی بیشتر از ارگانی که مارکسیست - لنینیستها در آن متشکل و سازمان داده شده‌اند می‌بیند یا نه؟ به اعتقاد ما و بنابه درک ما از تمام گفتار دبره که رفیق از او نقل می‌کند - خیر.

دبره احزاب کمونیست کلاسیک را اداره‌هایی سیاسی می‌پندارد. که هرگز نمی‌توان ردپای طبقه کارگر و توده زحمتکشان خلق را در آنها جست. خواننده چگونه می‌تواند همان پیوندی را با پرولتاریا که شاخص پیشرو بودن است در این عبارات بیابد. از نظر ما درک دبره از پیشرو انقلابی معادل نیست با «عالیترین نوع شکل سازمان طبقاتی پرولتاریا» (۱) درک دبره از پیشرو انقلابی حداکثر عبارتست از یک سازمان مارکسیست - لنینیست که باید به وظایف تاریخی پیشرو انقلابی - به تعبیر دبره - که «مقابله با ارتش و قدرت سرکوبگر دولت امپریالیستی و نابود کردن آن است» (۲) عمل نماید.

دبره چون پیشاهنگ را مظهر وحدت اراده پرولتاریا در پروسه تکامل تاریخی جامعه نمی‌بیند، بنابراین برای آن فرم دلخواه، فرمی که فرم حزب نیست، فرمی که بدور از پیوند سیاسی و سازمانی با طبقه است در نظر می‌گیرد. فرم مورد نظر دبره نه تنها محتوای پیشرو انقلاب را دربر ندارد، نه تنها حزب نیست بلکه ارتش خلق هم نیست، یک دسته سیاسی نظامی است متشکل از مارکسیست-لنینیستها که مبارزه مسلحانه را برای نابودی قدرت دولتی آغاز می‌کنند.

می‌بینیم که دبره ابتدا حزب را از جوهر اصلی خود که همانا پیوند عمیق با طبقه و اهرم ترکیب آگاهی با خودانگیختگی است تهی می‌سازد. ابتدا آن را از پرولتاریا (از پایگاه طبقاتی آن)، از محیط طبیعی زیستش جدا می‌کند، تمام پیوندهایش را با جنبش توده‌ای از او باز می‌ستاند پس آنگاه در آزمایشگاه ذهن خویش به بررسی آن می‌پردازد. دبره حزب را بمثابة یک ارگانیم اجتماعی در درون آن بررسی می‌کند. او غافل از این است که روابط درونی (ساخت درونی) حزب مستقیما تابع و محصول آن پیوندهای درونی و محکم با پایگاه طبقاتی‌اش، با پرولتاریاست. اشرف هم وقتی می‌خواهد حزب را تشریح کند، فیزیولوژی آن را بخاطر می‌آورد، او روابط اندام‌های

۱ - اصول لنینیسم ص ۱۲۴

۲ - مسعود ص ۵۶

حزبی را بایکدیگر در نظر دارد نه رابطه بین پیشرو و توده را، او از این نکته غافل است که روابط اندام‌ها خود تابع و محصول نوع رابطه کل ارگانسیم با محیط خارج است.

بحث بر سر فرم و محتوای حزب سالها میان طرفداران جنبش مسلحانه مطرح بوده است. در میان این بحثها نکته اساسی که بویژه در سالهای بسیار مورد توجه قرار گرفت. این بود که آیا اگر محتوای حزب را همواره پانچا بشماریم حق داریم فرم آن را تابع شرایط مشخص سازیم؟ یا محتوای حرکت حزب که از دیدگاه ما یعنی رهبری جنبش کارگری خود، رابطه با طبقه کارگر، (یعنی پیوند سیاسی - تشکیلاتی) را نوجیه می‌کند؟

مصاحبه قبل از آنکه پیوند یک سازمان متشکل از عناصر مارکسیست - لنینیست با توده‌های ستمکش و در رأس آن پیوند سیاسی - تشکیلاتی با طبقه کارگر به منظور رهبری مبارزات آنان در پروسه کسب قدرت سیاسی را در مد نظر داشته باشد، خود آن سازمان متشکل از عناصر مارکسیست - لنینیست را مورد نظر دارد که به مبارزه برای کسب قدرت سیاسی دست زده است.

رفیق مسعود درجایی می‌گوید: «در حقیقت ما در این جا شاهد یک تمایز میان شکل و محتوای حزب هستیم. محتوای حزب یعنی وظیفه پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست در تاریخ - وظیفه سازمان پرولتری در تاریخ - و شکل آن عبارتست از اشکال سازمانی که برای اجرای چنین وظیفه تاریخی لازمند. در حالیکه محتوا همیشه پانچاست، این اشکال سازمانی تابع سختگیریهای دیالکتیک زمینی‌اند.» (۱)

ما لازم می‌دانیم برای گریز از خطا و برای مشخص ساختن فرم مطلوب که مسعود آن را تابع سختگیریهائی ساخته است، آنچه را که مسعود محتوای حزب نامیده است، یعنی وظیفه پیشاهنگ مارکسیست - لنینیست در تاریخ را معنی کنیم. مسعود باقتباس از نبره این وظیفه را (محتوای پیشرو را) در نهایت «مقابله با ارتش و قدرت سرکوب کننده دولت امپریالیستی و نابود کردن آن» می‌داند و حال آنکه از دیدگاه ما محتوای حزب مشخصا عبارتست از رهبری مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیسم و ادامه آن تا کمونیسم. وقتی می‌گوئیم رهبری مبارزه پرولتاریا بخاطر استقرار سوسیالیسم، دقیقا روی تمام کلمات آن تاکید داریم. وقتی می‌گوئیم رهبری، لازمه آن ارتباطی وسیع و تنگاتنگ با طبقه است. «ما حزب طبقه هستیم و باین جهت تقریبا تمام طبقه (و در دوران جنگ،

داخلی تحقیقا تمام طبقه) باید تحت رهبری حزب ما اقدام نموده به حزب ما حترامقدور تردیدگر و متصلتر گردد» (۱). بدون ارتباط وسیع، بدون پیوند با طبقه، بدون فعالیت درون طبقه نمی توان از پشاهنگ طبقه صحبت کرد. زیرا که بدون این پیوند رهبری از مستوی اصلی خود تهی خواهد شد.

ما به مبارزه پرولتاریا اشاره کردیم، بدون تسلیح و تشکیل اکثریت طبقه این مبارزه به فرجام نخواهد رسید. حزب باید مبارزه طبقه کارگر را چنان رهبری کند که پرولتاریا واقعا قادر شود، قهر طبقات حاکم را درهم شکند. ماشین سرکوب دولتی را متلاشی سازد. حزب باید پرولتاریا را برای اعمال دیکتاتوری خود بر همه طبقات متمکک یعنی برای اعمال حاکمیت استشارشدگان آماده کند. و بالاخره حزب باید طبقه کارگر را برای رسیدن به سوسیالیسم و ساختمان آن آماده نماید. در این صورت ضرورت طبقه کارگر با آگاهی طبقاتی سوسیالیستی در انقلاب شرکت کند، تنها در اینصورت است که اعمال قدرت انقلابی متمکشان علیه متمکران می تواند راه را برای وصول به سوسیالیزم هموار سازد.

خواننده باندک دقت می تواند دریابد که بحث بر سر تابع کردن فرم شکل پیشرو به سختگیرهای دیالکتیکی زمینی و حفظ محتوای آن نیست. بحث بر سر اینست که دیره بیهانه «شرایط کنکرت تاریخی» و سختگیرهای زمینی محتوا را از فرم جدا می کند تا ساده تر آن را به دور اندازد و موقوف کوچک معروف خودش را که حتی کاریکاتورهای هم از ارتش خلق نیست جای آن نشاند.

وقتی ما از محتوی حزب یعنی وظیفه تاریخی آن که رهبری مبارزه پرولتاریا سخن می گوئیم و برای اینکه به بررسی روابط و عناصر درونی ارگان رهبری بپردازیم، لازم است روی اشکال رابطه رهبری پرولتاریا با خود پرولتاریا و توده های متحد آن، روی شکل رابطه عوامل عینی و ذهنی، روی رابطه توده و پیشرو تکیه کنیم و آن را بازشاییم. تنها از درون محتوای چنین پیوندیست که روابط گاندرهای حزبی و عضون فعالیت روزمره آنها، وظایف سیاسی و سازمانی گاندرها و ارتباط ارگانهای مختلف حزبی بر اساس نوع رابطه با توده ها و وظایفی که حزب در قبال آنان در هر موقعیت مشخص عهدمدار است مشخص می شود.

دیره توده را از پیشرو جدا می کند تمام پیوندهای واقعی او را گسته و پیشرو را از هویت خودش دور می سازد، عوامل ذهنی را بدون عوامل عینی در نظر می گیرد و سپس به بررسی آن می پردازد. دیره حزب را از توده بیگانه می.

کند. آن را به اداره سیاسی بی‌بو و خاصیتی که در حقیقت هیچ نیست بدل می‌کند. آنگاه درمی‌ماند که از این بوروکراسی عریض و طویل وی‌نثر چه کاری ساخته است.

از سوی دیگر، دیره «امر مهم تسخیر قدرت دولت» (۱) که شرط اساسی ضروری‌اش «مقابله با ارتش و قدرت سرکوب کننده دولت امپریالیستی و نابود کردن آن» (۲) استرا و وظیفه تاریخی (محتوای) پیشرو دانسته آنرا پیش روی خود می‌بیند و نه بدلیل بیگانگی‌اش با توده‌ها. چرا که این بیگانگی خود ناشی از درک دیره از مفهوم پیشاهنگ است. بلکه طبق این معادله ساده که مقابله با ارتش مسلح تنها از عهده یک نیروی مسلح ساخته است، به پیوندی ارگانیک بین مسلح بودن و پیشرو بودن، بین مبارزه و عمل مسلحانه دست می‌یابد و بدینسان حزب در ذهن دیره می‌میرد و از نو در قالب یک نیروی چریکی نطفه می‌بندد که وظیفه دارد به مقابله با ارتش و نیروهای سرکوب دولت امپریالیستی بپردازد. بدینجهت در ذهن او «چریک خود حزب است» از اینروست که او بجای آنکه پیشرو را بپیوندد ارگانیکش با توده‌ها و رهبری مبارزه او در برابر خصم طبقاتی وی تعریف کند آن را بپیوندد ارگانیکش با سلاح و مبارزه‌اش با ارتش تعریف می‌کند.

جدا دیدن پیشرو از رابطه‌اش با توده‌ها و محتوای این رابطه، مطالعه شامل ذهنی انقلاب در درون خود آن، بدون پیوندی با عوامل عینی انقلاب، مشاهده ارگان سیاسی طبقه کارگر بصورت شبکه‌ای متشکل از عناصر مسل و در یک کلام ندیدن توده‌ها یا جدا دیدن توده زمانی که با این ایده که محتوای پیشرو مقابله یا ارتش است درآمیزد منطقی‌ترین نتیجه‌ای که می‌تواند به بار آورد همان است که بگوئیم «چریک خود حزب است» و نیروی کوچک چریکی را موتور کوچکی بنامیم از همان الگوی موتور بزرگ که توده‌ها نام دارد، که به نیابت موتور بزرگ

۱- اصطلاحات و عبارات از دیره است. لازم به تذکر است که اپورتونیزم بی‌کراتی که بر نامه تاکتیک حتی در مواردی سراپای وجود بسیاری از احزاب کمونیست امریکای لاتین را فراگرفته بود که آن احزاب قادر نبودند به‌مسئله «تسخیر انقلابی قدرت» پاسخ جدو دهند. این وضعیت آن احزاب موجب آن شده بود که زمینه برای استقبال از نظرات دیره بطور مشخص مساعد شود. مطالعه تاریخی رشد جنبشهای انقلابی در امریکای لاتین و برخی کشور های دیگر از جمله ایران در دهه ۱۹۶۰ نشان می‌دهد که یکی از زمینه‌های رشد توانیدن این انحرافات را باید در همین وضعیت احزابی که حتی کاریکاتور حزب طراز نوین طبقه کارگر هم نبودند جستجو کرد.

و مستقل از آن، جدا از توده‌ها، جدا از شرایط مبارزاتی آنها، جدا از تمایلات و مستگیری سیاسی آنها و بدون توجه به ترکیب طبقاتی آنها، به حرکت آمده با بعدها موتور بزرگ را به حرکت درآورد. و پرواضح است که اساس تاریخ بدون نقش توده‌ها در ساختمان آن بی‌معناست.

از آنجا که حزب توده ایران خود يك نمونه مادی عملاً موجود از درك دوره از حزب است، از آنجا که در ایران يك شبکه متشکل از مدعیان مارکسیسم لنینیسم که بهجوری مضحک خود را حزب طراز نوین طبقه کارگر معرفی کرده‌اند وجود دارد که در تدوین نظامنامه‌ها، آئین‌نامه‌ها، اندام‌های نام‌گذاری شده تشکیلاتی و از نظر روابط درونی این اندامها دارای سوابق طولانی است، ولی از نظر ارتباط با توده‌ها و رهبری مبارزات آنها اساساً بی‌هویت است، از آنجا که در ایران دستگاهی وجود دارد که مدتهاست تنها در درون خود زیست می‌کند نه آنکه زیست او ناشی از زندگی مبارزاتی پرولتاریا باشد، از آنجا که در ایران چیزی شبیه به درك دوره از حزب وجود دارد، چیزی که اساساً فاقد هرگونه وجه تشابهی با حزب واقعی طبقه کارگر است، از آنجا که در ایران جریانی وجود دارد که تنها باید می‌مرد تا با مرگ خود جنبش نوین کمونیستی ایران را از یکی از بیماریهای مزمنی که سالهاست گرفتار آن است می‌رهانند، زمینه برای استقبال از درك ناهنجار دوره از حزب و عدم توجه به آموزشهای لنین از حزب مشخصاً مساعد بود. نقش موجودیت حزب توده که خود را حزب طبقه کارگر نامیده موجب آن شده است تا خواسته و ناخواسته تصویر لنینی حزب طبقه کارگر، نقش و ضرورت آن در نظر بسیاری از نیروهای انقلابی مزدخوش گردد. باشد که سلاح مارکسیسم - لنینیسم هم آن ایده و هم این واقعیت را از چرخه جنبش کمونیستی ایران بدون افکند و هم اکنون نیز بافتابی دم‌افزون سلاح مارکسیسم - لنینیسم، بایرائی تمام می‌رود که این رسالت را به انجام برساند.

در حاشیه

توضیح رفیق پیرامون وضعیت دولت و خطر تهاجم امپریالیسم تاسرحد نفی مارکسیسم به پیش رفته است: «میدانید امپریالیسم در کمین انقلاب ماست؟ می دانید هر لحظه ممکن است تعرض نظامی اش آغاز شود، اینکه به چه وسیله ای دیگر مهم نیست. چه وسیله تفنگداران که در سواحل ما پیاده شوند یا وسیله مزدورانی که در اینجا و آنجا مشغول سربازگیری هستند یا وسیله بخشی از این ارتش یا وسیله دسته های مخفی سیاسی - نظامی، بهر حال خوشبین ترین سیاستمداران هم این خطر را حس می کنند. همین خطر مهمترین وظیفه کنونی ما را تعیین می کند. باید مردم را برای مقابله با این خطر بسیج کرد.» (۱)

ولی بیاد آوریم که رفیق قبل از این در پاسخ به این سؤال که آیا «پایگاه طبقاتی دولت کنونی همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است؟» گفته بود:

«ج - باکمال تأسف بلی ولی بانندک تفاوت. در دولت شاه این اواخر بورژوازی بوروکرات که بخشی از بورژوازی وابسته است قدرت دولت را قبضه کرده بود ولی اکنون تقریباً تمام طبقه و بخشی از خرده بورژوازی وابسته به آن در قدرت سهیم شده اند.» (۲)

رفیق این دولت را ابزار دست بورژوازی وابسته و نماینده کل طبقه و اقتدار وابسته به آن می داند و در عین حال از خطر جدی تهاجم نظامی امپریالیسم صحبت می کند. و در جواب اینکه آیا «چریکهای فدائی خلق باید به جنگ با این دولت برخیزند؟» می گوید «بهیچوجه از کدام سخن من چنین استنباط کردید؟ من گفتم مردم را باید برای هجوم نظامی امپریالیسم آماده کنیم.» (۳) آیا خواننده حق ندارد پرسد اگر دولت ابزار دست بورژوازی وابسته است پس دیگر تهاجم امپریالیسم و پیاده کردن نیرو برای چیست؟

در واقع باید گفت که اشرف سیاست را «خیابان لفسکی» (۴) می بیند. او راحل تمام تضادها را - چنانکه شمرديم - اعمال قهر می داند. اشرف فکر می کند امپریالیسم برای بازگردانیدن اوضاع به حال سابق حتماً و ضرورتاً به «هجوم نظامی» متوسل خواهد شد. درست برعکس ما معتقدیم بازگشت اوضاع

۱ - مصاحبه ص ۴۵

۲ - مصاحبه ص ۲۵

۳ - مصاحبه ص ۳۵ و ۳۶

۴ - اشاره به سخن لنین در کتاب مرض بچگانه چپروی ...

به حال سابق تری. نتایج هجوم نظام امپریالیسم نیست. امپریالیسم از تجربه سالها مبارز، باخته‌ها در برابر جهان نرسها آموخته است. امپریالیسم مسبب سردان که در تمام کشورهای سلطان پرورش نظامی نیست، با هزاران حمله و زدوبند و توطئه و سازش می‌کند. این مهم را پیش برد، حتی چه بسا که پرورش نظامی برای بازگرداندن به وضع پیشین و به حال سابق نتیجه عکس را بسرای امپریالیسم ببار آورد.

ری نتیجه نیست که در يك نظام سرمایه‌داری تنها شیوه حل اختلافات امپریالیسم با نیروهای غیر پرولتری تهاجم مسلحانه نیست. او چون راه حل همه تضادهای قهرآمیز می‌داند. مثال از ناصر تا سادات را به خاطر نمی‌آورد. فراموش نکنیم که در اینجا سخن از فرعی چون ناصر و موقعیت تاریخی چون موثقت جامعه مصر است که با امپریالیسم تاسریچ جنگه رودر رو پیش رفت. اما باینهمه دیدیم که سرانجام مصر چه سرنوشتی پیدا کرد. او فراموش می‌کند که امپریالیسم قبل از اندیشیدن به تهاجم نظامی به يك کشور بر پایگاه طبقاتی اش در آن کشور تکیه می‌کند.

او نمی‌خواهد دریابد که اساسا همه اقشار غیر پرولتری خلق چنانچه در انقلاب در موضع برتر قرار گیرند در پروسه تحول اوضاع تنها يك رسالت برعهده دارند: از طریق سازش با امپریالیسم و استحاله درونی راه را برای غلبه کامل سرمایه‌داری وابسته بگشایند. تجربه بسیاری از خلقها نشان داده است که پروسه این استحاله و غلبه کامل امپریالیسم لزوما قهرآمیز نیست. این استحاله يك جبر تاریخی است، و اینکه در يك جامعه زودتر و در دیگری دیرتر به اتمام میرسد، تغییری در اساس مسئله بوجود نمی‌آورد.

باتوجه به نمونه‌های دیگری از متن مصاحبه به شناخت عینی‌تری از موضع و طرز تفکر او دست خواهیم یافت «اساتا تئوری مبارزه مسلحانه چنان تنظیم شده که گویی از قبل به آن واکنس ضد اپورتونیسیم محرریق کرده‌اند.» (۱)
با چنین فکری چه می‌توان کرد؟ آیا بهتر نیست از القبای ماتریالیسم دیالکتیک آغاز کنیم؟ آیا بهتر نیست بجای جدال روی ماهیت دولت و نقش قهر در انقلاب بازگردیم و از نو آغاز کنیم.

آیا اپورتونیسیم را تنها با اعتقاد به مبارزه مسلحانه می‌توان از صفوف خود بیرون راند؟ آیا این يك درك بسیار ساده‌اندیشانه و مکانیکی نسبت به مفاهیمی که عمیقاً طبقاتی‌اند نیست؟ می‌بینیم در این مورد هم آنها اعمال قهر را جایگزین

هر چیز دیگری می‌نمایند و می‌خواهند تا صفوف ما را از اپورتونیسیم بزایند. در حالیکه اعتقاد به قهر هیچگاه جوهر طبقاتی تفکر افراد را از اساس تغییر نخواهد داد. اپورتونیسیم بمثابة نفوذ ایدئولوژی اقتدار غیر پرولتری در ایدئولوژی پرولتاریا معنی و مفهوم مشخصی دارد. تنها بادت زدن به يك مبارزه ایدئولوژیک پیگیر و شرکت فعال در مبارزات طبقه کارگر و توده‌هاست که می‌توان اپورتونیسیم را از تفکر و عمل انقلابی بیرون راند. گفتن اینکه مبارزه مسلحانه در مقابل اپورتونیسیم بیمه شده، چیزی جز يك درهم‌اندیشی و بدوراز تمام واقعیت‌هایی که ما را محصور ساخته نیست. در مورد این نحوه برخورد تاکید می‌کنیم رفقا قدری درباره تاریخ جنبش کمونیستی بیاندیشند.

در صفحه ۵۱ مصاحبه می‌خوانیم:

س. می‌بینم اندکی منقلب شده‌اید ولی بهتر است روشن‌تر سخن بگوئید.
ج. بلی من هربار که به رسالت تاریخی پرولتاریا می‌اندیشم نمی‌توانم احساساتی را که بر من غلبه می‌کند درست بشناسم، بیاد بیاورید همین سه‌ماه پیش بود که طبقه کارگر بارهبری مبارزه اعتصابی، تظاهراتی و حتی قیام مسلحانه، قسمتی از بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد. خودشان هم اذعان دارند که اگر کارگران نبودند، نتیجه به‌تست نمی‌آمد. ولی این آزادشدگان به دست کارگران بلافاصله بعد از آزادی با کارگران چه کردند؟ جریان تیراندازی و کشتار کارگران بیکار... ایشار تاریخی پرولتاریا و بزرگ‌منشی و فداکاری این طبقه در همین است که حتی بند آزایی دژخیمان خویش باز می‌کند، در حالیکه خود همچنان در اسارت قرار دارد. وقتی به فکر باز کردن زنجیرهای خود می‌افتد که دیگر همه را از اسارت رها نیده باشد و چاره‌ای جز این ندارد، که فداکار و باگذشت باشد. انسان وقتی این بی‌رحمی تاریخ را می‌بیند واقعا دچار احساساتی می‌شود که برایش روشن نیست.» (۱)

چگونه می‌توان تن به چنین تجزیه و تحلیلی از قیام داد؟ درست‌تر این بود که نوشته می‌شد: انسان وقتی دچار احساساتی می‌شود، سکه برایش روشن نیست، تاریخ را اینگونه می‌بیند. فریبکاری بورژوازی و عوام‌فریبی و انحصار طلبی خرده بورژوازی را بزرگ‌منشی پرولتاریا می‌نامد و از پرولتاریا که با اعمال عادلانه‌ترین دیکتاتوری محقانه بند برپای دژخیمان خویش می‌نهد، چهره‌ای می‌سازد چنان‌آبله که حتی بند از پای دژخیمان خویش باز می‌کند و نام آن را همچون ایده‌های موهوم رهبانان و یا هومانیست‌های مسیحی، فداکاری و گذشت

می‌گذارد و از «بیرحمی تاریخ» می‌نالد. مساله اساسا تعجب‌انگیز نیست. کسی که همه چیز را و از گونه سازد، قطعا جبر تاریخ را بیرحمی خواهد دید. درست بهمانگونه فریبکاری و دغلكاری بورژوازی و خرده بورژوازی را، ایشار و بزرگ منشی پرولتاریا خواهد نامید جالب است که اشرف می‌گوید: «طبقه کارگر رهبری مبارزه اعتصابی، تظاهراتی و حتی قیام مسلح قسمتی از بورژوازی وابسته و خرده بورژوازی وابسته را از اسارت شاه نجات داد» (۱)؛ (تاکید از ماست). به رفیق اطمینان می‌دهیم که چنانچه طبقه کارگر رهبری مبارزه اعتصابی، تظاهرات خیابانی و قیام مسلح را در دست می‌داشت لحظه‌ای هم دربند نهادن بر پای دژخیمان خویش درنگ نمی‌کرد. اشکال کار اینست که در اینجا هم طبقه کارگر نه در واقعیت بلکه در ذهن رفقا، مبارزات و قیام را رهبری کرده است. یگدریم که رفیق در پایان وقتی می‌بیند از یکسو نقش رهبری را به دست طبقه کارگر سپرده و از سوی دیگر او را واداشته تا دژخیمان را از بند برهاند می‌گوید: «این است مفهوم قاطعیت انقلابی طبقه کارگر، او استثمارگرا، و دژخیمان را از بند می‌رهاند تا نابودشان کند...» (۲)

ما تعبیر این «قاطعیت» و این شیوه برخورد بین طبقات و این گفتار نامفهوم را به خود خواننده واگذار می‌کنیم.

در خانه

ما قبلا نشان دادیم که در هم شکستن ماشین حکومتی احوال قهر بر توده‌ها، جز از طریق اعمال قهر توده‌ای ممکن نیست. ما نشان دادیم که رویای گذار صامت آمیز گرچه بسیار شیرین است اما تحقق یافتنی نیست. اما این را نیز نشان دادیم که جز با درآمیختن آگاهی سوسیالیستی در خودانگیختگی منظور تأمین رهبری پرولتاریا، پرورزی اعمال قهر توده‌ای نیز ممکن نیست. ما نشان دادیم که توجه و تأکید یکجانبه روی قهر توده‌ای موجب فراموشی مضمون طبقاتی این قهر در ذهن رفقها شده است. ما نشان دادیم که رفقها سلاح را مقدم بر آگاهی گرفته‌اند. آنها صراحتاً می‌گویند: وظیفه عمده ما تربیت و تشکیل طبقه کارگر نیست (ص ۵۸) «مسأله اصلی جنبش ما مسأله خلع سلاح است» (ص ۷۰) آنها سلاح را کهدر هر حال یک اهرم اعمال قهر است، قبل از هر چیز به جوخه اعدام سوسیالیزم بدل ساخته‌اند تا بانیات حسنه و به صریحترین شکل ممکن آن را در مسلخ قهر قربانی کنند. آنها از این هم بیشتر به قهقرا رفت‌اند. رفقها نقش سلاح را مقدم بر نقش توده‌ها گرفته‌اند. اشرف یا نمی‌خواهد یا نمی‌تواند ببیند که چگونه همین توده‌ها شاه را در ۱۵ آبان به عجز و لایه انداختند، «از هاری» را به پای بوسی نفتگران قهرمان فرستادند. نظام دیکتاتوری را چون کوهی بر زمین کوفتند. اشرف در ارزیابی سهم توده‌ها و نقش و سهم سلاح همان تفکری را دارد که ما تا همین اواخر آن را حفظ کرده بودیم (۱) او می‌پرسد «می‌دانید چرا امیرتالیسم تاکنون حمله نظامی‌اش را شروع نکرد؟ فقط به خاطر سلاح‌هایی است که در دست مردم است!» (ص ۶۶) او املا می‌دهد که آیا این همراهِ سلاح بود که امیرتالیسم را تا همین حد به جهلش رساند یا صحتاً برآمد توده‌ای و مرجع عظیم و تاریخی قهر و فشار بر امانت قهرها بود که او را تا همین حد از پای بر

(۱) - در جمع گفته به اصطلاح سازمان سوسیالیست بود که می‌گوید: «ما در دیکتاتور شدیم تا تنها به روش ما و با استفاده از توده‌های سوسیالیست بتوانیم شکست دهیم»

آورد و به عقب نشینی واداشت و سلاح به دست آنها سپرد ؟

در ذهن رفیق اشرف تمام قدرت جنبش نه در سطح آگاهی و سازمان یافتگی و عزم و اراده توده ها، بلکه عمدتا در سلاح نهفته است. او از این حقیقت غافل است که مسلح شدن توده ها، خود محصول مرحله مشخصی از قدرت یافتن آنها یعنی فرارسیدن دوره اعتلای انقلابی و مستگیری بسوی موقعیت انقلابی و قیام است. ما فکر می کنیم ریشه این تفکر علاوه بر برخورد ناشیانه با مقولات مارکسیستی همچون «دولت و طبقه»، در این حقیقت نیز نهفته است که رفقا در برخورد با مسائل مبارزاتی اصولا به بررسی وضعیت عینی و عملا موجود مبارزاتی توده ها، به سطح آگاهی آنان و جبهه پندیهای سیاسی حاضر، به خواست و تمایل آنان و دیدگاهشان نسبت به حکومت و سیستم به سطح حرکات خودانگیخته اعتراضی توده ای و مستگیری این حرکات و در یک کلام بطور کلی به توده ها نمی اندیشند.

آنها فقط پدیک چیز می اندیشند و آن هم سلاح توده هاست، زیرا به سلاح، بیش از خود توده ها بها می دهند. اگر بیشتر در متن مصاحبه دقت کنید درخواهید یافت که آنان نه میدانند چرا اکنون نباید بجنگند و نه می دانند در چه شرایطی باید بجنگند. آنها می گویند باید برای وقتی که تهاجم نظامی امپریالیسم آغاز شد سخت آماده باشیم. برآستی برای تحریص مردم به مسلح شدن و توجیه قهر هیچ چیز مضحک تر از تکیه بر خطر تهاجم نظامی امپریالیسم بایران نیست.

در متن مصاحبه دقت کنید تا دریابید که او حتی يك بار هم از سطح آگاهی و تشکل توده ها و از موضع آنها نسبت به شرایط حاضر و از میزان حرکات اعتراضی آنان از برداشت آنان از حکومت سخن گفته است یا نه او اساسا این بررسی ها را زاید می پندارد. او همواره مردم را آماده کارزار می بیند. و در این زمینه نظر رفیق مسعود را کپی می کند.

در دیدگاه رفیق اعمال قهر توده ای مطرح است ولی آنگاه که به کنه کلام او بنگریم بروشنی درخواهیم یافت که اعتقاد به اعمال قهر، اعتقاد به توده ها را تحت الشعاع قرار داده است. او با قهر در آمیخته نه با توده ها. تاروپود تمام باورهای آنان را این ایده به هم بافته است که سلاحها سازندگان اصلی تاریخند. ما در رابطه ای دیگر بی اعتقادی و جدائی از توده ها را که در تئوری و عمل رفقا متجلی است به معرض قضاوت خوانندگان نهادیم. ما نشان دادیم که آنان مبارزه توده ها را در اعمال قهر خود متجلی می بینند. گفتیم که آنها مبارزه محافل روشنفکری را جایگزین مبارزه خود توده ها می کنند، ما نشان دادیم که معنای واقعی «چریک خود حزب است» چیست و چگونه این تفکر محصول اوج جدائی و بی راجگی

پیشرو و توده و حذف نقش توده‌ها در تاریخ است. ما نشان دادیم که رفقا و دیره ضرورت پیوند ارگانیک بین سلاح و پیشرو، بین مبارزه و عمل مسلحانه را جایگزین ضرورت پیوند ارگانیک بین توده و پیشرو کرده‌اند. ما نشان دادیم که رفقا تا آنجا پیش رفته‌اند که اعمال قهر را جلودار رخنه اپورتونیزم در جنبش کمونیستی دانسته‌اند از این نظر آنها رفیق مسعود را بطرز وحشتناکی به قهقرا برده‌اند.

در نظر رفقا پیوند پیشرو با توده مهم است، ولی مهمتر از آن پیوند پیشرو با سلاح است. سراسر مصاحبه مملو از این ایده است. حقایق نشان می‌دهد صرف بیان اینکه ما اصل عام، قیام کار توده‌هاست را انکار نکرده‌ایم مساله‌ای را حل نمی‌کند. ما دوبار هم در بحث مربوط به تبدیل اشکال مبارزاتی یکدیگر و هم در بررسی درک دیره از حزب فراموش کردن توده‌ها و سپردن نقش آنان به پیشرو مسلح را توضیح داده‌ایم. رفقا انکار می‌کنند که معتقد به «ثئوری قهرمانان» هستند ولی از ثئوریهای آنان، از دیدگاه‌های آنان، از عبارت «چریک خود حزب است» هیچ استنتاج دیگری جز ثئوری قهرمانان که پلخاف آن را در اعتقاد نارودینک‌ها رد نموده است به دست نخواهد آمد. او پیشرو را بین توده و دشمنانش حائل می‌کند. او پیشرو را سپر محافظ توده می‌داند. از نظر او پیشرو یک اهرم اعمال قهر بنفع توده‌ها است. از نظر ما پیشرو ستاد رهبری رزم پرولتاریاست.

چنانچه عمیق‌تر به مصاحبه نگریسته می‌شد بی‌شک نقد جامع‌تری از آن به دست می‌آمد و اگر چنانچه سانسور سنگینی که رفیق بر اندیشه‌اش رواداشته، لاقلاً در رابطه با سازمان مطرح نبود باز هم برخورد ایدئولوژیک با اندیشه‌ها پر بارتر می‌شد. او در حالیکه فکر می‌کند اندیشه‌اش برای جنبش کمونیستی حیاتی است آن را از هواخواهان مشتاق آن دریغ داشته است. ما از این برخورد متأسفیم - رفیق حتی مهمترین شعاری را که فکر می‌کند باید در سطح جنبش طرح شود سانسور کرده است.

ما به همه رفقا یک بار دیگر مطالعه جدی این مصاحبه را توصیه می‌کنیم. به رفیق اشرف نیز توصیه می‌کنیم تا بالغو سانسوری که بر اندیشه‌اش رواداشته این فرصت را برای همگان فراهم آورد تا آنچه را که او برای جنبش خلق عمده‌ترین و مهمترین پنداشته در ثئوری و عمل انقلاب بکار گرفته شود. ما این عمل را نادرشان یک کمونیست می‌دانیم و نه درخور مصلحت. زیرا با این سانسور سنگینی که در این قسمت از حرفهایش اعمال داشته کمتر می‌توان به مقاصد و نظرات وی پی‌برد. برآستی شگفت‌آور است وقتی می‌بینیم فردی تا این حد

«مقاصد و نظریات» خویش را چنانکه از لابلای متون پیداست دقیقاً با محاسبه و واکنش «طبقات حاکمه» پنهان ساخته است. چه خوب بود هر گاه او قبل از سانور گفته‌هایش این سخنان بنیانگذاران سوسیالیزم علمی را بخاطر می‌آورد که: «کمونئیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می‌کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود از راه زور، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهد، ولی جهانی را به دست خواهد آورد».

«پرولتاریای جهان متحد شوید»

گسترده باد پیوند مارکسیست — لنینیستها با طبقه کارگر

پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک

گسترده باد وحدت جنبش کمونستی

پیش به سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

مرداد ۱۳۵۸

ضمیمه :

تقدی بر

درباره شرایط عینی انقلاب...

اشرف دهقانی - حرمتی پور

۱

شرایط عینی انقلاب - وضعیت انقلابی

بلخاف در اثر مشهور خود «تکامل نظریه مونیستی تاریخ» رهنمود ماتریالیستی و مونیستی زیر را برای توضیح و تشریح «اشکال تکامل تاریخی» ارائه داده است :

- ۱ - وضع نیروهای مولد .
- ۲ - روابط تولید وابسته به آن .
- ۳ - ساخت اجتماعی - سیاسی که بر این شالوده اقتصادی (روابط تولید) معین استوار است .
- ۴ - روانشناسی (ذهنیت) انسان اجتماعی، که هم به اقتصاد و هم به سیستم اجتماعی - سیاسی متکی به آن وابسته است .
- ۵ - ایدئولوژی های گوناگون که ویژگی های این روانشناسی را منعکس میکنند .

روابط تولید بیان کننده روابط انسانها بر تولید اجتماعی و مسائل مادی زندگی است. این روابط اولاً به سطح تکامل نیروهای مولده وابسته است. یعنی پیوند اینها بنا بر قانون ضرورت سازگاری نیروهای مولد و روابط تولید است. ثانیاً مستقل از اراده انسانها شکل میگیرد. بر اساس این روابط تولید، روبنای حقوقی و سیاسی، روبنای کادلی از عواطف ویژه، شیوه های اندیشه و چشم اندازهای زندگی پدید می آید و پیوند روبنا یا زیر بنا بنا بر قانون ضرورت سازگاری اینها میباشند. چنین است درس مونیستی از شکل بندی تاریخی زندگی اجتماعی انسان.

اما روابط تولید همواره باوضع نیروهای مولده سازگار نیست. نخست باآن مشروط میشود، آنگاه بهکنش متقابل می‌پردازد و بالاخره به پای بندی در راه تکامل آن بدل میگردد. در چنین صورتی این شکل از روابط تولید باید جای خود را بشکلی دیگر سپارد.

«نیروهای تولید مادی در مرحله‌ی خاصی از رشد خود، با روابط تولید و یا عبارت حقوقی آن با روابط مالکیت، که تاآن هنگام براساس آن قرار داشتند، بهستیز برمی‌خیزند. آنگاه است که این روابط از حالت شکل‌های رشد دهنده نیروهای تولید درمی‌آیند و بهمانعی در راه رشد این نیروها بدل میشوند آنگاه مرحله‌ی انقلاب اجتماعی آغاز میشود. یا تغییر بنیادهای اقتصادی جامعه، تمامی وساخت، کم و بیش سریعاً دگرگون میشوند... هرگز هیچ نظم اجتماعی پیش از آنکه نیروهای مولد بهدرجه‌ی کافی از تکامل رسیده باشند فرونریخته است و روابط برتر و نوین تولید، جایگزین روابط کهنه نشده‌اند مگر آنکه شرایط مادی هستی‌شان در چهارچوب جامعه کهنه به‌بلوغ رسیده باشد.» مارکس

باین ترتیب، مرحله‌ی انقلاب اجتماعی تنها هنگامی پدید می‌آید که تضادبنیادی جامعه به‌میزانی رشد یافته باشد که ستیز نیروهای مولد و روابط تولید و همراه آن ستیز طبقاتی را پدیدار سازد. انقلاب اجتماعی، دگرگونی بنیادین «نظم اجتماعی» یعنی روابط تولید است. باجایگزینی روابط نوین، روبنای کهنه نیز در تمامی جهات باید دگرگون شود.

این تضاد بنیادین، علت اساسی انقلاب اجتماعی است. تضادهای اجتماعی دیگر مانند تضاد میان زیربنا و روبنا، تضادهای درونی روبنا، بازتاب تضاد بنیادی و از عوامل موثر در انقلاب اجتماعی هستند. باین دلیل دگرگونی اشکار سیاسی به‌معنای انقلاب اجتماعی نیست مگر آنکه با دگرگونی بنیادین نظم اجتماعی همراه شود.

انقلاب بورژوازی فوریه ۱۸۴۸ فرانسه را مورد مطالعه قرار دهیم، این انقلاب يك دگرگونی در شکل سیاسی کهنه بود. انقلاب فوریه دگرگونی نظم اجتماعی موجود نبود. تضادهای طبقاتی که به انقلاب پیوسته بودند هنوز «تکامل» نیافته بود. «مبارزات اجتماعی» پشت صحنه‌ی این انقلاب را می‌ساخت «از اینرو مارکس این انقلاب را نه «انقلاب حقیقی» بلکه «انقلاب مجازی» توصیف میکرد. برای مارکس «انقلاب حقیقی» انقلابی بود که به نظم دست دراز کند. انقلاب حقیقی، انقلابی بود علیه بردگی مزدوری، علیه هرگونه بردگی، انقلاب ژوئن که در پی انقلاب فوریه آمد چنین انقلابی بود. مارکس نوشت:

«هیچیک از انقلاب‌های متمدن بورژوازی فرانسه از سال ۱۷۸۹ به بعد سوء قصدی به نظم نبوده، زیرا سلطه بردگی، بردگی کارگران و نظیم بورژوائی را علیرغم دگرگونی شکل سیاسی این سلطه و این بردگی پابرجا می‌گذارد. ژوئن به این نظم دست دراز کرده بود.» (۱)

«روش مارکس، بیش از همه، مضمون عینی حرکت تاریخی را در لحظه‌ای مشخص و در شرایط مشخص و به شیوه‌ای درست مورد مطالعه قرار می‌دهد. از اینرو نخست تعیین میکند که جنبش کدام طبقه جریان اصلی پیشرفت ممکن در آن شرایط معین است.» (۲)

بورژوازی در یک مرحله‌ی تاریخی، در رأس جنبش‌های آزادی‌بخش ملی، در رأس مبارزه علیه اشرافیت زمین‌دار و خودکامگی (اتوکراسی) قرار داشت. مرحله‌ی تاریخی ۱۸۷۱ - ۱۷۸۹، یعنی از انقلاب کبیر فرانسه تا جنگ فرانسه و پروس، از چنین ویژگی برخوردار بود. تکامل تولید کالائی سرمایه‌داری و زوال سرواژ، رشد بورژوازی و ورشکستگی اشرافیت زمیندار، خصلت پیشرو بورژوازی در برابر خصلت ارتجاعی اشراف فئودال، مضمون عینی این مرحله تاریخی را تشکیل میداد.

گسترش جنبش‌های بورژوائی و بورژوا - ملی، همراه با پوسیدگی و زوال نهادهای مطلقه فئودالی، شاخص مبارزات طبقاتی این مرحله بود، هرچند تمام نیروها و دستاوردهای این مرحله همچون جنگهای استعماری و جنگهای امپراتوری‌های ارتجاعی از این خصلت برخوردار نبودند. دشمنی و مبارزه بورژوازی با روابط کهنه‌ی تولید، با روبنای پوسیده و ارتجاعی فئودالی، این طبقه را به طبقه‌ای پیشرو، به طبقه‌ای دارای رسالت تاریخی بدل کرد. هرچند که نیروهای مولد نوین گاه در ستیز با روابط تولید بورژوائی میشدند و پرولتاریا، این انقلابی‌ترین عنصر نیروهای مولد به مبارزه علیه بورژوازی برمیخاست اما هنوز مرحله انقلاب اجتماعی فرانسیده بود.

سپس مرحله‌ای دیگر پدیدار شد، از ۱۸۷۱ تا آغاز نخستین جنگ جهانی این مرحله را میتوان دوره‌ی انتقالی، دوره گذار از سرمایه‌داری رقابت آزاد به سرمایه‌داری انحصاری خواند. بورژوازی در کشورهایی که از لحاظ اقتصادی پیشرفته بودند به بالاترین مرحله تکامل خود دست یافت. در این مرحله میان سرمایه داری غیر انحصاری و سرمایه‌داری انحصاری هنوز تعادلی ناپایدار وجود داشت.

۱ - مارکس: مبارزه طبقاتی در فرانسه.

۲ - لین منتخبات آثار جلد ۲۱ ص ۵۱ - ۱۳۸

در روند این تعادل ناپایدار، خصلت پیشرو بورژوازی به خصلت ارتجاعی و حتی پیش از حد ارتجاعی سرمایه مالی تبدیل شده و از سوی دیگر طبقه‌ی نوین (پرولتاریا) برای دموکراسی نوین به تدارک و گردآوری قوا پرداخت. در کشور های پیشرفته سرمایه‌داری، دوران انقلاب اجتماعی فرارسید. دیگر این طبقه نوین - پرولتاریا - بود که رسالت و ازگونی نظم اجتماعی کهنه و جایگزینی نظم برتر و نوین را برعهده داشت. هنگامیکه در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، بورژوازی به طبقه‌ای از لحاظ تاریخی کهنه و پرولتاریا به طبقه نوین با رسالت تاریخی بدل شده، شرایط عینی انقلاب پرولتری در این کشورها پدیدار گردیده، شرایط عینی انقلاب بمانشان می‌دهد که در این دوران مشخص کدام طبقه‌ی انقلابی برای تغییر اساسی جامعه رسالت رهبری را بعهده دارد.

«ما نمی‌توانیم بدانیم که جنبش‌های تاریخی گوناگون با چه سرعت و موفقیتی در یک مرحله گسترش می‌یابد، اما ما میتوانیم دریابیم و بدانیم که کدام طبقه در رأس یک مرحله‌ی تاریخی یا مرحله‌ی دیگر قرار گرفته، مضمون اصلی‌اش را تعیین کرده و راستای عمده تکامل و ویژگی‌های اساسی شرایط تاریخی آن مرحله را تعیین می‌کند.» (۱)

مرحله تاریخی سوم که تاحال حاضر ادامه دارد، و عصر ما را می‌سازد. مرحله تاریخی امپریالیزم است. در این مرحله، شکل خصوصی مالکیت سرمایه‌داری مانند پوسته‌ای است که باهسته خود - خصلت اجتماعی تولید - سازگار نیست. «چهارچوب دولت بورژوازی که در مرحله اول محصل اصلی رشد نیروهای مولد بود و میخواست از بند قانونالیزم رها شود اکنون، در مرحله سوم، به پای بند تکامل بیشتر نیروهای مولد بدل شده است. بورژوازی، از طبقه پیشرو و تکامل یابنده، به طبقه‌ای روبروال، پوسیده و ارتجاعی بدل شده است. اکنون طبقه‌ی دیگر پرولتاریا است که در مقیاس تاریخی گسترش و اعتلا می‌یابد... این طبقه‌ی دیگر است که با وظیفه‌ای مشابه بورژوازی در مرحله اول روبروست. وظیفه‌ای تاریخی بنا بر شرایط عینی تاریخی.» (۲)

در این مرحله که اقتصاد واحد جهانی جایگزین اقتصادهای جداگانه ملی شده است، در این مرحله که زنجیره‌ی امپریالیستی، شکل‌بندی‌های مسلط و وابسته را بهم متصل می‌کند کل واحد ارگانیکی را می‌سازد. پرولتاریا به طبقه‌ای نوین نه در عرصه‌ی یک کشور بلکه در قلمرو جهانی بدل میشود، یعنی رسالت تاریخی - جهانی بورژوازی سرآمده و پایان گرفته است. اکنون پرولتاریاست که رسالت

تاریخی - جهانی و از گونی نظم کهنه و بنای نظم نوین را به عهده دارد. پرولتاریا نه تنها باید علیه بورژوازی خودی بلکه علیه تمام بورژوازی امپریالیست و همراه آن علیه تمام زائده‌ها و بازمانده‌های نظم کهن مبارزه کند. این مرحله. مرحله‌ی آمادگی شرایط عینی انقلاب پرولتری در عرصه‌ی جهانی است.

آمادگی شرایط عینی انقلاب از نظر تاریخی به معنای آمادگی شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی نیست. شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت - وضعیت انقلابی - دارای سه مشخصه اصلی است:

۱ - بحران در سیاست طبقات حاکم، چنانکه ادامه‌ی وجود دستگاه سیاسی حاکم « بطور عینی» بخطر افتد.

۲ - شدت بیش از حد رنج و نیاز طبقات ستم‌دیده.

۳ - افزایش فعالیت سیاسی توده‌ها، استحاله عمومی در مردم، انفجار نارضایتی عمومی که در لحظه‌ی قیام به حد طغیان، به حد «انفجار انقلابی» میرسد.

بحران در سیاست طبقات حاکم، که در دستگاه حاکم شکاف پدید می‌آورد، همراه با تم و نیاز قرون از حد طبقات ستم‌دیده، موجب انفجار نارضایتی عمومی میشود. آنگاه ما شاهد پدیدار شدن وضعیت انقلابی میشویم. چنین وضعیتی در روسیه‌ی سال‌های ۶۱ - ۱۸۵۹ و ۸۰ - ۱۸۷۹، در آلمان سال‌های ۱۸ - ۱۹۱۷ پدیدار شد. اما از هیچ‌یک از این وضعیت‌ها انقلاب بر نخواست، چرا که برای انقلاب گرچه وضعیت انقلابی لازم است اما کافی نیست. روسیه سال‌های ۶۱ - ۱۸۵۹ سرشار از جنبش‌های دهقانی و شورهای روستائی بود. شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت فراهم بود، اما هیچ نیروی اجتماعی و سازمان سیاسی نبود که دهقانان را متحد کند. کنش‌های پراکنده‌ی آنان را بهم پیوند داده و از آن سیل خروشان انقلاب پدید آورد، از سوی دیگر ثابت شد که شورش روستائی خودبخود پنجاهگانه یک انقلاب حقیقی نمیتواند دست یابد. مگر آنکه دهقانان رهبری یک طبقه‌ی انقلابی شهرتین را پذیرفته باشند. یکی از دلایل اصلی شکست کمون پاریس ۱۸۷۱، کافی نبودن آمادگی ذهنی پرولتاریا بود، سازمان سیاسی پرولتری که بتواند پرولتاریا را بدرستی رهبری کند وجود نداشت. در تمام این نمونه‌ها، ناهماهنگی شرایط عینی و عامل‌ذهنی به چشم می‌خورد. باین ترتیب وضعیت انقلابی گرچه تسخیر انقلابی قدرت را «ممکن» می‌سازد، اما برای تحقق آن، آمادگی عامل ذهنی لازم است.» (۱)

انقلاب بدون وضعیت انقلابی ناممکن است. این قاعده‌ی عمومی هر انقلابی

است. مارکس در سال ۱۸۵۹، دربارهٔ جامعهٔ فرانسه آثرمان نوشت: «باوجود این رونق اقتصادی عمومی که در آن نیروهای تولیدی جامعهٔ بورژوائی چنین شگفت‌انگیز تکامل می‌یابند و تکاملی که در درون روابط بورژوائی میسر است، سخنی از يك انقلاب واقعی نمیتواند در میان باشد. چنین انقلابی تنها در دوران-هائی شدنی است که این دو عامل، نیروهای مولد مدرن و اشکال تولید بورژوائی بایکدیگر به ستیز افتاده باشند...» (۱)

لنین اندیشه مارکس را تکامل بخشید، در چشم‌انداز انقلاب ۱۹۰۵ بود که لنین بدقت و بدروستی، چگونگی شکاف افتادن در دستگاه حاکم، ارتقاء اشکال مبارزه‌ی توده‌ها و شورفزاینده‌ی توده‌ها را در عمل انقلابی بررسی و ارزیابی کرد. او این ارزیابی را در سال ۱۹۱۷، در گفتار «دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ روسیه» تکمیل کرد. لنین در گفتار خود بنام «اتوکراسی و پرولتاریا» - ۳ ژانویه ۱۹۰۵ - وضعیتی را ترسیم کرد که در آن حکومت در آشفته‌ترین موقعیت و توده‌ها در پرشورترین حالتند. این بحران گسترده که هم طبقات استثمارگر و هم طبقات استثمار شده و ستمدیده را فرا گرفته تنها با «تغییری ذهنی» میتواند به انقلاب بیانجامد چنانکه میدانیم، عامل ذهنی نتوانست خود را با شرایط عینی سازگار و هماهنگ کند و این یکی از علل اساسی شکست انقلاب بود.

پس از نیم‌دهه پیروزی کامل ارتجاع - از ۱۹۰۷ به بعد - توده‌های زحمتکش روسیه باز بپاخاستند. مجموعه عواملی که وضعیت انقلابی را در روسیه پدید آوردند عبارت بودند از: شکست سیاست ارضی، وضعیت بحرانی بین‌المللی، وخامت زندگی توده‌های مردم و بحران در طبقات بالا، به گفته‌ی لنین: «بحران سیاسی کنونی - سال ۱۹۱۳ - بحرانی در گستره ملی است، بحرانی که بر شکل بندی سیستم دولتی اثر می‌نهد و نه تنها بر پایه‌های آن». در این هنگام لنین از وضعیت انقلابی، بیش روشن‌تری بدست داد که به‌میزان زیادی با جمع‌بندی نهائی او از وضعیت انقلابی همانند است، روسیه وضعیتی انقلابی را می‌آزماید. چون ستم بر اکثریت وسیع مردم، نه تنها پرولتاریا بلکه نهم تولیدکنندگان خرد، بویژه دهقانان، به‌حد اکثر شدت خود رسیده است. و این ستم شدت یافته، گرسنگی، فقر، فقدان حقوق، تحقیر مردم، آشکارا با وضع نیروهای مولد روسیه باسطح آگاهی طبقاتی و درخواستهای توده‌هائی که در سال ۱۹۰۵ برانگیخته شده بودند ناسازگار است. و باوضع امور در تمام کشورهای همسایه - نه تنها اروپائی بلکه آسیائی نیز - ناسازگار است. اما این تمام مطلب نیست. ستم به‌تنهائی، هر چند فزاینده باشد

همواره وضعیت انقلابی را در يك کشور سبب نمیشود. در اکثر موارد برای انقلاب کافی نیست که «طبقات پائین نخواهند» بد شیوه‌های کهنه زندگی کنند، همچنین لازم است که «طبقات بالا نتوانند» به شیوه کهنه، فرمانروائی و حکومت کنند. این است آنچه امروزه در روسیه می‌بینیم، بحرانی سیاسی پیش چشمانمان بلوغ مییابد. بورژوازی هرچه در توان داشته انجام داده تا ضدانقلاب را بازگرداند و تکامل صلح‌آمیز را بر این شالوده ضدانقلابی تضمین کند. بحران گسترده ملی به تنهایی علت انقلاب نیست. طبقه‌ای انقلابی با رسالت تاریخی لازم است تا بتواند «وضع منفعل ستم» را به «وضع فعال طغیان و قیام» تبدیل کند، این طبقه پرولتاریا بود. سوسیال دموکراتهای انقلابی روسیه کوشیدند تا پرولتاریا را هرچه آگاه‌تر کنند. مبارزات پرولتاریا را سازماندهی کرده، صفوف آنرا فشرده‌تر سازند. بی‌شک بدون این کوشش، پرولتاریا نمیتوانست در سال ۱۹۱۷ تسخیر انقلابی قدرت را تحقق بخشد.

www.iran-archive.com

تعریف لنینیزم، زیر پرچم «لنینیزم پیگیر»

بسیاری دانسته یا ندانسته اندیشه‌های لنین را درباره «وضعیت انقلابی» مورد تردید قرار می‌دهند. اینان چه در گفتار و چه در کردار برقاعده عمومی انقلاب خط بطلان میکشند و با اختراع «ترویزده» برای کشورهای وابسته زیر درفش «مارکسیسم لنینیسم پیگیر و خلاق» بدتعریف لنینیسم می‌پردازند. این تر بیان میکند که برای آغاز و درگیری انقلاب، وضعیت انقلابی ضروری نیست و عملاً تفاوتها و پیوستگی‌هایی را که بین دو مقوله یادشده وجود دارند نادیده میگیرند. تفاوتها و پیوستگی‌های این دو را مخدوش میسازد اشتباهات و انحرافات را در ثئوری و پراتیک جنبش کمونیستی موجب میشود.

نوشته رفقا اشرف دهقانی و حرمتی پور، تحت عنوان «درباره شرایط عینی انقلاب» بر چنین زمینه‌ای قابل انتقاد و بررسی است. در نوشته رفقا آمده است که: «لنینیسم - مارکسیسم دوران امپریالیزم و عصر دیکتاتوری پرولتاریا است» و سپس می‌آید: «رفیق جزئی معنای واقعی مفاهیم را همواره رعایت نمی‌کند» «باید با مفهوم شرایط عینی انقلاب برخورد مارکسیستی کرد...» خلاصه این نوشته اطمینان میدهد که زیر درفش لنینیزم با ما گفتگو میکند، معنای واقعی مفاهیم را همواره رعایت میکند و دید مارکسیستی از مفهوم شرایط عینی انقلاب عرضه میدارد.

بینیم این قضاوت تا چه حد درست است و آنها چگونه از لنینیزم دفاع میکنند: «اشرف دهقانی - حرمتی پور» در توضیح این حقیقت «که چرا لنینیزم، مارکسیسم دوران امپریالیسم و عصر دیکتاتوری پرولتاریاست» چنین استدلال میکنند:

«وارد شدن سرمایه‌داری به مرحله امپریالیزم آنرا از دوره شکوفائی به دوره احتضار انداخت، شکوفائی دوران سرمایه‌داری به این معنی است که نیروهای مولد در درون این سیستم امکان رشد و گسترش دارند و هنوز مناسبات تولیدی به پایبندی برای رشد نیروهای مولد تبدیل نشده است، در این مرحله... بحرانهای

متناوب عارضه‌ای این سیستم ... بآن مرحله نرسیده‌اند که در پی خود بحران‌های عظیم اجتماعی و سیاسی ایجاد نمایند ...»

آنها در تشریح دوران امپریالیسم، بمثابة دوران احتضار، چنین مینویسند: «مناسبات سرمایه‌داری همچون سدی درمقابل این ضرورت تاریخی منظور استقرار جامعهٔ سوسیالیستی قرار گرفته و از رشد سریع تکنیک و... جلوگیری میکنند».

(ص ۵۰ تا ۵۲ درباره ...)

خوب اگر بخواهیم دوره شکوفائی سرمایه‌داری را چنین تعریف کنیم که نیروهای مولد در چهارچوب روابط بورژوائی امکان رشد و گسترش دارند، آنگاه آیا تفاوت آن بادوره احتضار در این است که نیروهای مولد در این دوره در چهارچوب روابط بورژوائی امکان رشد و گسترش ندارند؟ اگر چنین است رشد تکنیک، مهارتها و تراکم و انبوهی تولید را در سده ۲۰ (یعنی در دوره احتضار) در مقایسه با سرمایه‌داری قرن ۱۹ چگونه توضیح خواهیم داد، دیدیم که رفقا یا صراحت از عدم «رشد سریع تکنیک و...» در دوره احتضار سخن میگفتند. درک رفقا از امپریالیسم با درک لنینیستی از امپریالیسم هیچگونه شباهتی ندارد. کافی است به این جمله لنین در کتاب مشهور «امپریالیسم بمثابة بالاترین مرحلهٔ سرمایه داری» استناد جوئیم:

«آنچه برای سرمایه مالی حائز اهمیت است، تنها منابع مواد خام کشف شده نبوده بلکه منابعی که احتمال وجود آنها میرود نیز هست، زیرا تکنیک با سرعت شگفت‌آوری در برابر چشم ما تکامل می‌یابد و زمینی که امروز بی‌مصرف است، فردا در نتیجه کشف شیوه‌های جدید (بانکهای بزرگ از این لحاظ میتوانند هیئت مخصوصی از مهندسمین، کارشناسان کشاورزی و غیره را برای اکتشاف گسیل دارند) و صرف سرمایه‌های هنگفت قابل استفاده شود. عین همین موضوع نیز در مورد اکتشاف مربوط به ثروت‌های زیرزمینی و شیوه‌های جدید برای تبدیل مواد خام و قابل استفاده نمودن آن و غیره صدق مینماید ...»

(صفحه ۶۲۲ مجموعه آثار لنین)

آنچه که لنینیزم دربارهٔ امپریالیسم آموزش میدهد: «تکامل ناموزون نیروهای مولد در عرصهٔ اقتصاد جهانی در این دوران است»، «انحصار الیگارش، کوشش برای احراز سیادت بجای کوشش برای نیل به آزادی، استثمار تعداد روزافزونی از دول کوچک و ضعیف از طرف عدهٔ قلیلی از اغنی‌ترین یا نیرومندترین ملتها - همهٔ اینها موجب پیدایش آن علائم مشخصه امپریالیسم است که وامی‌دارد

امپریالیسم را بمثابة سرمایه‌داری طفیلی و پوسیده توصیف نمائیم. ایجاد «کشور
 تزیل بگیر» یا کشور رباخواری که بورژوازی آن بطور روزافزونی با صدور
 سرمایه و «سفته‌بازی» گذران می‌کند، بیش از پیش و هرروز بطور بارزتری بمثابة
 یکی از تمایلات دیگر امپریالیسم متظاهر می‌گردد، اشتباه بود اگر تصور میشد این
 تمایل بسوی گنبدگی، رشد سریع سرمایه‌داری را منتفی می‌سازد، خیر، رشته‌های
 گوناگون صنایع، قشرهای گونه‌گون بورژوازی و کشورهای گوناگون در دوران
 امپریالیسم با نیروئی کم و بیش گاه تمایل بسوی گنبدگی و گاه تمایل بسوی رشد
 سریع را متظاهر می‌سازند. رویهم‌رفته سرمایه‌داری با سرعتی به مراتب بیش از پیش
 رشد می‌یابد، ولی این رشد نه تنها بطور اعم ناموزن‌تر میشود، بلکه بطور اخص نیز
 این ناموزونی بصورت گنبدگی کشورهایائی که از لحاظ میزان سرمایه از همه
 نیرومندترند نمودار می‌گردد». (مجموعه آثار صفحه ۴۳۸)

قانون ناموزونی رشد سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم، بانگ‌رشی تاریخی
 به تحول جامعه، توضیح می‌دهد که چگونه امپریالیسم قادر به تأمین رشد تاریخی و
 طبیعی نیروهای مولد نبوده و بمثابة سدی در مقابل چنین رشدی عمل می‌کند.
 توضیح می‌دهد که چگونه اقتصاد - تولید - از نیازهای طبیعی جامعه بیش از پیش
 فاصله می‌گیرد. و مکانیسم حرکت سرمایه که بر مبنای سودجوئی غارتگرانه انحصارات
 تنظیم شده است رشد طبیعی نیروهای مولد را بنحوی ناموزون، ناقص و بیمارگونه
 چه در عرصه کشوری و چه در عرصه جهانی با اختلال روبرو می‌سازد، پاره‌ای از
 پیشرفته‌ترین طرحهای تکنیکی و فنی یا در بایگانی می‌ماند و یا طعمه آتش میشود،
 متفکرترین مغزهای علمی در خدمت صنایع کشتار در می‌آیند! در حالیکه نیمی از
 جهان در گرسنگی، برهنگی و بی‌سرنه‌ی بسر می‌روند، انبارهای بزرگ کالا،
 برای حفظ کارکرد مغرب سرمایه با آتش کشیده شده یا کالاهای آن بدریا ریخته
 میشود. نیروهای وسیع کار، لرزیر چرخهای در گردش سرمایه، محکوم بدیکاری،
 گرسنگی و بیگانگی هرچه عمیقتر از روند کار میشوند. استعدادهای به‌تباهی
 می‌گردند و این عارضه‌ها، چه در مقیاس کشوری و چه در مقیاس جهانی ظهوری
 اجتناب ناپذیر می‌یابند. هم‌در مقیاس کشوری و هم‌در مقیاس جهانی صف‌بندی عمیق
 می‌یابد صف گرسنگان و صف سیران، جهانی برخوردار از نعم مادی و جهانی
 محروم از نیازهای حداقل بشری.

تضاد بنیادی شیوه تولید سرمایه‌داری، تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و
 شکل خصوصی مالکیت سرمایه‌داری، بیش از پیش در مقیاسی جهانی عمق می‌یابد.
 آنچه لنینیزم می‌آموزد، «امکان» تکامل مطلق نیروهای مولد در دوره شکوفائی

وعدم امکان چنین تکاملی در دوره احتضار است. بصارت دیگر در دوره شکوفائی گاه روابط تولید و نیروهای مولد باهم سازگارند و گاه در ستیز، اما در دوره احتضار روابط تولید و نیروهای مولد همواره در ستیزند این است آنچه لنینیزم می آموزد.

باین ترتیب روشن میشود ویژگی هایی که رفق برای این دوره ذکر کرده اند با ویژگی هایی که مارکس برای سرمایه داری رقابت آزاد و لنین برای سرمایه داری انحصاری می شمرند کوچکترین شباهتی ندارد. تنها شاید بتوان گفت که «اصول عام» رفاقا به جای آنکه بر روی حقایق عام لنینیزم مکتب کنند، از آن فراتر رفته است، آنرا مورد تردید و تحریف قرار داده و درک نادرستشان را از مارکسیسم - لنینیزم به نمایش گذارده است!

رفقا بر پایه تعریفی که از دوره امپریالیزم - سرمایه داری در حال احتضار - کردند به شناسائی گانوان انقلاب می پردازند.

«استالین نشان میدهد که چگونه مرکز انقلاب از کشورهایی که نیروهای مولده بیشتر از همه در آنها رشد یافته به کشورهایی منتقل شده که باوجود عقب ماندگی اقتصادیشان، مهذا گره گاه تضادهای امپریالیستی و تضادهای درونی جامعه خود میباشند».

(دوباره ... ص ۵۳)

مارکس بیشتر - یعنی در «دوره شکوفائی» انقلاب اجتماعی را در کشورهایی میسر میدانست که در آنجا نیروهای مولد بیش از جاهای دیگر رشد یافته باشند. در دوره امپریالیسم این ضرورت، از میان رفته و امکان انقلاب در کشورهای عقب مانده پدید آمده است. این یک آموزش اساسی «لنینیزم» است اما رفاقا، از قول استالین بنا چیز دیگری میگویند آنها میگویند در دوره امپریالیسم انقلاب به کشورهایی منتقل شده که اولاً از لحاظ اقتصادی عقب مانده اند ثانیاً گره گاه تضادهای امپریالیستی و تضادهای درونی جامعه خود میباشند و این «اصل عام II» را رفاقا در کتاب اصول لنینیزم استالین پیدا و کشف کرده اند گفته استالین را با دقت بیشتری مورد مطالعه قرار میدهیم:

«جبهه سرمایه درجایی شکافته می شود که زنجیر امپریالیزم در آنجا سست تر باشد زیرا انقلاب پرولتاریائی نتیجه گسستن زنجیر جبهه جهانی امپریالیستی در سست ترین نقطه آن است و بنابراین ممکن است اتفاقاً کشوری که شروع به انقلاب میکند کشوری که جبهه سرمایه را می شکافد از لحاظ سرمایه داری ترقی اش کمتر از ممالک دیگر باشد که باوجود ترقی بیشتر و عالی تر خود معذالك در چهاردیوار سرمایه داری باقی مانده است... آیا این زنجیر درآینده نزدیک در کجا پاره

خواهد شد؟ باز هم در آن جایی که سست تر باشد. دور نیست که حلقه زنجیر مثلا در هند پاره شود... احتمال هم می رود که زنجیر در آلمان پاره شود ...

چنانکه می بینیم استالین اصلا نشان نداده است که مرکز ثقل از کشورهایی که نیروهای مولده بیشتر از همه در آنها رشد یافته، «به کشورهای عقب مانده منتقل» شده است. استالین تنها نشان داده است که برای آغاز انقلاب ضروری نیست که آن کشور دارای اقتصاد پیشرفته باشد. ممکن است اقتصاد آن کشور عقب مانده باشد. انقلاب ممکن است در هندوستان، آغاز شود، یا در آلمان، در فیلیپین یا در انگلستان، و اصلا مساله این نیست مساله همانا این است که کدام حلقه زنجیر امپریالیستی سست تر است. به رفقای یادآور می شویم که «بوخارین» از حکم درست: «برای آغاز انقلاب ضروری نیست که آن کشور از نیروهای مولد پیشرفته برخوردار باشد» این نتیجه نادرست را گرفته بود که: «برای آغاز انقلاب ضروری است که آن کشور از نیروهای مولد عقب مانده برخوردار باشد» از این رو حق داریم اعلام کنیم که درک رفقاً، از یکی از اساسی ترین اصول لنینی درباره انقلابات در عصر امپریالیزم یک درک «بوخارینی» است، نه یک درک لنینی.

بر پایه این چنین برداشتی است که رفقاً درک خود را از مفهوم شرایط عینی انقلاب بیان میکنند. این درک را چنانکه خود میگویند، اختراع نکرده اند، بلکه مستقیماً از درک لنین درباره وضعیت انقلابی گرفته اند. آنها رفیق جزنی را به تحریف گفته لنین در این باره ستم میکنند.

«ما نتوانستیم به فرمونی که رفیق جزنی از جلد ۲۹ صفحه ۲۱۴ آثار لنین در کتاب خود نقل نموده و با استناد به آن وجود شرایط عینی انقلاب = وضعیت انقلابی را در ایران نفی مینماید دسترسی پیدا کنیم ولی نتوانستیم مطلب مشابه آن را از کلیات لنین جلد ۲۱ دریاوریم. همچنین مطالبی که لنین در کتاب «چپ روی بیماری کودکی» مطرح میسازد کاملاً در حول موضوع مورد نظر ماست، شاید تعجب آور باشد اگر بگوئیم هیچکدام از این گفته های لنین، آن برداشتی را که رفیق جزنی از جلد ۲۹ لنین بیان میکند بدست نمی دهد.»

باین ترتیب رفقاً مدعی هستند که در جلد ۲۹ مجموعه آثار لنین باین برداشتی جز برداشت رفیق جزنی روبرو شده اند. تکیه رفقاً در نوشته خود بیهان گفته های لنین است. «شاید تعجب آور باشد اگر بگوئیم ترجمه رفقاً آن برداشتی را که لنین از وضعیت انقلابی داشت بدست نمیدهد، از اینرو بناچار ترجمه رفقاً را آورده با مقابله با متن اصلی، آنچه را که تحریف شده با حروف (درشت) مشخص کرده و درست آنرا در [] می آوریم و آنچه چشم پوشی شده در ()

اضافه میکنیم :

برای مارکسیستها (امر مسلمی است که) انقلاب بدون وضعیت انقلابی غیرممکن است ولی [همچنین] هر وضعیت انقلابی به انقلاب منجر نمیشود؛ خصوصیات عمومی وضعیت انقلابی چیست؟ [عموما نشانه‌های يك وضعیت انقلابی چه میباشند]. (بی‌شك اگر به سه‌نشانه عمده زیر اشاره کنیم اشتباه نخواهیم کرد).

۱ - برای طبقه حاکم حکومت کردن مثل سابق بدون تغییر غیرممکن باشد. ۲ - هنگامی که بحران در طبقات بالا به يك شکل یا شکلی دیگر وجود داشته باشد) بحران‌های سیاسی که در طبقه حاکم و جامعه بوجود می‌آید شکاف عمیق ایجاد میکند و بدین وسیله ناراضی‌ها و خشم پائینی‌ها افزایش پیدا میکنند و آنان از حالت معمولی خود خارج شده طغیان میکنند. [بحران در سیاست طبقه حاکم که منجر به شکافی در آن میشود که ناراضی‌ها و خشم طبقات ستمدیده را به انفجار میکشاند] برای اینکه انقلاب بوجود آید [کافی نیست که پائینی‌ها نخواهند اطاعت کنند، کافی نیست که طبقات پائین نخواهند به شیوه کهنه زندگی کنند] بلکه بالائی‌ها هم بتوانند به حکومت ادامه دهند. [همچنین لازم است که طبقات بالا بتوانند به شیوه کهنه به زندگی خود ادامه دهند.]

۲) - هنگامیکه رنج و خواست طبقات ستمدیده از حد معمول حادثر شده باشد).

۳) - هنگامیکه نتیجه علت‌های بالا افزایش چشمگیری در فعالیت توده‌ها پدید آید).

در دوران آرامش که توده‌ها شرایط را تحمل میکنند در زمان‌های بحرانی، از يك طرف دیگر فشار طبقه حاکمه مردم را مجبور به جوابگوئی به ضرورت‌های تاریخی رسالت خود می‌کند. [توده‌هاییکه در زمان صلح بدون اعتراض اجازه میدادند که غارت شوند، اما در زمان طغیان هم بوسیله تمام شرایط بحران و هم بوسیله خود طبقات بالا بدعمل مستقیم تاریخی کشیده میشوند]. بدون وجود این شرایط عینی که نه تنها از خواست يك گروه یا حزب بلکه از خواست طبقات نیز جدا است. [بدون این تغییرات عینی که مستقل از اراده نه‌تنها گروه‌ها و احزاب جداگانه بلکه حتی طبقات جداگانه است]. (بنابر قاعده کلی) انقلاب غیرممکن است. تمامی این تغییرات عینی وضعیت انقلابی خوانده میشود. چنین شرایطی [وضعیتی] در ۱۹۰۵ در روسیه و در تمام وضعیت انقلابی [دوران انقلابی] در غرب ایجاد شده بود. یعنی در سالهای ۶۰ قرن گذشته در آلمان در سالهای ۱۸۵۹ - ۱۸۶۱، ۱۸۷۹ - ۱۸۸۰ در روسیه نیز بوده در چنین موقعیت‌هایی هیچ انقلابی

انجام شد. چرا؟ باین جهت که از هر وضعیت انقلابی، انقلاب بوجود نمی‌آید. علاوه بر تغییرات عینی که در بالا ذکر شد شرایط ذهنی [تعبیری ذهنی] نیز میبایست بآن اضافه شود.» «نقل از جلد ۲۱ برخورد به ورشکستگی اترناسیونال دوم» (درباره ... ص ۴-۱۲۲) بسیار خوب گویا رفقاً دوشان از نشانه‌های يك وضعیت انقلابی را فراموش کرده‌اند. همچنین نشانه یکم دوباره از يك نشانه است. رویه رفته آنچه رفقاً بدست داده‌اند نه تعریف لنینیستی وضعیت انقلابی بلکه تحریف آنست.

رفقاً «دوران انقلابی» را «وضعیت انقلابی» ترجمه کرده‌اند به نظر ما، این نتیجه بی‌دقتی رفقای مترجم نبوده است. به نظر رفقاً آماده بودن شرایط عینی انقلاب یعنی رسیدن دوران انقلاب، حتی نشان میدهند که در روسیه سال ۱۹۰۲ دوران انقلابی چیره بود و سال ۱۹۰۵ وضعیت انقلابی، از این رو هنگامی که می‌بینند با اعتقاد لنین، وضعیت انقلابی در تمام دوران انقلابی در غرب پدیدار بود. یکدخورده، چاره‌ای نمی‌بینند که گفته لنین را چنین اصلاح کنند، «وضعیت انقلابی در تمام وضعیت انقلابی در غرب پدیدار شده بود»!

آنها در این تحریف محرك دیگری نیز دارند و آن لاپوشانی یکی از اشتباهات رفیق احمدزاده است.

رفیق مسعود احمدزاده، سرتاسر اثرش بروشنی اعتقاد دارد که وجود شرایط عینی انقلاب، یعنی وجود شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی، این درك رفیق احمدزاده، یکی از مبانی تبیین تئوریک او پیرامون «آغاز قیام کار توده‌هاست؟» و «اعلام جنگ، خود جنگ است» و «موتور کوچک مسلح میتواند قیام را آغاز کند» میباشد.

رفقاً (شرف دهقانی - حرمتی‌پور) بر پایه چنین برداشتی از درك لنین درباره وضعیت انقلابی، ارزیابی رفیق جزنی را از شرایط عینی انقلاب مورد بررسی قرار میدهند: «رفیق جزنی معنای واقعی مفاهیم را همواره رعایت نمی‌کند، مثلاً می‌نویسد در موقعیت‌های انقلابی تحت تأثیر عوامل عینی و ذهنی، توده‌ها بمحرکت درآمده و تهاجم خود را برضد نظام موجود و رژیم نمایندۀ آن آغاز میکنند» بنظر میرسد در این جا منظور رفیق از عوامل عینی و ذهنی همان شرایط بحرانی است که هم استثمار شوندگان هم استثمار کنندگان را دربر میگیرد و رسیدن موقعیت انقلابی را ممکن میگرداند. ولی رفیق در دنباله مطلب مینویسد: «چنانچه این تهاجم به نتیجه نرسد، خواه عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشد، خواه کمبود عامل ذهنی مثلاً فقدان پیشاهنگ عامل شکست باشد» ما ناچاریم سؤال کنیم این به چه معناست که تهاجم صورت بگیرد ولی عوامل عینی به رشد

لازم نرسیده باشد، مگر بدون رشد لازم و کافی این عوامل وجود موقعیت انقلابی قابل تصور است؟ آیا نرسیدن عوامل عینی بر رشد لازم غیبر از این معنی میدهد که هنوز تضادهای جامعه درحالت مسالمت جویانه بسر میبرند؟ و آنوقت چگونه میتوان گفت موقعیت انقلابی فرارسیده یعنی تضادها درآنگونیم کامل هستند و توده‌ها بهحرکات بیسابقه تاریخی دست زده‌اند؟! (درباره... ص ۶-۸۵). می‌بینیم که گفته‌ی رفیق جزنی، در رفقای ما پرسش و تعجب (!) برانگیخته است.

نخست به‌بینیم مراد از عوامل عینی که در پدیدار شدن وضعیت انقلابی دخالت دارند و بر همین وضعیت اثر میگذارند چیست؟

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه را مورد مطالعه قرار دهیم، نارضایتی عمومی، استحاله عمومی، ناتوانی حکومت در پاسخگویی بهمشکلات خود باکوشش همگانی مردم برای پاسخگویی به نیازهای خودتکوین یافت. این استحاله را عوامل عینی سرعت بخشیدند.

سلطنت ژوئیه همراه با بورژوازی بزرگ اسیر مشکلات خود بود، رفم‌های مالی، بخاطر درتضاد قرار گرفتن با منافع بورژوازی بزرگ (اشرافیت مالی)، از پیش داغ شکست برپیشانی داشت محدودیت در ریخت و پاش‌های دولتی، با منافع کسانی که متکیه‌گانه سیستم حاکم بودند، درتضاد قرار داشت، همه اینها سلطنت ژوئیه را بورشکستگی کشاند.

همچنین يك سلسله از رویدادها، مانند الحاق کراکا بهاتریش، قیام نافرجام مردم پالمو، که بر ناتوانی حکومت صحه می‌گذاشت و اکثش همگانی توده مردم را برانگیخت، مارکس نوشت: «سرانجام انفجار نارضایتی عمومی تسریع شد و ناراحتی بهامت دورویداد اقتصادی جهانی به سرحد طغیان رسید». چنانکه می‌بینیم سلسله‌ای از عوامل عینی در کشاندن توده‌ها به انفجار انقلابی - طغیان - موثر بودند. الحاق کراکا بهاتریش، توده‌ها را به‌واکثش برانگیخت، پیروزی لیبرال‌ها در سوئیس نیز به‌گسترش اعتراض‌های توده‌ای دامن زد، این عوامل در پدیدار شدن وضعیت انقلابی موثر بودند. اما اشتباه است اگر گفته شود طغیان توده‌ها، یعنی الحاق کراکا بهاتریش و الخ... عوامل ذهنی نیز میتوانند در وضعیت انقلابی موثر شوند.

پرولتاریا درسال ۱۸۴۸ (فوریه) به‌آگاهی طبقاتی انقلابی دست نیافته بود. شعار «فراترقیته» (یعنی برادری طبقات متضادی که یکی استثمارگر دیگری است) شعار پرولتاریای پاریس بود. با این حال توده‌ها تحت تاثیر عوامل ذهنی

بحرکت درآمدته تهاجم خود را آغاز کردند. رفقا می‌گویند که منظور رفیق جزنی از عوامل عینی و ذهنی همان شرایط بحرانی گسترده است در صورتی که رفیق جزنی گفته است: که در «موقعیت‌های انقلابی» توده‌ها تحت تاثیر عوامل عینی و ذهنی به بحرکت درآمدته و... الخ). اینگونه تعبیرها از گفته‌های رفیق جزنی بدون شك نمیتواند درست باشد.

پس از آنکه رفقا منظور رفیق جزنی را از عوامل عینی و ذهنی همان شرایط بحرانی گسترده دانستند، آنگاه این شرایط بحرانی گسترده یعنی همان عوامل عینی و ذهنی را امکانی برای رسیدن وضعیت انقلابی معرفی و توصیف میکنند. حال باید از رفقا پرسید که چه عناصر و عواملی برای آنکه این امکان به واقعیت تبدیل شود لازم است؟ رفقای ما می‌پرسند که این به چه معناست که تهاجم صورت بگیرد اما عوامل عینی به رشد لازم نرسیده باشند، مگر بدون رشد لازم کافی این عوامل وجود موقعیت انقلابی قابل تصور است؟ ما بی‌درنگ پاسخ میدیم آری، فرانسه را در مارس ۱۸۷۱ مطالعه کنیم، در بررسی کمون پاریس چنین نوشت: «یک انقلاب اجتماعی پیروز نمیشود دست کم از دوپیش شرط برخوردار است. نیروهای مولد به سطح عالی تکامل رسیده باشند و پرولتاریا به میزان کافی برای انقلاب آماده باشد. اما در ۱۸۷۱ این دوپیش شرط وجود نداشتند، سرمایه‌داری فرانسه هنوز به میزان اندکی تکامل یافته بود و فرانسه در آن زمان، اساساً کشوری خرده‌بورژوازی (مرکب از صنعتگران، دهقانان، خرده‌فروشان، الخ...) بود.»

از سوی دیگر حزب کارگران وجود نداشت طبقه کارگر مکتب طولانی نبرد را پشت‌سر نداشت و آماده نبود (... نه سازمان جدی سیاسی پرولتاریا وجود داشت، نه تربیدیونونها و سازمان‌های کمپراتیوکوی...) پس بدون آنکه عوامل عینی و ذهنی لازم بر رشد لازم رسیده باشند. برپایه دریافت رفقا از این عوامل، تهاجم صورت گرفت و برخلاف تصور رفقا، بدون رشد لازم و کافی این عوامل وجود موقعیت انقلابی قابل تصور شد.

بخش آخر اثر رفقا، متوجه اثبات برداشت رفیق احمدزاده، از مقوله شرایط عینی انقلاب است، از آنجا که برداشت رفقا، همانند برداشت رفیق احمدزاده است ما نیاز مجددی به نقد و بررسی این بخش نمی‌بینیم. تنها باید بگوئیم که منظور رفقا از «مفهوم واقعی منطبق بر دید مارکسیستی شرایط عینی انقلاب» این است که شرایط عینی انقلاب در سیستم اقتصاد امپریالیستی فرارسیده که این با «درآستانه انفجار قرار گرفتن توده‌ها» متفاوت است. اگر این پیش‌درست باشد، دیگر چه ضرورتی دارد رفیق احمدزاده با تحلیل شرایط جامعه‌مان، آنهم بعد از فرم آنرا

اثبات کند! اگر در مرحله امپریالیسم که تمام اقتصادهای جداگانه چه مسلط و چه وابسته - در یک اقتصاد واحد جهانی پیوند میخورند و تمام کشورها، چه مسلط، چه کلنی یا نیمه کلنی - در زنجیره‌ی امپریالیستی قرار میگیرند.

اگر شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی در سیستم اقتصاد امپریالیستی از همان آغاز دوران امپریالیسم آماده است. آنگاه به آسانی میتوان نتیجه گرفت که در ایران از همان آغاز سده‌ی ۲۰ چنین شرایطی فراهم بوده، و دیگر نیازی به تحلیل شرایط مشخص جامعه نمی‌ماند.

اختلاف رفیق جزنی و رفیق احمدزاده بر سر اعتقاد یا عدم اعتقاد به وجود شرایط عینی برای تسخیر انقلابی قدرت سیاسی است. رفیق احمدزاده برای اثبات وجود این شرایط به تحلیل شرایط عینی جامعه‌مان متوسل میشود و رفیق جزنی برای اثبات عدم وجود این شرایط باز به تحلیل همان شرایط متوسل می‌شود.

هر دو با شرایطی واحد روبرو میشوند، استنباطی دوگانه می‌یابند و تا کتیک‌ی واحد طرح می‌کنند. مسعود تا کتیک قیام را از موقعیت انقلابی ناموجود میگیرد و بیژن موقعیت موجود (نبود موقعیت انقلابی) را مبنای نقش محوری تا کتیک مسلحانه قرار میدهد. در حقیقت مطالب فوق مصداق سخن انگلس است که:

«آنچه اکنون حقیقت شمرده می‌شود، دارای جهت اشتباه‌آمیزی است که حال مستور است. و به‌روز زمان آشکار میگردند. و کاملاً بهمین ترتیب آنچه که امروز گمراهی نام دارد. دارای حرمتی حقیقی است که بدان مناسبت سابقاً میتوانست حقیقت بشمار آید، آنچه که به‌عنوان ضروری مستقر میشود از تصادفات صرف تشکیل یافته و آنچه که تصادف شمرده میشود شکلی است که در پس آن ضرورت نهان است.» (۱)

www.iran-archive.com



از انتشارات
سازمان چریکهای فدائی خلق ایران
تکثیر از : سازمان دانشجویان پیشگام برلن غربی